



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی
الرأیا

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ آثار
مجموعہ سنیفرانیہ
۳



استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نسیم رحمت

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

پیام آزادی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	نسیم رحمت
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۶۱	هو الحق
۶۳	با نام خدا تعالی شأنه
۶۳	اشاره
۶۶	وتذکاری چند
۶۸	یادآور می شود
۷۱	نسیم رحمت
۷۱	اشاره
۷۱	وظیفه واعظان
۷۲	دره خلاف
۷۵	فرعون
۷۶	سند قرآنی
۷۸	سفره خاص
۷۸	محتاجان
۷۸	تنها بی نیاز
۷۹	ابر بهاران
۷۹	شمه ای از رحمت حق
۸۰	گرهگشا
۸۶	اوج حاجت
۸۶	اشاره
۸۷	حاجات بزرگ

۹۱	قصه ای دیگر
۱۰۱	داروی دردها
۱۰۱	اشاره
۱۰۲	هفتاد رشته
۱۰۲	داروی دردها
۱۰۳	رهاورد وحی
۱۰۴	راز عشق در انبیاء
۱۱۱	انسان منتهای نیاز
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	آئینه نیاز
۱۱۲	نطفه
۱۱۵	ولادت
۱۱۶	مرگ
۱۲۱	جویبار هدایت
۱۲۱	اشاره
۱۲۲	دو بُعد
۱۲۲	نیازهای جان و بدن
۱۲۳	نیازمندی های روح
۱۲۴	نشان رحمت
۱۲۵	به عدد سوره ها
۱۲۵	رحمن، رحیم
۱۲۶	رحمانیت حق
۱۲۷	رحیمیت حق
۱۲۹	آمین خداوند
۱۲۹	شنیدنی
۱۳۳	تا ملکوت

۱۳۳	اشاره
۱۳۴	عالمِ اعلیٰ
۱۳۵	سه حقیقت
۱۳۵	اللہ
۱۳۷	رحمن
۱۳۷	رحیم
۱۳۸	پیغام
۱۴۳	شیوہ سلیمانی
۱۴۳	اشاره
۱۴۴	سورہ حمد
۱۴۴	درباریان ناہرد
۱۴۵	شیوہ سلیمانی
۱۴۷	گنج
۱۴۸	انگشتر سلیمان
۱۵۱	توفیق حق
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	بصیر
۱۵۲	سمیع
۱۵۳	سلب توفیق
۱۵۳	راز تأخیر در اجابت
۱۵۴	مُحصی
۱۵۴	غفلت
۱۵۵	غفلت از مرگ
۱۵۵	وادی معنا
۱۵۷	رنگ حق
۱۵۷	امداد حق

- ۱۵۸ دل نامهربان
- ۱۶۳ طهارت
- ۱۶۳ اشاره
- ۱۶۴ دل آلوده
- ۱۶۴ نور
- ۱۶۴ نور خداوند
- ۱۶۵ شفا و گِل
- ۱۶۵ طهارت
- ۱۶۶ منتهای پاکی
- ۱۶۹ مایه طهارت
- ۱۶۹ مایه بلا
- ۱۷۱ شرط یاد خداوند
- ۱۷۲ واژه الله
- ۱۷۲ مراتب ذکر
- ۱۷۳ اذکار ممدوح
- ۱۷۳ فلاح
- ۱۷۳ خداوند غایب نیست
- ۱۷۴ خداوند از هر آشکارا، آشکارتر است
- ۱۷۸ نشان دوستی
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ ذات مبارک الله
- ۱۸۳ رحمت بیکران خداوند بر بندگان
- ۱۸۹ جاودانگی
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۰ نمازی که خداوند منظور نظر دارد
- ۱۹۰ نماز انبیاء

۱۹۶	آیین ماندگار
۲۰۲	دنیا کارگاه عمل
۲۰۲	اشاره
۲۰۴	یک حقیقت
۲۰۴	عمل
۲۰۴	پیوسته در کاشتن
۲۰۵	محصول
۲۰۹	میهمان خویش
۲۱۰	درختان بهشت
۲۱۱	دانه های پاکی
۲۱۱	نیازمندی
۲۱۲	مزرعه جان
۲۱۳	نیت نیک
۲۱۳	چشم انداز
۲۱۵	زیان
۲۱۵	دلباختگی
۲۱۶	پوچ اندیشی
۲۱۷	پول
۲۱۷	برترین ها
۲۲۲	مالکِ مُلک
۲۲۲	اشاره
۲۲۴	ملک خداوند
۲۲۵	لاف زنان
۲۲۵	اعطاء ملک
۲۲۸	متاع قلیل
۲۲۸	ملک خدا

- ۲۲۹ تسلیم
- ۲۳۰ حکمت
- ۲۳۱ مایه شفاء
- ۲۳۲ فرمانروای عالم
- ۲۳۷ آغوشِ مهر
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ آفریده خداوند
- ۲۳۸ عنایت حق
- ۲۳۸ بهشت، دوزخ
- ۲۳۸ دانه های سودآور
- ۲۳۹ امر و نهی
- ۲۴۵ محصول رفتار
- ۲۵۲ رحمت بیکرانه
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۳ رزق
- ۲۵۳ رحمت مُدام
- ۲۵۳ رحمت رحیمیه
- ۲۵۳ نیکوکاری
- ۲۵۴ سرشار از رحمت
- ۲۵۵ اطاعت و اجابت
- ۲۵۶ پیروی از کتاب
- ۲۵۶ زمینه های رحمت
- ۲۵۶ استغفار
- ۲۵۷ شرط رحمت
- ۲۵۸ رحم بر خود
- ۲۵۹ امیدوار

- ۲۶۴ بهای آدمیت
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۵ خواندنی
- ۲۶۵ دعوت خداوند
- ۲۶۶ محبوب ترین
- ۲۶۶ احترام
- ۲۶۶ بهار اعتبار
- ۲۶۷ جاودانه
- ۲۶۸ فلزی بی بها
- ۲۶۸ زنگار گناه
- ۲۶۸ خداوند، شیطان
- ۲۶۹ گوش عقل
- ۲۶۹ همرنگی
- ۲۶۹ آتش، آمرزش
- ۲۷۴ شب مردان خدا
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۵ سکه جوانی
- ۲۷۶ مجاری درک
- ۲۷۷ نشانه ها
- ۲۷۷ زبان عمل
- ۲۷۹ چشم بینا
- ۲۷۹ زمزمه
- ۲۸۱ مناجات
- ۲۸۲ طوائف دوم
- ۲۸۴ اعتراف
- ۲۸۴ کیمیا

- ۲۸۴ بازگشت
- ۲۹۰ ثمر ارتباط
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۰ توقف
- ۲۹۱ رشد شایسته
- ۲۹۴ تقوا و طهارت
- ۲۹۴ حمایت حق
- ۲۹۴ افراط
- ۲۹۵ روح متجاوزانه
- ۲۹۸ لطیف
- ۲۹۸ یوسف
- ۲۹۹ نوازش حق
- ۳۰۴ سود باطن بینی
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۶ ترفند موثر شیطان
- ۳۰۶ فرصت را غنیمت شمرد
- ۳۰۷ قضاوت مردم ظاهر بین
- ۳۰۷ مهر حق
- ۳۰۸ تفاوت دو گونه نگرستن
- ۳۰۸ خصلت مردان خدا
- ۳۰۸ اولیاء جز زیبایی نمی بینند
- ۳۰۹ امواج ابهام
- ۳۰۹ واژه ای به نام چرا
- ۳۱۰ شنیدن و اطاعت
- ۳۱۰ کار مردان رفتن است
- ۳۱۶ پناه حق

- ۳۱۶ اشاره
- ۳۱۶ موهبت های کثیر
- ۳۱۶ اقبال خداوند
- ۳۱۶ خزانه بی نهایت
- ۳۲۵ رحمت بی مانند
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۲۶ مستی های کاذب
- ۳۲۶ بر خلاف اسم آدمیان
- ۳۲۷ رحمت بی مانند
- ۳۲۹ باب توبه گشوده است
- ۳۳۳ طریق خوب شدن
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۴ شیوه
- ۳۳۴ پوشیدن عیوب
- ۳۳۹ اخلاق خداوند
- ۳۳۹ جزای اعمال
- ۳۴۳ دعاء
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۴ حقیقت مسلم
- ۳۴۴ خطایی آشکار
- ۳۴۷ ترغیب به دعاء
- ۳۴۸ زلف اولیاء
- ۳۵۲ حسنه
- ۳۵۹ مراحل ایمان
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۵۹ محروم

- نشانه تکریم خداوند ۳۶۱
- باتلاق نادانی ۳۶۱
- گمراهی ۳۶۲
- غرور به رحمت حق ۳۶۲
- معنای کریم ۳۶۳
- سفره دنیا ۳۶۳
- ارزش انسان ۳۶۴
- آگاهی خداوند ۳۶۴
- علیم ۳۶۵
- راز آلودن خویش ۳۶۶
- جهان آخرت ۳۶۶
- گره ها گشوده می شوند ۳۶۷
- توشه ۳۶۸
- انگیزه مومنان ۳۶۸
- قیامت را اینگونه ببینید ۳۶۹
- فرشتگان ۳۷۰
- پیامبران پاک ۳۷۱
- دولت جاودانه ۳۷۱
- زیان بزرگ ۳۷۱
- دنیا آخرت ۳۷۵
- اشاره ۳۷۵
- دنیا و آخرت ۳۸۲
- باطنی دلپذیر ۳۸۶
- زیانکاران ۳۹۰
- توصیه شیطان ۳۹۲
- درباره مرکز ۳۹۷

شابک: ۲-۴۶۵-۳۰۲-۹۶۴؛ ۲-۴۶۵-۳۰۲-۹۶۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۱۷۸۲۹

عنوان و نام پدیدآور: نسیم رحمت / حسین انصاریان

مشخصات نشر: تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری: ص ۳۴۸

فروست: (سلسله آثار، مجموعه سخنرانیها ۳)

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: اسلام -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

موضوع: وعظ

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

رده بندی کنگره: ۱۰/۵/BP۱۰/الف ۸۲ن ۵

سرشناسه: انصاریان، حسین، - ۱۳۲۳

ص: ۱

اشاره

اینجانب از سال ۱۳۴۸ شمسی، در حالی که در حوزه مقدسه قم سرگرم تحصیل بودم، با توفیق حق قدم در راه تبلیغ قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و فرمایشات امامان معصوم علیهم السلام گذاردم، روشم در تبلیغ، که مایه از کتاب خدا، قرآن مجید، و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت می گرفت توجه همگان، به خصوص نسل جوان را جلب کرد، حضور جمعیت از سطوح مختلف مسئولیت را در پی گرفتن مطالعه گسترده در منابع اسلامی و الهی سنگین کرد و من هم بدون توجه به طاقت فرسا بودن کار، اغلب اوقاتم را وقف مطالعه و یادداشت برداری و انتقال ثمرات مطالعاتم به مردم نمودم. خوشبختانه اکثر منابری که در استان های کشور و برخی از ممالک خار کشور داشتم به وسیله برگزار کنندگان جلسات ضبط می شد.

سال ۱۳۷۶ نورچشمان عزیزم، محمد و امیر، که هر دو به توفیق خداوند در مسیر تحصیل علوم اسلامی و تبلیغ آن هستند به جمع آوری نوارهای ضبط شده چه از ایران و چه از خارج پرداختند، و هم اکنون که سال ۱۳۷۹ شمسی است قریب به چهارهزار نوار سخنرانی بی تکرار در موضوعات گوناگون اسلامی جمع آوری شده و بنا دارند نوار سخنرانی های آینده را نیز جمع آوری کنند.

دو فرزندم، در عین اینکه اکثر نوارها در تمام مناطق کشور در دسترس مردم است برای اینکه مبلغان دین و دانشجویان علوم اسلامی و سایر مردم به خصوص آیندگان و نسل های بعدی از محتوای آنها بیشتر استفاده کنند بنا گذاشتند همه سخنرانی ها به صورتی منظم و بر اساس عناوین سخنرانی شده از نوار استخراج و به صورت کتاب منتشر شود. این موضوع را با حجه الاسلام جناب آقای رنجبر در میان گذاشتند و ایشان نیز مسئولیت این امر سودمند را پذیرفتند، به احتمال قوی پیاده شده این نوارها به بیش از یکصد جلد خواهد رسید، از حضرت محبوب عاجزانه درخواست می کنم که دو فرزند عزیزم و جناب آقای رنجبر را در پی گرفتن این کار، توفیق خاص، عنایت فرماید.

از باب «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» لازم می دانم از دوست با ایمان و معتقد جناب آقای حاج اکبر قدیری، که در زمینه انتشار این مجموعه، قدم عملی برداشتند، سپاسگزاری نمایم.

فقیر

حسین انصاریان

۱۳۷۹/۱۱/۲۸

ص: ۴۸

این جهان مست، ما را چون سبو دارد به دست تا کجا بر خاک ریزد، تا کجا خواهد شکست؟ و شکست، سرنوشت ماست.

همچنانکه «دانه»ها، چه آنها که به آغوش خاک پناه برده و چه آنها که «مغرورانه» بر آن پشت نموده و همپای و همنفس باد می شوند، لا- جرم خواهند شکست. اما آنچه مسلم است و در آن قبلی نشاید اینکه، دانه ها در آغوش خاک، اگرچه از همان آغاز «شکست» را تجربه می کنند، اما چندان نمی باید که سبز شدن، و در پی آن نهال شدن، و به دنبال آن نیز درختی تناور شدن را نصیب می برند. ولی آن دانه ها که پشت بر خاک دارند هر چند، صباحی چند و به ظاهر، رها و آزاد می نمایند و گاه نیز بر دوش باد سوار شده، و به هر سوره می سپارند، اما نه چندان دیر، یا به زیر سنگ آسیاب، یا به زیر پای آدمیان، و یا به دست اطفال هوسناک، و یا میانه منقارهای کبوترکان، خواهند شکست. شکستی که تحفه سبز شدن را در پی ندارد، و نه پیامدی جز پوچی و هیچ شدن، و هرز، و هدر رفتن!

و این، برای این دانه ها، کیفر و عذابی دردناک است، که البته استحقاق آن را نیز داشته؛ زیرا کفورانه و ناسپاس پشت به خاک نمودند، خاکی که هر چه داشتند از آن بود، و آنچه می خواستند نیز در آن.

و تو گویی؛ این دانه ها «آیه» و «آئینه» اند، و نشانگر احوال ما آدمیان، و در حقیقت فریاد می کنند که شکست، بلا و محنت نیز بر شما بسته است، خواه رو به سوی خداوند نموده و دل را در گرو او نهید، و خواه بر او پشت کرده و اعراض نمایید، جز آنکه اگر روی به سوی خداوند کنید به دنبال بلا و محنت، رحمت و راحت نهفته است، و اگر پشت کرده و روی گردان شوید به انحاء بلایا مبتلا یافته بی آنکه سود و یا آسودگی در پی باشد، و این سزای کار شماست که همراه باد هوس شده و بر خدا پشت نمودید، خدایی که هر چه داشته و دارید از اوست، و نیز آنچه می توانید به چنگ آورید تنها در کف با کفایت او خواهد بود.

و بر این اساس می توان گفت. رحمت خداوند ظاهری قهرآلود داشته و همراه با رنجش و غم است، که البته این خود محکی است تا مردم راحت خواهد و آسوده پسند را غربال و دور سازد. عشق ز اول سرکش و خونی بود تا گریزد آنکه بیرونی بود

اما آنان که تنها برای خداوند در این وادی گام نهاده و به دنبال آن نیز ملامت ها و ملامت ها را به جان خریدار می شوند، چندان نمی باید که فرشتگان رحمت و نوازش حق بر ایشان فرود می آیند.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»

و این جز اعجاز و هنر خداوندی چیزی دیگر نیست که در دل تلخی ها

و رنج ها، راحت و آرامش پدید آورد، همچنانکه روز را از دل شب.

«تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»

بنابراین، هر کجا از رحمت و لطف و التفات حق سخن به میان می آید، از بلا و محنت و رنج و ملالت نیز غافل نمی توان بود.

و البته اگر در این کتاب تنها از رحمت بی دریغ و نوازش بی بدیل حق سخن رفته، اما از غم و اندوه و بلا و ملالت هیچ کلامی به میان نیامده، غافلانه نبوده است، بلکه خود حکایت از نوعی باطن نگری و عمق اندیشی است که خصیصه مردم آخر بین است، که هیچگاه ظواهر امور را لحاظ نمی کنند.

باری، در پیش چشم مردم واقع بین و عاقبت اندیش، همیشه، باطن و حقیقت امور ملاک و هدف و مورد چشم انداز است، و اینجاست که «علی العموم» آنچه ایشان می بینند درست خلاف آن چیزی است که مردم ظاهر بین می بینند.

از باب تمثیل و نمونه؛ دیگران اگر چه فرعون را در جنات عدن و در اوج طراوت و حیاتا و نشاط می دیدند، اما موسی هرگاه و هر کجا و به هرگونه ای که او را می نگریست جز آتش و دود و سیاهی و رسوایی چیزی دیگر نمی فهمید و شاید اگر کسی از او می پرسید که پایان کار فرعون چون و چگونه است؟ با دنیایی از آرامش و اطمینان می گفت. در آب غرقه می شود. و اگر می پرسیدند. چرا؟ و یا این را از کجا می گویی؟ می گفت. فرعون را جز آتش نمی بینم و آتش را با آب خاموش می کنند، همچنانکه آتش نمرود تنها با وجود ابراهیم، که همچون آب مایه حیات

وتذکاری چند.

(۱) این مکتوب مبارک که «صفحه به صفحه-تُو به تُو» عجین و آمیخته و سرشار از نکاتِ عالمانه و عارفانه است همانا، نغمه های گوینده ای گرام و گرانمایه است که همواره «خانه به خانه-کُو به کُو» ره می سپارد، و با دنیایی از ادب و وقار بر بالای منبر پیامبر نشسته و با خلقِ خسته اما مشتاق «چهره به چهره - رُو به رُو» آنچه از خداوند خواند است «نکته به نکته-مُو به مُو» باز می گوید، که البته، همتی بدرقه راه شد و آنچه بود «رشته به رشته-نخ به نخ» گرد هم آمد.

و از آنجا که پشتوانه این سخنانِ نغز سینه ای سوزناک و آه اندود، و چشمانی بارانی و اشکبار است آنهم «دجله به دجله-جُو به جُو» البته، بسی تأثیرگذار می نماید.

از این رو، اذعان می کنم که روزی، و نه چندان بعید و دور، میان احباب و اصحاب صفا و مهر، همسانِ سبو «دوش به دوش» و بسانِ قدح «دست به دست» خواهد شد، و همگان بر وی تحسین و احترام کرده و آفرین خواهند گفت.

(۲) این کتاب از آن رو مبارک و مغتنم است که در آن «پرده به پرده-لا به لا» از خداوند سخن به میان آمده است، و گاه نیز از رحمت مُدام و جاودانه و بی مانند او با تعبیری همچون «رمن» و «رحیم» یاد شده است، و از همین رو می توان گفت:

این کتاب «واژه به واژه-خط به خط» کریمهٔ [□] «بسم الله الرحمن الرحيم» را تداعی می کند. پس، هیچ دور نیست و بلکه زیبا و زینده نیز هست اگر آن را به تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» نام نهیم، همچنانکه مکتوب پیش از این با نام

«اخلاق خوبان» و کتاب پس از این «با هر نام و عنوانی که دارد» نیز اینگونه اند.

۳) اینکه تفسیر چیست، و چگونه است، و یا چگونه باید باشد، کلامی کلان می طلبد، اما به اختصار یادآور می شویم که بر اساس آنچه از روایات «به صراحت» و از آیات «به کنایت» دریافت می شود، قرآن کریم داروی دردهای جوامع بشری بوده و هست. و از این رو ناگفته پیداست که جامه تفسیر و مفسر بر قامت کسی تراز و همساز و موزون است که از سویی با کتاب خدا و از دیگر سوی با خلق خداوند اتصالی نزدیک و پیوندی پیوسته داشته باشد. و گرنه اگر کسی با کتاب حق مربوط، ولی با خلق وی مرتبط نباشد طبیعتاً از درک دردها بسی ناتوان می نماید، همچنانکه اگر کسی با خلق خدا اتصال ولی با کتاب وی وصل نبوده و مراودتی نداشته باشد از ادراک داروهای مؤثر و معالج فاصله ای بعید و دور دارد.

و این فاصله در آثار کلامی این خطیب هیچگونه احساس نمی شود، همچنانکه نسبت به کتاب خداوند بسی نزدیک می نماید، از این رو، می توان گفت:

ایشان دردها و داروهای متناسب را به خوبی دریافت نموده است، و گواه این مدعا آنکه در کنار هر حادثه وقتی به آیه ای اشارت می رود گویی، هم اکنون و در شأن همان حادثه نزول یافته است.

سبحانک اللهم وبحمدک

سال یکهزار و سیصد و هشتاد

محمد رضا رنجبر

ص: ۵۳

۱) در آغاز این کتاب دو فهرست آمده است. یکی فهرست اجمالی که همچون «ماه» بر مجموعه فصول کتاب می تابد اما شعاع و روشنی آن چندان نیست که مطالب را آنگونه که هست نمایان و آفتابی سازد. و دیگری فهرست تفصیلی، که به مانند «خورشید» در کار تابیدن است و خوانندگان را از چند و چون کتاب و نیز محتوای فصول با خبر می سازد.

۲) دایره های میان تهی^(۱) که در صدر پاره ای از سطور نشسته اند حکایت خاص خود را دارند که البته خوانندگان فطین در همان نگاه نخست التفات

می کنند، اما از آنجا که طرح آن مایه ملال نیست توضیحاً یادآور می شوم. کسانی که سبک و سیاق مناظر جناب استاد حسین انصاریان را تجربه کرده اند می دانند بسی اتفاق می افتد که ایشان سایه نشین کلام خود می شود و هرگز از کنار مطالب، که غالب احوال نیز اقتباس از آیات کتاب خدا و روایات معصومان گرام است. سطحی و ساده عبور نمی کند، بلکه توشه ها برگرفته، و خوشه ها نیز نثار یاران می کند.

درست مثل باغبانی که دوستان را به بوستان خود می خواند اما از هر درخت نیز چندی ثمر چیده و به دامان ایشان می ریزد.

و این ثمرات و میوه ها، هم اکنون، در پس همان دایره ها نشسته و کام خرد خوانندگان را حلاوتی دیگر می بخشد.

تا چه نظر آید

ص: ۵۵

کسی که موعظت‌ها و نصایح خرد را نادیده می‌انگارد از واعظان بیرون، هر چند انبیاء، طرفی نبسته و پندناپذیر می‌شود.
پندناپذیری مایه ندامت و حسرتی ماندگار است.

حکایت

۱. حکایتِ شگفت‌انگیز موسی که روزی از طریق آب به فرعون رسید، و روزی نیز از طریق آن به شعیب.

موسی علیه السلام، بیست و پنج سال تمام، فرعون را برای خدا و به راه خدا نصیحت کرد، و پند گفت، اما هیچ تأثیری نداشت و تو گویی؛ خشت به دریا زده، و بر آهن سرد می کوفت. با سیه دل چه سود گفتنِ وعظ نرود میخ آهنین در سنگ (۱)

اساساً؛ کسی که از درون فرمان عقل خویش را نمی برد، و موعظت ها و نصایح خود را نادیده می گیرد، هرگز از واعظان بیرون، هر چند انبیاء پاک الهی باشند، طرفی نیست و بهره ای نخواهد برد. نصیحت همه عالم چو باد در قفس است بگوش مردم نادان، و آب در غربال (۲)

و این حقیقتی مسلم است که علی علیه السلام از آن یاد فرمود:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعَنْ عَلِيًّا نَفْسِهِ حَتَّىٰ يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَعِظٌ وَزَجْرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَأَزْجِرُ وَلَا وَأَعِظُ» ۱

شهر ما با عَسَس و محتسب از دزد پرست***ای خوش آن شهر که در باطن هر کس عسی است ۲

البته از یاد نبریم که پند ناپذیری دیگران، به هر دلیل و علت که باشد، موجب آن نمی شود که واعظان از موعظت و نصیحت گویی خود دست کشیده و پرهیز کنند. گرچه دانی نشوند بگوی هر چه می دانی از نصیحت و پند (۳)

وظیفه واعظان

باید پذیرفت که واعظان و نیز مردم، هر کدام، وظیفه و مسئولیت خاص خود را دارند.

اما وظیفه واعظان آن است که بگویند.

البته؛ پیشتر از آنکه بگویند باید به گفته های خود پایبند بوده، و همه را به کار بندند، و اینجاست که پند به کار می آید، و کارگر می شود، و تأثیرگذار خواهد بود. پند فعلی خلق را جذابتر که رسد در جان هر باگوش و کر (۴)

و گرنه واعظانی که به گفتار و وعظهای خود اعتناء و اهتمامی ندارند مردمی خواب آلود و خفته اند، و نمی توانند خلق خفته و مردم خواب را بیدار کنند. باطل است آنکه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار؟! ۱

از این رو مولانا علی علیه السلام توصیه می فرمود که در پیشگاه واعظانی زانو زده و بهره برید که خود به آنچه می گویند پای می فشرند؛

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَضِيءُوا مِنْ شُعْلَةِ مِصْبَاحِ وَأَعِظُوا مَعْظُومًا وَمَتَّحُوا مِنْ صِفْوِ عَيْنٍ قَدْ رُوَّتْ مِنَ الْكَدْرِ» ۲ اما وظیفه مردم، گوش

سپاری و نصیحت پذیری است. نصیحتی کنت بشنو و بهانه مگیر که هر چه ناصح مشفق بگویدت پذیر ۳

«وَأَقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أهدَاهَا إِلَيْهِمْ وَاعْقِلُوا مَا عَلِمْتُمْ أَنْفُسِكُمْ» ۴

پند نصیحت گویان را بپذیرید و با جان و دل بر آن بیندیشید.

درهٔ خلاف

در حقیقت مردمی که نصیحت‌ها را نمی‌پذیرند بختی نامبارک و سرنوشتی نامیمون در پیش دارند.

ص: ۵۷

۱-۱) حافظ.

۲-۲) شما ای مردم! چراغ دل را از شعله گفتار گویندگان با عمل روشن سازید، و ظرف‌های خویش را از آب زلال چشمه‌هایی که از آلودگی‌ها پاک است پر کنید.

۳-۳) حافظ.

۴-۴) نهج البلاغه. خطبه ۱۲۱.

ای که نصح ناصحان را نشنوی فال بد یا تُست هر جا می روی (۱)

پند ناپذیری، آدمی را در درّه خلاف و خطا فرو می افکنند، و فسادها و تباهی ها را به دنبال دارد، و نیز ندامت ها و حسرت هایی سنگین و ماندگار را موجب می شود. هر که را مُشک نصیحت سود نیست لَّا جَرَمَ با بوی بد خو کردنی است (۲)

از این رو علی علیه السلام می فرمود:

«فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ» (۳)

بی گمان، سرباز زدن از پند نیکخواهانِ دلسوز و آگاه و آزموده، مایه پشیمانی و حسرت است. به شادکامی دشمن کسی سزاوار نیست که نشنود سخن دوستان نیک اندیش (۴)

فرعون

از شمار کسانی که نصیحت دوستان نیک اندیش را نشنید و ناشنیده گرفت، فرعون بود. نااهل ز تربیت کجا بهره برد چینی نشود زیاده، مبنای سفال (۵)

و موسی از این ماجرا رنج می برد، و شکوه داشت، و شکایت خود را پیش

ص: ۶۰

۱-۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶.

۲-۲) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵.

۳-۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵.

۴-۴) سعدی.

۵-۵) سعدی.

خداوند برد، و گفت. فرعون گوش شنوا ندارد، و هرگز تن به آنچه خیر و صلاح است نمی دهد، پس زمینه هلاک و نابودی او را فراهم ساز! پند گفتن با جهول خوابناک

خطاب رسید. موسی! نقشه هلاک و نابودی فرعون را خود پیشنهاد کن، موسی گفت. آب و نانش را بگیر.

خداوند فرمود. موسی! او دست از بندگی من شسته است اما من دست از خدایی نمی شویم، و بر خود الزام و واجب نموده ام که بر همگان عطا بخش و کریم باشم.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱)

و راستی کیست جز پروردگار که از سویی مالک و دارای مطلق باشد و از سویی نیز بخشش و عطا را بر خود تکلیف و الزام کند؟

باری، کدام کریم است که اینگونه دارا باشد و دهنده، و دهندگی را بر خود ضرور و لازم و واجب کند و سند وجوب را نیز در دسترس تمام خلق قرار دهد؟

سند قرآنی

باری؛ این سخن که خداوند دارای رحمت است، و رحمتش نیز بی منتهاست، و خود بر خود الزام و واجب نموده که رحمن و رحیم باشد، یک سخن و سند قرآنی است. و قرآن، کتاب همه، و در دسترس همگان است.

و البته، آنچه در جهان و طبیعت نیز شاهدیم سند و گواهی دیگر بر این

ص: ۶۱

حقیقت است. زیرا به عیان و آشکار می بینیم که فیض و فضل و رحمت او مدام، و باران وار بر همگان، خواه دست نیاز دراز داشته و خواه دست از دعا و خواهش و خواستن کشیده باشند، می بارد. فیض و فضلش علی الدوام تمام جود و لطف و عطاش مطلق و عام (۱)

و در دعا می خوانیم.

«يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ تَهَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً»

اما می بینید که چنان بر آن جمعیت کثیر نعمت ها سرازیر می شود که افزون بر نیاز ایشان بوده تا جایی که به سرزمین های دیگر نیز صادر می کنند. و این در حالی است که حتی لحظه ای در برابر او قامت خم نکرده، و نه نامش را بر زبان می رانند، و نه یادش را در خاطرها خطور می دهند. و ای بسا به ذهن و خیال خود فشارها آورده تا دلایلی یافته و در نفی و انکار او اقامه کنند.

همچنانکه شاخه های درختان دیار کفر آلود اروپا از میوه های شاداب و خوش آب غرقه و مالا مال است، و مردم منکر و کافر آن سرزمین نیز همه را تغذیه خود می کنند، و گاه آنها را به نوشیدنی های حرام و مُسکر بدل ساخته و بالا می کشند، ولی باز با این همه آنها را نیز محروم نساخته و هر ساله بیش و بیشتر از پیش ارزانی می کن. ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست (۲)

ص: ۶۲

۱-۱) شیخ محمود شبستری.

۲-۲) سعدی.

سفره خاص

البته خداوند سفره ای دیگر نیز خواهد گشود که خاص کسانی است که او را شناخته و هم از او عاجزانه طلب و تمنا می کنند و او نیز سخاوتمندانه گشاده دستی می کند و نعمت عقل و عزت و کرامت و بصیرت و نور را ویژه ایشان می سازد. چرا که در تمام روزگار عمر دست گدایی بلند داشته و ملتسمانه می خواسته اند که.

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (۱)

محتاجان

و اگر کسی با چنین خدایی همدست و همداستان شود، هرگز به بت های جهان، چه مرده و چه زنده، هر چند از درون و برون به زیورهای ناب زینت شده باشند کمترین التفات نمی کند، چون همه را با همه آنچه دارند فقیر و نیازمند و حاجتمند می داند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (۲) یک شمه زمفلسی اگر شرح دهم چندان که خدا غنی است من

محتاجم (۳)

تنها بی نیاز

باری، بی نیاز تنها اوست. و تنها اوست که می تواند نیازمندان را فارغ از نیاز کند.

«غِنِي كُلَّ فَقِيرٍ عَزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَقُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ» (۴)

اوست که هر فقیر را بی نیاز و هر خوار را عزیز و هر ناتوان را نیرو می بخشد.

ص: ۶۳

۱-۱ (۱) بقره ۲۰۱.

۲-۲ (۲) فاطر ۱۵.

۳-۳ (۳) شیخ بهایی.

۴-۴ (۴) نهج البلاغه، خ ۱۰۹.

عزیزی بخشد آنکس را که خوار است بزرگی بخشد آن را که حقیرست (۱)

حال آیا حیف نیست که انسان در برابر چنین خدایی ایستاده و شاخ و شانه کشد؟

آیا حیف نیست که دعوتش را پاسخ نگوید؟

آیا نباید دل را به او سپرده و دلداده او شود؟

راستی؛ انسان تشنه چیست که در خدا نیست؟

آیا انسان جز مهر و وفا و بخشش و اعطاء حاجتی دیگر دارد؟

و یا حاجات انسان جز از این راه ها رفع و مرتفع خواهد شد؟

ابر بهاران

باری، پچیدگی ها و گره ها و ابهامات زندگی بشر که او را همچون غنچه در هم فرو برده است جز با نوازش نسیم رحمت حق، که رحمتی بیکرانه است و به هر بهانه ای چون ابر بهاران می بارد، گشوده نخواهد شد.

شبه ای از رحمت حق

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله می فرمود. به محض طلوع ماده، در ماه مبارک رمضان تمام معاصی و گناهان گناهکاران قلم کشیده می شود.

حال آیا با چنین خدایی نباید سر ارادت داشت؟ نباید رفیق بود و عشق ورزید؟

راستی؛ ما به دنبال چه کسی راه افتاده و بخواهیم ما را ببخشد؟

کیست که اختیار بخشش داشته، و یا کیست که بخششی دائمی و پیوسته داشته باشد؟

ص: ۶۴

و یا کیست که به قدر و اندازه خدا داراد بود و خلأها را پر کند؟

به خدا که جز او کسی نیست که گره همه را و همه گرهها را باز کند.

از این رو ائمه ما فرموده اند که اگر کسی از راه رسید و گره از کار فرو بسته شما را گشود بدانید که فرستاده خداوند است، و گرنه چرا تاکنون گشوده نشد؟ و یا به ده ها نفر گفته و یا به صدها نفر نوشتید اما پاسخ شما را ندادند؟

آیا جز این است که آنها نیز همانند شما نیازمند و تهیدستند؟

شما گمان می کنید که هر کس منصب بالا و والایی دارد می تواند گرهگشا باشد؟ هرگز! باور کنید که آنها نیز خود در کار خود گره هایی دارند که جز با سر سائیدن به ساحت حق گشوده نخواهد شد.

اینجاست که خداوند پیغام داده است که بندگان من! از اینکه برای رفع دشواری ها و مشکلات خود دست به دامان دیگران می شوید، که خود صدها گره در کار دارند و در گشایش آن حیرانند و راه را نمی دانند، ناراحت می شوم.

گرهگشا

عزیزان! بپذیرید که جز خداوند هیچکس گره گشا نبوده، بل گره ها را نیز افزون می کنند. و اگر انبیاء و اولیاء خداوند جز خداوند را نمی خواستند و نمی خواندند از این رو بود که جز او کسی را گرهگشا نمی دانستند.

و یکی از این پیامبران پاک موسی است که جوان و در آستانه تکلیف بود.

و تکلیف خود را در این دید که از مصر گریخته و راه بیابان را در پیش گیرد تا از جور و جفای جفاکاران دور و در امان باشد.

میان راه به چشمه ای می رسد کنار چشمه انبوه گوسفندان را می بیند، و نیز چوپان ها را، و در میان ایشان دو دختر عقیف و با حیاء که از شدت شرم و حیاء گوشه ای ایستاده اند که چوپانان گوسفندان خود را آب داده و چشمه را ترک

گویند، تا آنان نیز به دور از چشم نامحرمان گوسفندان خود را آب داده و سیراب سازند.

و در همینجا موسی پیش رفته و اجازه می خواهد تا گوسفندان آنان را آب دهد. و اجازه می دهند و آب می دهد. و گوسفندان سیراب شده و به راه می افتند، و دختران نیز به دنبال آنها حرکت می کنند.

و موسی نیز که چندی است چیزی نخورده و گرسنگی بر او غالب شده است، به کنار درختی آمده، و می نشیند، و تکیه می زند.

او با آنکه در خانه فرعون نشو و نما یافت، و معلمی نداشت، اما تا آنجا بصیرت و بینایی داشت که مؤدب ترین و عاقل ترین مردم زمانه خود به شمار می آمد.

و این خود یک پیغام است به همه جوانان که در موج فسادها نیز می توان موسی شد.

از این رو به جای آنکه به پیش خلق خدا ابراز حاجت کند دست به آسمان گرفت و گفت.

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»

خدایا! به همه خوبی ها و نعمت هایی که پیش از این بر من ارزانی داشته ای نیازمندم.

یعنی خدایا! خانه می خواهم. و کسی می خواهم که جای مادر و پدر باشد.

و نیز می خواهم که معیشتم را تأمین کنی.

دختران به خانه رسیدند.

پدر که شعیب نام داشت و از پیامبران پاک الهی بود، شگفت زده پرسید:

امروز چه زود آمدید؟!

گفتند: پدر! جوانی نیرومند و امین در کنار چشمه بود و ما را یاری کرد.

آنگاه هر دو از پدر خواستند که او را بخواهد و در کار زندگی به کار گیرد. و شعیب پذیرفت. و آنان را به دنبال او فرستاد.

و موسی آمد.

شعیب پرسید. جوان! کیستی؟ از کجا می آیی؟

و موسی آنچه از مادر خود شنیده بود باز گفت که. در دیار ما پسران را می کشتند، ولی مادرم می گفت. وقتی که من به دنیا آمده ام مرا در صندوقچه ای جای داده، و بر آب نیل رها کرده است. و امواج آب مرا به قصر فرعون برده، و فرعونیان نیز مرا به فرعون رسانیده، و همسر او از کشتن من مانع می شود، و سرانجام مرا به فرزندى خویش می خوانند. و در دامان ایشان بزرگ می شوم. تا اینکه چندی پیش حادثه ای پیشامد کرد و من گریختم.

شعیب که پیامبری بصیر و دل آگاه بود، پس از شنیدن این ماجرا با خود گفت. این جوان باید کسی باشد، و آینده ای خوش دارد. از این رو، به وی رو کرده و گفت. پیش من می مانی؟

موسی گفت. آری.

شعیب گفت. یکی از دخترانم برای تو، و مهریه او نیز چند سالی کار و تلاش باشد. و پس از آن آزاد بوده و می توانی به هر کجا بخواهی کوچ کرده و سکنی گزینی و موسی نیز پذیرفت.

و در اینجا بود که مسکن یافت. و همسر اختیار کرد. و همنشین پیامبری از پیامبران پاک الهی شد. حال آنکه پیش از این در خانه ستمکاری همچون فرعون بود.

و فرعون کجا و شعیب کجا؟ زیرا فرعون مغضوب خدا بود ولی شعیب محبوب خدا. و آنچنان در عشق خدا گریست که چشمانش از دست رفت، و خداوند دوباره به چشمانش نور داد. ولی باز گریستن را آغاز کرد، و دوباره نور چشمانش رفت، و برای سوم نیز همین ماجرا تکرار شد.

ص: ۶۷

خطاب رسید. شعیب! اطمینان خاطر داشته باش که در قیامت با تو کاری ندارم. پس گریه را بس کن.

شعیب گفت. خدایا! خوفی از آتش ندارم، بلکه گریه من از عشق و شیدایی است. و در یک سخن من عاشق تو هستم. سلسله موی دوست حلقه دام بلاست هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست (۱)

ص: ۶۸

۱-۱ سعدی.

اشارت

قناعت، اگر چه خصیصه ای شایسته و مبارک است اما در دعا و خواستن و خواهش از خداوند، بسیار ناروا و مذموم است، و نباید آن را پیشه خود ساخت.

حکایت

۱. حکایتِ زکریا که در اوج پیری و کهولت بود اما در دعا و خواستن از خداوند هرگز کاهل نبود.

۲. حکایتِ یک سیب که یونس را به انیسی پریچهر و زیاروی و پاکدامان رسانید.

ص: ۶۹

خداوند به موسی فرمود. نمک طعام خود را نیز از من بخواه!

و این، اشاره به این حقیقت است که انسان در رفع کوچک ترین نیازها، که نمک طعام باشد، عاجز و ناتوان است.

و هم اشاره به این است که درشت ترین حاجات خود را نیز باید از خداوند خواست زیرا وقتی که ناچیزترین نیازها باید از او تمنا نمود، نیازهای بزرگ جای خود داشته، و جز از داستان پر مهر او بر نمی آید.

بنابراین، همه چیز را، خواه کوچک و خواه بزرگ، باید از خداوند خواست، و در این خواستن هیچ قانع نبوده، و هرگز قناعت را پیشه خود نساخت.

قناعت، اگر چه خصیصه ای شایسته و خوب است اما در دعا و خواستن و خواهش از خداوند بسیار مذموم و نارواست.

پس، نبایست درخواست های خود را از خداوند محدود کرد، و چیزهایی را خواست و چیزهایی را نیز درخواست نکرد.

و از آنجا که خداوند از بندگان خود آگاه بود، و می دانست که انسان ها در همه جا حریص بوده و در این وادی قناعت را پیشه می سازند، فرمود.

﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (۱)

بیاید و از احسان من بخواهید.

یعنی در امور مادی و معنوی به خواست و خواهش محدود و کم قانع نباشید، و طبیعی است که با این حساب هیچ ممکن نیست کسی از خداوند چیزی بخواهد و پاسخ رد بشود.

از این رو علی علیه السلام فرمود:

﴿مَنْ أَعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمِ الْجَابَهُ﴾ (۲)

کسی که دست به دعا برمی دارد از اجابت بی نصیب نیست. فروماندگان را به حرمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب

(۳)

و فرمود.

﴿فَمَنْ شَتَّ اسْتَفْتَحَتْ بِالْدُّعَاءِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ﴾ (۴)

هر گاه و هر زمان که می خواهی، از راه دعا، درهای رحمت حق را بر خود بگشا. می کند دست دعا بی برگی ما را علاج دست

پیش مردم عالم چرا داریم ما (۵)

حاجات بزرگ

و انبیاء الهی جز به سوی خداوند، دست خود را دراز نمی کردند. و از این رو ای بسا نیازها و حاجات سنگین و بزرگ خود را، که گاه ناممکن نیز

ص: ۷۲

۱-۱ (۱) جمعه ۱۰.

۲-۲ (۲) نهج البلاغه، خ ۱۳۵.

۳-۳ (۳) سعدی.

۴-۴ (۴) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۵-۵ (۵) صائب تبریزی.

می نمود، از این راه مرتفع می ساختند. همچنانکه زکریا، در زندگی یک خلاً داشت، و آن نداشتن فرزند بود. اما از آنجا که به خداوند امیدوار بود دوران پیری و کهولت را نادیده، و فضل و توان بی منتهای او را مد نظر گرفت، و در اوج سالخوردگی و کهنسالی از خداوند طلب فرزند نمود.

«إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (۱)

گوشه ای خلوت و در محلی پنهانی قرار گرفت و دست به دعا برداشت.

از این آیه پیداست دعای نهانی و در خلوت، محبوب خداست.

و در حقیقت اشارتی است به اهل دعا و مناجات که جایی برگزینند که خود باشند و خدا، و مانع و مزاحمی در میان نباشد.

و اگر نماز شب و مناجات سحرگاهی از بیشترین فضیلت و قداست برخوردار است از آن روست که بیشتر در نهان و خلوت صورت می پذیرد، زیرا که بیشتر خلق خدا در خوابند. و نماز گزار در چنین حالی با خداوند به نجوا برمی خیزد، و تو گویی، با خداوند به تنهایی سخن می گوید.

کسی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفت. وقتی نماز شب تمام می شود، و صدای مؤذن را می شنوم، کسب شده و ناراحت می شوم! حضرت فرمود. در آن هنگامه شب انگار میان تو و خدا محفلی دوستانه است و خداوند نیز دوست ندارد پایان پذیرد، از این رو در تو اثر می گذارد.

و در چنین محفلی است که آدمی هرچه می خواهد میت واند بخواهد. ای که کام دو جهان را ز خدا می طلبی هر دو موقوف به یک آه سحرگاه بود (۲)

بنابراین، خلوت و پنهانی و دور از چشم مردم بودن نعمتی عظیم و گرانبهاست.

ولی ببینید که ما در خلوت های خود چه می کنیم؟

دریغا که ما، آنچه پلیدی و نارواست برای خلوت های خود می گذاریم.

ص: ۷۳

۱-۱) مریم ۳.

۲-۲) صائب تبریزی.

و علی علیه السلام را می بینید که خلوت های ما را چه زیبا ترسیم می کند، و با کمال کرامت خطاها و خلاف های ما را به خود نسبت می دهد:

«اللَّهُمَّ عَظَمَ بِلَائِي، وَأَفْرَطَ بِهِي سُوءٌ خَالَهِي، وَقَصَّرَتْ بِهِي أَعْمَالِي، وَقَعَيْدَتْ بِهِي أَغْلَالِي، وَحَبَسَتْ بِهِي عَيْنَ نَفْعِي بُعِيدَ أَمَلِي، وَخَدَعْتَنِي الدُّنْيَا، عَنْكَ دُعَائِي، سُوءٌ عَمَلِي وَفِعَالِي، وَلَا تَفْضَحْنِي بِخَفِيٍّ مِمَّا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلَا تَعَايُنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَيَّ مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي، مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَإِسَاءَتِي، وَدَوَامِ تَفَرُّطِي وَجَهَالَتِي، وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَغَفْلَتِي» (۱)

می گوید. خدایا! خلوتی که به من دادی آن را آلودم، و آن را با بدی و جهالت و کوتاهی و شهوت و غفلت پر کردم.

اما انبیاء زیباترین کارها و کردارهای خود را موقوف به خلوت های خود می نمودند.

انبیاء در خلوت ها خلأهای خود را پر می کردند، و گره های کور را می گشودند، و آمرزش گناهان و رشد و تعالی، و کرامت و عنایت و جنت، طلب می نمودند.

زکریا، در آن خلوت خواست خود را اینگونه درخواست نمود.

«قَالَ أَنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ»

خدای من! استخوان هایم پوک شده اند.

«وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (۲)

از پیری، حتی تار مویی سیاه بر سر ندارم. و تو گویی؛ سپیدی پیری همچون آتشی شعله کشیده است، و تمامی موهای سیاه مرا سوزانده و تبدیل به خاکستری سپید نموده است. بنابراین، از وقت بچه دار شدن، قطعاً گذشته است و طبیعه با چنین سن و سالی قادر به بچه دار شدن نیستم اما:

ص: ۷۴

۱-۱) دعای کمیل.

۲-۲) مریم ۴.

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۱)

من، ای پروردگارم! تاکنون از اجابت دعا، هیچ محروم نبوده ام.

از این جهت با آنکه در اوج پیری و ناتوانی و ضعف از تو چیزی می خواهم هرگز ناامید و مأیوس نیستم. چون خزانه ها و رحمت و مهر و علم و همه چیز دیگر در پیش توست. و تو اسیر و محبوس چارچوب ها و قوانینی که خود وضع کرده ای نبوده و نیستی.

«إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِهِ» (۲)

خدایا! من اگر از تو بچه می خواهم انگیزه دارم، و بی هدف نیستم. بلکه سخت می هراسم که پس از من و با رفتن من بستگانم به فساد و انحراف کشیده شوند، از این رو می خواهم که فرزندی جای من نشسته و کار هدایت را دنبال کند.

«وَكَانَتْ امْرَأَتِهِ عَاقِرًا» (۳)

البته، خوب می دانم که همسرم نازاست به خصوص که او نیز در آستانه کهولت و ناتوانی است، ولی با اینهمه همچنان امیدوارم.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (۴)

خدایا! از جانب خود مرا یار و ناصری بخش، تا از من و پیامبران پیشین گوهر معرفت را میراث برد.

«وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (۵)

و خدایا! این فرزند به گونه ای باشد که تو از وی خشنود بوده و راضی باشی.

خداوند به دنبال این دعا، در همان خلوت، پاسخ او را گفت.

راستی که خدا چه می کند!

ص: ۷۵

۱-۱) مریم ۴.

۲-۲) مریم ۵.

۳-۳) مریم ۵.

۴-۴) مریم ۵-۶.

۵-۵) مریم ۶.

﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ﴾ (۱)

بزودی، فرزندی با نام یحیی به تو کرامت می کنم.

و بدینسان خلأ و نیاز زکریا واقع شد.

و مگر می شود رفع نشود، مگر نه آنکه در قرآن خود فرمود.

﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ (۲)

اگر کسی از شما چیزی خواست او را محروم نکنید. حال آیا خود محروم می کند؟ هرگز!

عزیزان! خدایی که این گره کور و ناممکن را از زندگی زکریا گشود آیا نمی تواند گرفتاری ها و دشواری های ناچیز شما را گرهگشایی کند؟

این قصه های قرآن قصه نیستند بلکه پیمانه ای بوده که با خود پیام دارند، و پیام آن را باید دریافت کرد.

ای برادر قصه ها پیمانه اند

و پیام قصه زکریا این است که گره ها هر چند کور و پیچیده باشند می توان گشایش آنها را از خداوند خواست.

و از این دست قصه ها، کم نیستند.

قصه ای دیگر

شب، تاریک و دریا تاریکتر، و شکم ماهی نیز تاریک تر از آن.

و یونس در شکم ماهی بود. یعنی در منتهای ظلمت و تاریکی!

قرآن می گوید. او در همانجا دست به گدایی گرفت و با خداوند عجز و لابه کرد.

باری خداوند در همه جا هست، پس انسان نیز در همه جا می تواند دست به دامان او شود، و خواهش های خود را از او بخواهد.

ص: ۷۶

۱-۱) مریم ۷.

۲-۲) ضحی ۱۰.

﴿فَتَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾ (۱)

در دل آن همه تاریکی خدا را می گفت. جز تو کسی نیست، به فریاد رس.

﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (۲)

خدایا! پاک تویی، و من خود بر خود ستم کرده ام.

هیچ چیز در دربار خداوند ممدوح تر و مقبول تر از اعتراف و عذر خواستن نیست. اگر دانی که بد کرداری و بد رفت بیا پیش از عقوبت عذر خواهان (۳)

معذرت خواهی و پوزش طلبی نه تنها مانع اعمال خشم خداوند شده، بلکه موجبات رضا و خشنودی را نیز فراهم می سازد. به گناه اعتراف باید کرد

و به دنبال اعتراف و اعتذار یونس، خداوند به ماهی فرمان دادا که به ساحل رفته و او را بیرون رانده و بر ساحل نشانند.

﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ﴾ (۴)

و بدینسان یونس را از اندوه رهانیدیم.

﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۵)

ص: ۷۷

۱-۱) انبیاء ۸۷.

۲-۲) انبیاء ۸۷.

۳-۳) سعدی.

۴-۵) انبیاء ۸۸.

۵-۶) انبیاء ۸۸.

و مؤمنان را نیز از دل دشواری های صعب و خطرناک اینگونه رها می سازیم.

و یونس، مؤمن بود و خصال مؤمنان را با خود داشت، که از جمله آن رضایت به قسمت، و به دیگر سخن قناعت است.

باری، او به قناعت زندگی می کرد، و چشم به دست کسی نداشت. مکن سعدیا دیده بر دست کس

علی علیه السلام فرمود:

«لَا كُنْزَ اغْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ» (۱)

هیچ گنجی به قدر قناعت آدمی را بی نیاز نمی سازد. چندان که می بارم نظر، در جلوه گاه کاف و نون قاف قناعت بهترست، زین جمله عین و دال ها

در پیش چشم عارفان هیچ متاعی خوش تر از قناعت نیست، بلکه قناعت در نزد ایشان کیمیایی است که برتر از آن نیست. کیمیایی ترا کنم تعلیم

کمترین موهبتی که از ناحیه قناعت بر آدمی ارزانی می شود توانگری است. قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گردد را (۲)

از این رو توصیه عارفان، بیش از هر چیز و پیش از هر چیز، قناعت است. حافظ غبار فقر و قناعت زرخ مشوی کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری است ۲

و همین کیمیای قناعت یونس را از خواهش و خواستن از دیگران باز می داشت، از این رو در ساحل آن دریای بیکران جز به فضل بیکران حق چشم نداشت، و با آنکه گرسنگی طاقت او را بریده و بریده بود، چیزی از کسی نخواست و به راه افتاد، و در میان راه به جویی از آب رسید. به تماشا نشست. و گوش به صدای آب داد. و در همین میان دید که سیبی بر آب می غلطد. و می گذرد بی درنگ آن را از آب گرفت. و خورد. چیزی نگذشت که خود را به باد ملامت و سرزنش گرفت، و با خود پیوسته می گفت. سیب را چرا خوردی؟ می دانی از که بود؟ و از کجا می آمد؟ شاید کسی در آن بالاترها آن را به آب انداخته تا کسی که در پایین ترهاست آن را از آب بگیرد! شاید...!

از این رو، رو به استغفار کرد، و با دنیایی از ندامت و پریشانی به درگاه خداوند اعتذار خواست. امروز مگر تو به کند چاره، و گرنه فردا نپذیرند از او عذر ندامت

اما به همین نیز بسنده نکرد بلکه برخاست و بر خلاف جهت آب پیش رفت شاید صاحب آن را بجوید، و او را از ماجرا خبر کرده، و از وی طلب بخشایش کند.

همچنانکه پیش می رفت به باغی از سیب رسید که در حاشیه همان جوی

١-٢ سعدى.

٢-١ انورى.

قرار داشت، دانست که سیب از همان باغ است. وارد باغ شد. داستان خود را بازگفت. باغبان گفت. سهم خود را می بخشم اما این باغ مشترک است و طبیعه بخشش سهم شریکان به عهده خود ایشان است. و باید از ایشان نیز عذر خواسته و حلالیت طلب کنی.

یونس پرسید. شریک های دیگر چند نفرند؟ و کجا هستند؟

باغبان گفت. ما سه شریکیم. و هر سه برادریم. یکی از برادرانم پنج فرسخ از این آبادی دور است، و دیگری نیز ده فرسخ با اینجا فاصله دارد.

یونس، نشانی ها را گرفت. و به راه افتاد. و خود را به شریک نخست رسانید، و به محض اینکه قصد خود را گفت، او نیز کریمانه گذشت کرد. و باز به راه افتاد تا شریک دیگر را ببیند. و دید. او نیز مردی با وقار و با کرامت بود. و یونس از او نیز خواست که نسبت به سهم خود از وی درگذرد. و راضی باشد. ولی او نپذیرفت. و گفت. هیچ رضایت نمی دهم!

یونس گفت. راهی پیشنهاد کن.

گفت. دختری دارم که نابینا و ناشنواست، و نه دست دارد و نه پا، او را به همسری اختیار کن، تا از تو درگذرم.

یونس گفت. من طاقت و توان خدمت به چنین بنده هایی را ندارم، اگر می شود راهی دیگر پیشنهاد کن.

شریک گفت. راه دیگری نیست.

یونس که می دانست در دربار خداوند حتی ذره ها نیز مورد حسابند، و از سویی آنچه مربوط به خلق است، رضایت ایشان شرط و لازم است، و هم دید که رضات او جز از این راه ممکن نیست، از این رو تسلیم شده و شرط را پذیرفت. ولی شریک گفت. عروسی، مقدمات خود را دارد، بنابراین چند روزی وقت خود را صرف آن می کنیم.

یونس گفت. دختری با این اوصاف چه حاجت به سور و سات عروسی

دارد! لذا همین الآن عقد می کنم و با خود می برم.

شریک گفت. هیچ تعجیل مکن. که خود خداوند نیز هیچگاه در کار خود تعجیل ندارد.

و اگر خدا در کار خود تعجیل می کرد با همان اولین گناه، کار ما را می ساخت.

در روایت داریم که فرشتگان از دست انسان خسته می شوند و از خداوند می خواهند که کارش را تمام کند، و خداوند می پرسد. مگر چه اندازه گناه کرده است؟ می گویند. تاکنون خود را به چند صد هزار معصیت آلوده است. ولی خداوند می گوید. او را مهلت می دهم، شاید آشتی کند، و برگردد.

و گفت. دختر ما اگر چه اینگونه است که تو می گویی اما او نیز در دل خود آرزو دارد.

و یونس، نیز پذیرفت.

«تو با خدای خود انداز و دل خوش دار (۱)»

تو گناه نکن، ببین او با توجه می کند.

باری، او بی نیاز است و هم بی نیاز می کند.

و این در حالی است که اغنیای دنیا بخیل و چشم تنگ و دست بسته اند.

اغنیای دنیا دارند و از ناداری ما باخبرند، ولی نمی دهند.

اما خداوند هم داراست و هم دهنده، و دهندگی را نیز بر خود واجب و الزام کرده است.

روز عروسی فرا رسید.

و عروس در میان زنان بر تخت نشست.

و از یونس خواستند که در کنار عروس و بر سفره عروسی نشیند.

آرام و با وقار رفت. وارد اتاق شد. عروس را دید، اما نه با اوصافی که پیش از این شنیده بود، بلکه دید از حوریه های بهشت چیزی کم ندارد. با شتاب پا به

ص: ۸۱

بیرون نهاد، و صاحب دختر را گفت. اشتباهی صورت گرفته است؟ و او گفت. نه! برگرد. اگر پیش از این گفتم. دخترم نابینا است، و یا چشم ندارد منظورم این بود که چشم دیدن نامحرمان را ندارد. و یا اگر گفتم. ناشنواست، نظرم این بود که صداهای حرام را نمی شنود. و کوتاه سخن اینکه دخترم پاک است، تا جایی که تاکنون حتی برای یکبار با دست خود نامحرمی را لمس نکرده، و نه با پای خود راه حرامی را طی کرده است.

و آنگاه گفت. روزها و ماهها به انتظار کسی بودم که همچون دخترم پاک و آراسته باشد، و چه کس از تو پاک تر که برای قسمتی از سبب ده فرسخ راه آمده، و از من حلالیت می خواهد.

اشارت

میان قرآن و عسل چندی مشابهت است که شایسته یادآوری است.

ص: ۸۳

میان قرآن و عسل، از جهاتی فراوان، مشابهت و همانندی است.

همچنانکه عسل نخست در کوه پدید آمده و از خوش ترین عسل ها، عسل کوهی است، قرآن نیز در کوه فرود آمد، و بر قلب پاک و نازنین پیامبر با کرامت نازل گردید.

دیگر آنکه عسل برای آنان که ذائقه ای دارند شیرین است، همانطور که قرآن نیز برای آنها که فایده و فهم و درک و فهم و دریافت دارند بسی شیرین و خوشگوار می نماید. اما برای آنان که توفیق فهمیدن و ادراک را ندارند بسیار تلخ و ناگوار جلوه می کند.

و از خصیصه های دیگر عسل آنکه اگر دست بشر در کار نباشد، حالت طبیعی خود را از دست نداده، و بیش از هزار سال می ماند بی آنکه آلوده و یا فاسد شود. همچنانکه قرآن بیش از هزار سال است که مانده، و کهنگی نیافته، و فاسد نشده است بلکه فسادها را نیز از دامان بشر دور می دارد، و همواره جاودان می ماند

زیرا از دست تحریف بشر دور بوده و «براساس وعده خداوند» دور خواهد ماند. کتاب ایزد است ای مرد دانا معدن حکمت که تا عالم به پای است اندر این معدن همی پاید (۱)

هفتاد رشته

از اینها گذشته؛ عسل در درون خانه هایی است که زنبور آن را از جنس موم ساخته است، آنهم به گونه ای که دانشمندان امروز در نوشته های خود نوشته اند:

زنبور عسل در ساختن خانه خود چهار صد و هفتاد رشته علمی به کار می گیرد، و با به کار بستن دقیق ترین ابزار هندسی دریافته اند که هیچیک از لانه های زنبور که عسل ها در آن جای می گیرند حتی به قدر کمترین رقم هندسی با یکدیگر تفاوت ندارند. که البته همچنین دقتی تاکنون در معماری جهان صورت نگرفته است، و کسی نتوانسته است با چنین دقتی خانه هایی را بنا کند.

و این خصیصه که در خانه و جایگاه عسل وجود دارد چه شبیه و همانند است با معانی و مفاهیم بالا و بلند الهی و ملکوتی قرآن که در دل کلمات و آیات جای گرفته است. و تاکنون هیچکس و یا هیچ قوم و ملتی قادر به این نبوده و نیست که همانندی برای آن پدید آورد.

داروی دردها

از دیگر شباهت های روشن و آشکار اینکه عسل، آنچنان که در کتاب خدا یاد می شود، مایه شفا و درمان دردهای مردم است؛

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ (۲)

همچنانکه قرآن شفا بخش دردها و بیماری های بی شمار مردم است، و از آن نیز با تعبیر شفاء یاد شده است:

ص: ۸۶

۱-۱ ناصر خسرو.

۲-۲ نمل ۶۹/.

رهاورد وحی

و عسل، بر اساس آیات کتاب حکیم، رهاورد وحی است، چرا که زنبور آنچه می کند نه خودسرانه بلکه با الهام خداوندی است، و این الهام در جای جای حیات و زندگی این مخلوق شگفت انگیز، ردّ پا دارد.

زنبور، اگر خانه ساخته و یا خانه در کوه می سازد، و یا آنگونه دقیق و با ظرافت ساخت و ساز می کند، و یا اگر بر گل ها نشسته و شهدها را نوش واز آن در کارخانه تن عسل پدید می آورد، و... تمامی مطابق وحی و فرمان خداوند است.

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» (۲)

و این حقیقت نیز مشابَهتی بسیار با قرآن مجید دارد که بر زبان رسول مکرم جاری شده است، که هرگز از سر هوا و هوس نبوده، بلکه جز وحی خدای حکیم و متعالی نبوده است.

«مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۳)

و اساساً، اگر پای وحی در میان نبود چگونه ممکن بود که انسانی که خود همانند دیگر انسان ها بشر است، سخنانی اینگونه جاودان و ماندگار بر زبان براند؟!

و کسانی که گمان می برند قرآن دور از وحی بود، و تمامی سخنان شخص پیامبر می باشد، درست به کسی می مانند که زنبور عسل را از وحی منها نموده، و آنچه می کند و پدید می آورد به خود آن نسبت دهند، و بگویند. کار همین حیوان است و بس.

و اگر کسی چنین بیندیشد خود نیز حیوان است زیرا که بسیار محدود

ص: ۸۷

۱- ۱) اسراء ۸۲.

۲- ۲) نمل ۶۸.

۳- ۳) نجم ۳-۴.

می اندیشد.

اگر آدمی اهل اندیشه باشد، هیچ اقدام مثبتی را در این عالم، منها از وحی و اتصال خداوند نمی بیند.

و در حقیقت در هر چیز و در هر کجا رد پای عنایت و حمایت خداوند را شاهد است، و سویی نگاه نمی کند جز آنکه خداوند را به یاد می آورد.

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ (۱) گیتی و خوبان آن در نظر آینه ای است دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای دوست

راز عشق در انبیاء

چرا انبیاء عاشق خداوند بودند؟ چون به هر سول نظاره می کردند جز خداوند چیزی نمی دیدند، و گرنه عشق بدون دیدن هرگز ظهور پیدا نمی کند.

شما ماجرای عشق را از هر عاشقی جويا شوید، می گوید. دیدم، پسندیدم.

و لداده و عاشق شدم.

اساساً، عشق بدون دیدن معنا ندارد.

و قلب، بدون دیدن عاشق نخواهد شد، بلکه نخست زیبایی را دیده، و احساس می کند، و آنگاه دل می دهد.

کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت. اینقدر که خداوند را عبادت می کنی، آیا او را دیده ای؟

فرمود.

«لَمْ أُعْبِدْ رَبًّا لَمْ ارَهُ»

خدایی را که ندیده باشم، در برابر او کرنش نمی کنم.

یعنی گمان می بری که نمازم کورکورانه است؟ و یا مناجات و عباداتم

ص: ۸۸

بی جهت و از سر جهل صورت می پذیرد؟ هرگز! بلکه می بینم.

و چون می بینم اینگونه افتادگی و خشوع می کنم.

سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه فریاد می کند که تو روشن و آشکارایی و هرگز زمانی نبوده است که غایب و ناپیدا باشی.

«مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ» (۱)

کی و کجا بوده ای که برای اثبات تو حاجت به دلیل باشد. کی رفته ای زدل که تمنا کنم تو را

یعنی من همه جا شاهد جمال بی منتهای تو هستم.

یعنی من وقتی می گویم. «بسم الله الرحمن الرحيم» تو را می بینم، و آنگاه نام تو را برده و تو را صدا می کنم.

بیشتر «بسم الله» های ما غیبت خداوند است چون او را نمی بینم. و از همین روست که هیچ تأثیرگذار نیست، زیرا که این خود نوعی گناه است چون او خوش ندارد که نام او را نادیده و از سر جهل و به دور از معرفت بر زبان برانیم.

و گرنه اگر «بسم الله» از سر غیبت نباشد تأثیر می گذارد.

اینکه حضرت سیدالشهداء علیه السلام خدا را آشکارا و روشن می بیند از آن روست که همه آفرینش را جلوه ها و آثار او می داند.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (۲)

یعنی، آنچه هست فلش به جانب خداوند است، و تنها او را نشان و نشانی

ص: ۸۹

۱- ۱) دعای عرفه.

۲- ۳) آل عمران ۱۹۰.

می دهند.

یعنی، همه آنچه هست فریاد می کنند که هستی و جهان را خدایی است. با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را (۱).

وقتی که انسان زیبایی مطلق و جمال بی نهایت را می بیند، یک چشم کم، دو چشم نیز کم است، بلکه هزاران چشم را نیازمند است.

برای دیدن چنین زیبایی یک روز کم، دو روز کم، هزاران روز نیز اندک و ناچیز می نماید، از این رو می فرماید:

«هُم فِيهَا خَالِدُونَ» (۲)

یعنی در قیامت تا بلندای ابدیت شاهد جمال حق خواهید بود.

چون برای تماشای آن جمال، یک زمان ابدی مورد حجت است.

راستی وقتی اسماء او اینهمه زیباست خود او چقدر زیباست.

آیا اسمی زیباتر از رحمن، و یا رحیم سراغ دارید؟ و یا اسمی دلنشین تر از غفور، غفار، راحم وجود دارد؟

آیا تاکنون بارها و بارها غفران و رحم و رحمت او را تجربه نکرده اید؟

آیا به کنه و منتهای رحمت او پی نبرده اید؟

هیچ می دانید که چرا او اینهمه رحمت در حق ما انسان ها به کار بسته است؟ چون ما را در منتهای ضعف و زبونی و نیاز و ناتوانی یافته، و از این روست که با ناتوان در نمی افتد، و رحم می کند، همچنان که ما بر ناتوانان رحم می کنیم.

بنابراین، اسماء خداوند همچون آینه هایی است که نه تنها جمال و شکوه و زیبایی او را می نمایاند، بلکه نیازها و حاجات بشر را منعکس می نماید.

یعنی وقتی می گوئیم، خداوند غفار است یعنی انسان به مغفرت و آمرزش حاجتمند است. و یا وقتی می گوئیم، کریم است، در حقیقت نیاز انسان به کرامت را

ص: ۹۰

۱-۱) فروغی بسطامی.

۲-۲) بقره ۲۵.

یاد کرده ایم، همچنان که وقتی او را به رحمن و رحیم یاد می کنیم، به واقع، حاجت انسان به رحمت را یادآور شده ایم.

از این رو، می توان گفت. صفات و اسماء خداوند فهرست نیازمندی ها و حاجات بشر است.

و در میان حاجات و نیازهای بشر رحمانیت و رحیمیت نیازی جدی تر و شدیدتر می نماید.

□
پس، تا می توانید «بسم الله الرحمن الرحيم» بگویید.

□
و بی جهت نیست که در روایات توصیه و تأکید می شود که در انجام و اقدام به هر کار «بسم الله الرحمن الرحيم» را بر زبان داشته باشید.

□
از این رو «بسم الله الرحمن الرحيم» زمزمه مدام و مستمر اولیاء خداوند، هم در این دنیا و هم در جهان آخرت است.

در خبر آمده است که روز قیامت وقتی که مردگان از خاک برمی خیزند، آن جماعتی که همواره در یاد خداوند بوده اند، به محض اینکه گام بر عرصه محشر می نهند، همچون عادت خود در دنیا نام زیبای خداوند را بر زبان می رانند و می گویند. «بسم الله الرحمن الرحيم» و در همین جاست که خطاب می رسد:

بندگانم! پرونده شما را باز نمی کنم، چون مرا با نام رحمن و رحیم یاد کردید.

چه در زمین و چه در آسمان، موجوداتی زنده اند و زندگی می کنند.

از میان تمامی موجودات، هیچ موجودی به قدر انسان، نیازمند و حاجتمند نبوده و نیست.

اوج نیاز مادی انسان در رَجَم و در حالت نطفگی است.

و منتهای نیاز معنوی وی در هنگام مرگ و پس از آن می باشد.

نه تنها در زمین، بلکه در آسمان ها نیز موجوداتی زنده اند و زندگی می کنند.

و نه تنها موجودات زمینی بل موجودات آسمانی نیز فقیر و نیازمند و حاجتمندند، و حاجات خود را، خواسته و یا ناخواسته، آگاهانه و یا ناآگاهانه، از خداوند طلب و تمنا می کنند.

او غنی است و جز او جمله فقیر (۱)

«يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲)

دان که محتاج اوست هر کس هست (۳)

و از این آیه و هم آیات دیگر به خوبی پیداست که ذات و حقیقت موجودات هستی عین نیاز و احتیاج است به گونه ای که موجودی برای نمونه

ص: ۹۵

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۵۴.

۲- ۲) الرحمن ۲۹.

۳- ۳) وحشی.

یافت نمی شود که عاری و خالی از نیاز و نیازمندی باشد. و در حقیقت باید گفت:

نیاز، در سرنوشت تمامی موجودات عجیب و آمیخته است.

و نیز استفاده می شود که دارایی و بی نیازی و غنای مطلق تنها و تنها مختص وجود مبارک حضرت حق است، که البته از سر کرم و لطف و رحمت، تمامی حاجات و نیاز موجودات را رفع و مرتفع می سازد، بی آنکه خزائن او اندکی کسر و یا کم شود.

بنابراین، باید پذیرفت که چنین موجوداتی فقر و حاجت محض بوده، و خداوند که حاجت و این فقر بسیار را رفع و برطرف می سازد غنای مطلق و بی نیازی محض می باشد.

آئینه نیاز

بی نیازی خداوند را می توان در آئینه نیاز و فقر و احتیاج موجودات مشاهده کرد.

هر موجود که حاجتی بیشتر دارد بی نیازی حق را بیشتر و افزونتر نمایان می سازد.

از میان تمامی موجودات هیچ موجودی به قدر انسان نیازمند و حاجتمند نبوده و نیست.

انسان، چه وقتی که انسان است و چه وقتی که پیش از آن نطفه بوده، و چه هنگامی که پس از آن مرده ای بیش نیست، سراسر نیاز و حاجت است.

نطفه

اوج حاجت و نیاز مادی انسان در حالت و عالم نطفگی است.

انسان در این حالت، همچون کاغذی سپید و نانوشته می ماند. و در حقیقت جز بویی عَفِن و گندیده چیزی با خود ندارد، و بیشتر به دانه ای شبیه است که نه ساق دارد و نه شاخه و نه بار و نه بر، و به تمام آنها نیز حاجتمند است.

از این رو، خداوند اولین بخشش های خود را بر او ارزانی می کند، یعنی

نخست خون شده، و سپس استخوان و گوشت و پوست و اندام و آراستگی می یابد.

و به دنبال آن نیز فضایی واسع و پردامنه می خواهد که آن نیز بی پاسخ نمی ماند. و در همین جاست که مادر درد زایمان می گیرد. و در این درد حرارتی فراوان بر بدن وارد می شود به گونه ای که استخوان ها نرم شده و کنار می روند تا مبادا هنگام ولادت بر فرزند آسیبی رسد. و بدینسان، طفل به عالمی گام می نهد که سقف آن آسمان و سطح آن زمینی واسع و پر پهناست.

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِيكُمْ وَأَسَعُكُمْ﴾ (۱)

یعنی از شکم تنگ و پر ظلمت مادر به جهانی آمده است که پنج قاره دارد، و با دریاها بسیار، و منظره های رنگ در رنگ و پر تنوع، و به هر کجا که عزم و میل مهاجرت دارد می تواند.

براین اساس، باید گفت که بخشی از حاجات و نیازهای انسان در دوران بارداری مادر که همان ایام نطفگی است مرتفع می شود.

که البته این ایام را ما پیش از این پشت سر گذاشته ایم.

در همین جاست که حضرت سیدالشهداء علیه السلام زار زار می گریست و می فرمود:

خدایا! چگونه در صلب پدران و رحم مادران از ما پذیرایی نمودی.

سعدی می گوید. روزی از خود بی خود شدم و پنجه ام را مشت کرده و بر مادرم کوفتم. مادرم گفت. هیچ می دانی در آن چند ماه که تو را در شکم داشتم چه ها کشیدم؟ فراموش کرده ای که در آغوش من دو سال تمام از شیر جانم نوشیدی؟ و چه شب ها که نخوابیدم تا تو در خواب آرام باشی؟ حال آیا مزد این همه حمایت و لطف این است که مشت را گره کرده و بر من بکوبی؟!

راستی اگر «مادر» جهت حمل و نوازش ما، خود را مُحِق و صاحب حق می داند و از این رو طالب مزه است، حال آیا خداوند که ما را آفرید و از آغاز آفرینش دست حمایت خود را کوتاه نکرد، و نخستین موهبت او نیز این بود که مادری دلسوز و

ص: ۹۷

پرسوز محمل و جایگاه ما قرار داد. حقی بر گردن ما پیدا نمی کند؟!

آیا سزاوار است که در برابر چنین خدایی مشّت گناه و معصیت را گره کرده و بالا برده، و سینه سپر کنیم؟

آیا پاداش خوبی جز خوبی می تواند باشد؟

آیا جزای تأمین حاجات و خواست های ما گناه و معصیت است، یا سر به خاک ساییدن و شکر و سپاس گفتن؟ مر خداوند جهان را بشناس و بگذار شکر او را، که تو را، این دو به از ملک سباست (۱)

راستی، وقتی که حیوانات، که از درک و دریافت انسان دورند، شاکر و سپاسگزار حق باشند چرا انسان نباشد؟ شکر می گوید خدا را فاخته

در روایات ما اکیداً تأکید می شود که در برابر نعمت های خداوند باید شکر را پیشه ساخت، همچنان که به دنبال هر بلا راه استغفار را باید پیش گرفت. سعد دیدی شکر کن ایثار را نحس دیدی صدقه و استغفار (۲)

راز دیگر اینکه روایات بر سپاس و شکر پافشاری می کنند آن است که سپاس مایه مزید موهبت و نعمت و عنایت خداوندی است.

ص: ۹۸

۱- ۱) ناصر خسرو.

۲- ۴) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۸۵.

اساساً هیچ چیز به قدر ناسپاسی مایه محرومیت و ممنوعیت نخواهد بود. گم شد از بی شکر خوبی و هنر که دگر هرگز نبیند زان اثر

ولادت

و به دنبال ولادت نیز حاجات دیگری پا به میان می گذارد، که البته هیچکدام مردود و بی پاسخ نمی ماند.

حاجت به خورشید، نور، آب، هوا، دارو، طبیب، محبت، کرامت، تنها بخشی از حاجات و نیازهای مستمر آدمی به شمار می آیند.

و البته، هر چه انسان بیشتر می رود و بزرگتر می شود شعاع نیاز و حاجت خواهی او نیز افزون و افزونتر خواهد شد.

از این رو بیشترین واژه ای که انسان در کلمات خود به کار می گیرد واژه «خواستن» است و پیوسته می گوید. می خواهم. و همین، حکایت از عمق نیاز و حاجت بسیار وی می کند.

ولی نیازهای انسان به همین جا ختم و تمام نمی شود، بلکه حاجاتی به مراتب عظیم تر مورد نیاز اوست که همان هدایت و راهیابی به سوی حق و حقیقت است. از این رو، پیامبران را ارسال، و کتاب های آسمانی را فرو می فرستد.

براین اساس، باید پذیرفت که حاجات انسان نه تنها نیازهای مادی نیست،

بلکه حوائج معنوی نیز او را احاطه کرده اند.

مرگ

و به دنبال حیات لاجرم مرگ است.

و مرگ آغاز حاجت و در حقیقت منتهای نیاز معنوی، انسان است.

از این رو، همگان حتی کسانی که در دوران حیات برای یکبار نیز زبان به عرض حاجت نگشوده و از خداوند طلب و تمنایی نکرده اند در آستانه مرگ دست حاجت را بالا می برند.

باری کسی نیست که به هنگام مرگ، به جد، نیاز خود را از خداوند نخواهد.

البته نیازها گونه گونه گونند.

از آنجا که بسیاری، از انسان ها روزگار عمر خود را به سیاهی و تباهی، تباہ کرده اند، به محض رؤیت و دیدن شواهد، و ایمان و یقین یافتن به وجود قیامت و جهان دیگر، ملتسمانه و عاجزانه می خواهند که رخصتی دوباره یافته و به دنیا بازگردند و جبران گذشته شوم خویش را کنند. اما برای نخستین بار پاسخ رد می شنوند. زیرا که خداوند پیش از این پیغام فرستاده بود که پاسخ این نیاز را نخواهد داد زیرا انسان ها باید به گونه ای عمر را سپری کنند که به چنین نیازی نیازمند نباشند، و راه آن را نیز اقدام به اعمال صالح اعلام فرموده است.

باری، این قوم آلوده که به محض چشم گشودن به جهان آخرت می بینند که جز اعمال صلاح و صواب هیچ متاعی مشتمری و خریدار ندارد به صراحت می گویند. ما را باز گردان تا کردار صالح را توشه خود سازیم، ولی با پرخاش و خشم تمام می شنوند. هرگز!

«رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» (۱)

شگفتا! کسانی که در تمام طول عمر حتی یکبار نام خدا را بر زبان نداشتند

ص: ۱۰۰

اکنون برای بار نخست نام او را بر زبان می رانند، ولی کارگر نمی افتد. و این نوشدارو خود نیش جان ایشان شده، و از آن پس به حساب کبر، غرور و غفلت های ایشان خواهند رسید.

البته، همچنانکه پیش از این یاد شد، نیاز به بازگشت به سوی دنیا حاجت مردم عامی و شرور است. اما مردمان پاک و صالح نیازی دیگر دارند که در دنیا نیز همواره از خداوند طلب می نمودند، و آن آمرزش و مغفرت حق است. و از حضرت حق می خواهند که رحمت خویش را بدرقه ایشان فرماید. و عاشقانه می گویند:

الهی روزگاری علی را فاطمه را و حسن و حسین را و دیگر پاره های تن پیامبر را از یاد نبرده ایم، اکنون نیز دستان مان را از دامان ایشان کوتاه مکن.

و خداوند که این سخن ها را صادقانه و صدق محض می داند با رحمت بی منتهای خویش دست به کار می شود، و همان می کند که ایشان می خواهد. زیرا خود در کتاب خود فرمود. مؤمنان را نجات خواهد داد، همچنانکه یونس را.

ص: ۱۰۱

اشارت

انسان دارای دو بُعد است. یکی روحانی و دیگری جسمانی.

و در هر دو بُعد نیز نیازمند رحمت بی مانند حق است.

رحمانیت، نیازهای بُعد جسمانی را تأمین، و رحیمیت نیازمندی های بُعد روحانی را فراهم می سازد.

ص: ۱۰۳

نهایت فروتنی و تواضع، سجده است.

و خداوند از فرشتگان پاک خواست که در برابر آدم سجده کنند. گفت ای روحانیان آسمان پیش آدم سجده آرید این زمان و همین، رساترین گواه و شاهد برتری آدم نسبت به فرشتگان است، زیرا که همیشه موجود فرورت نسبت به موجود فراتر به خاک افتاده و افتادگی می کند.

و البته، خداوند نیز راز برتری آدم را نهفته و ناگفته و نهاده، بلکه آن را باز گفت. و تعلیم فرمود که برتری آدم در استعداد واسع، بینایی، بصیرت و نور و کمال است.

و این برتری و والایی تنها محدود و منحصر به آدم نبود، بلکه به فرزندان او نیز سرایت یافت. و از این مهمتر اینکه پاره ای از فرزندان آدم بر خود آدم نیز شرف و اعتبار و فضیلت بیشتری یافتند، چرا که پاره ای از فرزندان آدم به مقام نبوت

دست یافته، و پاره ای نیز همچون رسول مکرم صلی الله علیه و آله از نبوت بالاتر رفته و به منصب اولوالعزمی راه یافت و آنچنان تعالی و اعتلاء نصیب برد که هیچ چیز و هیچ کس به منزلت وی قریب و نزدیک نشد.

و در یک سخن می توان گفت. که هر کس در این درگاه استعداد خود را بیشتر و خالص تر و گسترده تر به کار بست از پدر نخست خود که آدم علیه السلام باشد بالا و بالاتر رفت.

دو بُعد

ولی از یاد نبریم که این همه استعداد و بصیرت و نور همچون عزیز مصر بر تخت بدن نشسته است.

بنابراین، بشر صاحب دو بُعد است که یکی کانون درک و دریافت و استعداد است که به بُعد روحانی یاد می شود، و دیگری نیز بعد جسمانی است که به منزله گلدانی خواهد بود که گل روح در آن فرو شده است.

نیازهای جان و بدن

روح و بدن، هر دو، موجوداتی نیازمندند، و نیازهای خاص خود را دارند، و خداوند اسباب رفع نیاز را برای هر کدام فراهم فرموده است.

وجود مبارک او جهت رفع نیازهای جسمی و بدنی، سفره ای گسترده را گسترانید، زیرا میزان نیازمندی وی نیز واسع و عظیم بود. از این رو آنچه مورد حاجت و نیاز او بود بر این سفره نهاد. که البته تمامی آنها را در قرآن یاد نکرد اما به پاره ای از آنها همچون: شب، روز، خورشید، ستارگان، گردش زمین، ابر، باران، جوی ها، چشمه ها، دریاها، درختان، گیاهان، و ثمرات اشاره فرمود.

و این نعمت ها انبوه، فراوان و بسیارند.

حال، اگر غارتگران، حق ناتوانان را از آن خود ساخته و آنها را محتاج و محروم می سازند، این به خود انسان ها بازگشت دارد، و هیچ ارتباطی به عالم بالا و ملکوت نخواهد داشت.

البته، به غارت شدگان ناتوان نیز تکلیف شده است که به اتفاق یکدیگر قیام کرده و حق خود را از غارتگران بخواهند.

بنابراین، اگر غارت شدگان از سر ترس و یا غفلت قیام و اقدامی نمی کنند، نمی توان به پای عالم الهی نوشت، و یا به حساب کمی و کمبود نعمت ها گذاشت.

چرا که نعمت ها به قدری افزون و فراوانند که غارتگران اروپا و آمریکا خود ادعا می کنند که زمین های مستعد و قابل کشت در این کره خاکی تا پنجاه برابر جمعیت فعلی روی زمین را نه تنها تغذیه خواهد کرد، بلکه مسکن نیز خواهد داد.

جمعیت فعلی کره زمین شش میلیارد انسان می باشد، و بر اساس این ادعا سفره ای است که می تواند سیصد میلیارد انسان را در کنار خود داشته باشد.

بنابراین، کسری ها و کمبودها را به حساب خداوند نمی توان گذاشت، و گرنه افتراء و تهمت است، و تهمت و افتراء از گناهان کبیره و بزرگ به شمار می آید.

خداوند به مردم گوش و چشم و عقل، و نیز سلاح داده است. تنها کافی است دور هم جمع شده و قیام کنند و گرگان درنده کره زمین را از میان بردارند، و صندلی های قدرت را به دست مردم عال و بی حرص و با تقوا قرار دهند، تا کسی گرسنه و یا بی خانمان نماند.

و انبیاء آمدند و همین را گفتند تا همه به حق خود برسند.

و قرآن نیز از همگان می خواهد تا کسی حق کسی را با ربا، با رشوه، با دزدی، با تجاوز، ضایع و تضییع نکند.

نیازمندی های روح

اما برای رفع نیازمندی های روح جویبار هدایت خویش را، از طریق نبوت انبیاء و امامت امامان و نزول قرآن مجید، سرازیر کرد، و در این زمینه نیز آبخارگونه موهبت کرد، به گونه ای که میلیاردها انسان تا قیامت می توانند از این سفره بهره مند و برخوردار باشند.

در کنار این سفره غلام زاده می تواند بلال شود، و یا دهاتی ایرانی سلمان، و یا چوپان گمنام ربنده ای ابوذر، و یا یمنی بی نام و نشان مالک اشتر و یا اویس قرن، و یا سیاه چهره ای بدبو می تواند چون شود، که بهترین انسان و بالاتر از تمام اصحاب انبیاء و امامان به شمار می آید.

این که نمی شود، یا نمی توانم، یا شدنی نیست، دروغی است که پیوسته انسان به خود گفته، و با آن خود را فریب می دهد.

اگر این امر، ناممکن و ناشدنی بود برای بلال و سلمان و ابوذر نیز ممکن نبود.

تازه آنها در محاصره دشمن داخلی هم بودند و ما نیستیم.

یعنی هیچ شبی اتفاق نمی افتد که به دنبال شرکت در این محافل ما را دستگیر کرده و محاکمه نموده و در پی آن نیز شکنجه کنند که چرا به دنبال خدا و پیامبر به راه افتاده اید. اما با آنها چنین می کردند، لذا کسی همچون بلال را می گرفتند، و عریان ساخته و او را بر روی ریگ های داغ و سوزان می خواباندند، و تازیانه ها را بی وقفه بر او می کوفتند.

اما کسی نیست که تیغ به گردن ما نهاده و بگوید چرا به دنبال خدا و پیامبر رفته اید.

ولی با آنکه سرهای آنها را با شمشیر می زدند دست از دامان پیامبر و خدا بر نمی داشتند.

و البته فکر نکنید که همه اینها پیر و کهنسال بوده اند، هرگز! بلکه جوان بوده، و یا از جوانی این راه را پیشه خود ساختند.

در کربلا از طفل شش ماهه بود تا پیر هشتاد ساله و هیچکدام نگفتند که با خدا بودن سخت است و دشوار و ناشدنی.

پس هرگز به خود تلقین و القاء نکنیم که با خداوند نمی توان بود.

نشان رحمت

بنابراین، بدن و روح آدمی با مدد خداوندی امداد می شوند. و خداوند این امداد و نصرت را بر اساس رحمت بیکرانه خویش بر انسان ارزانی می کند.

پس، می توان گفت. آنچه هست نشان از رحمت خداست.

و رحمت خداوند به دو گونه است، یکی رحمت عام و دیگری رحمت ویژه، که ابدان و اجسام موجودات به ویژه انسان را مشمول می سازد.

خداوند براساس رحمت عام و گسترده خویش به رحمان یاد می شود همچنانکه بر اساس رحمت خاص و ویژه خویش که نعمت ها و موهبت های بی شمار را بر روح آدمی ارزانی فرموده است، به رحیم یاد می گردد.

از این رو می توان گفت. انسان مظهر رحمن و رحیم است.

و به دیگر سخن وجود آدمی با تمام وجود گویای این کریمه مبارک است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این که در آیه ای از آیات کتاب خود فرمود. «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ»، ما از رگ گردن به ایشان نزدیکتریم، گواه بر همین معناست، و در حقیقت اشاره به این حقیقت است که اگر انسان در خود تأمل کند می یابد و می بیند که خود جلوه «الله» و «رحمن» و «رحیم» است، و چیزی از خداوند رحمن و رحیم به او نزدیکتر نیست.

به عدد سوره ها

کلمات مبارک «الله»، «رحمن»، «رحیم» از مبارک ترین واژه های کتاب خداست، از این رو بیش از همه واژه ها به کار رفته اند، و نه تنها هر کدام به تنهایی بارها و بارها تکرار شده اند، بلکه با یکدیگر و در کنار یکدیگر در کریمه بسم الله الرحمن الرحیم، به عدد سوره های قرآن، یعنی یکصد و چهارده بار مکرر شده اند.

از این رو می توان گفت. مقدس ترین آیه از آیات این کتاب آسمانی «بسم الله الرحمن الرحیم» است.

رحمن، رحیم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یعنی بنام الله که پدید آورنده بدن و روح آدمی است.

خداوند رحمن است، یعنی نیازها و حاجات بدن را بر اساس رحمت

واسعه خویش مرتفع می سازد. و رحیم است یعنی، جهت هدایت و راهیابی، نعمت هایی ویژه را در پیش روی روح و جان آدمی قرار می دهد.

رحمانیت حق

در رحمت رحمانیه حق هیچگونه قید و شرطی در میان نیست، بلکه او رحمت خود را ارزانی می کند، خواه حیوان باشد و خواه انسان، و در خصوص انسان نیز هیچ تفاوت نمی کند که وی آن را از خداوند بخواهد و یا نخواهد.

ای بسا کسی بگوید. مرا با خدا کاری نیست، و اساساً چیزی به نام خدا نه می فهمم و نه می پذیرم، ولی خداوند چنین کسی را نیز از رحمت خویش دور نمی دارد، و آنچه مایه حاجت اوست در اختیار می گذارد.

و البته، چنین کسی یک علف خوار دوپاست.

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» (۱)

یعنی ایشان همچون حیوانند.

و خداوند حیوان را نیز از نعمت های دنیوی محروم نمی کند.

زیرا اساساً آنچه در این دنیاست در پیش او بها و ارزشی ندارد.

لذا در کتاب خود فرمود.

«مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» (۲)

این سفره دنیا بهره شما و گاو و خرا و استران شماست.

و البته، اگر این آب و علف پیش خدا بهایی داشت حتی لقمه ای از آن را در دهان مخالف خود قرار نمی داد، و هرگز از خوبان و اولیاء خود دریغ نمی کرد.

ولی شنیده اید که پیامبر ۹ با تمام عظمتی که داشت گاهی تا سه شبانه روز چیزی به چنگ نمی آورد، و با این حال هیچ شکایت و گلایه ای نداشت، چون بها و ارزشی نداشت.

ص: ۱۱۰

۱-۱) اعراف ۱۷۹.

۲-۲) نازعات ۳۳.

آیا اگر آن بزرگوار به اینها دست می یافت به قیمت و حرمت او افزوده می شد؟ هرگز!

و راستی اگر انسان پی می بُرد که اینها را ارزش و حرمتی نیست کجا ریا را پیشه می کرد؟ و یا رشوه؟ و یا تقلب؟ و یا اختلاس؟

رحیمیت حق

رحمت رحیمیه، بر خلاف رحمت رحمانیه، بر همگان ارزانی نمی شود، بلکه آن به خواست صادقانه و قلبی انسان مشروط است، و انسان تا از سر صدق نخواهد به چنین رحمتی دست نمی یابد.

البته، از یاد نبریم که جلوه هایی از این رحمت همچون عقل نیز خداوند در درون وجود تمامی آدمیان قرار داده است.

بنابراین، همچنانکه پیش از این یاد شد، بسم الله الرحمن الرحيم ترکیب وجود ماست.

و راستی که تمام مردم دنیا، جز اندکی، همه از خود غافلند، و نمی دانند کیستند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

و گرنه بوی خدا را از خود می شنیدند، زیرا بدن جلوه صفات خداست.

مگر نه آنکه تا خالق نباشد مخلوق نیز معنا ندارد، پس انسان جلوه خالقیت است.

مگر نه آنکه تا مصور و تصویرگری نباشد وجود شکل و صورت نیز بی معناست؟ پس، انسان جلوه مصوریت حق است.

مگر نه آنکه اگر رب و مربی در کار نباشد رشد مفهومی ندارد، پس انسان نیز که پیوسته در حال رشد و پیش از رفتن است جلوه ربوبیت حق خواهد بود.

لذا در کتاب خود فرمود. من در وجود شما هستم آیا نمی بینید؟!

آیا نزدیکتر از این می شود؟

آیا در اینجا فاصله و جدایی معنا دارد؟ هرگز.

بنابراین، وقتی که «بسم الله الرحمن الرحيم» می گوئیم در واقع از ترکیب وجود خود یاد کرده ایم.

و راستی که چه شوم و پست و نامبار کند کسانی که وجود خود را که ترکیب «بسم الله الرحمن الرحيم» است به گناه و معصیت می نشانند؟

آیا حیف نیست که کسی یک جامی زیبا از بلور را منبع کثافات و آلودگی ها کند؟

لا اقل اگر می خواهید خود را به لجن گناه لجن مال کنید نخست همان کنید که سیدالشهداء علیه السلام فرمود که. ابتدا خود را از خدا دور کنید و آنچه از اوست به او بازگردانید و بعد هر چه می خواهید انجام دهید.

یعنی پیش از آلودن خویش، رحمانیت و رحیمیت حق را - اگر می توانید - از خود جدا کنید، و در حقیقت شناسنامه خود را عوض کنید و بعد هر کار کردید مانعی نیست.

و گرنه تا این بدن هست، هر گوشه ای از آن جلوه ای از جلوه های حق است، و در حقیقت معنای اسماء و صفات اوست.

از این رو فرمود:

﴿جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلْقَةً﴾ (۱)

بر آنم تا جانشینی در زمین داشته باشم تا رحمانیت و رحیمیت و خالقیت و دیگر صفات من در او باشد.

یعنی می خواهم «بسم الله الرحمن الرحيم» را به صورت انسان درآورده و

ص: ۱۱۲

بر زمین قرار دهم.

آمین خداوند

بنابراین دریافتیم که در رحمت رحیمیه خواست و اراده انسان شرط اساسی است، و کسی می تواند مشمول آن رحمت خاص و بی منتها باشد که مُجَدَّانَه و صادقانه طالب باشد، و چنین کسی البته مؤمن است و در فضای هدایت خاص الهی قرار می گیرد.

انسان در فضای هدایت پیوسته دست خود را دراز کرده و تنها و تنها از خدا می خواهد و بس، و خداوند نیز بنا بر وعده ای که کرده است خواست چنین بنده ای را هرگز مردود نمی سازد.

چون بنده آید در دعا او در نهان آمین کند (۱)

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (۲)

شنیدنی

و خواست های انسانی که در فضای هدایت قرار دارد بسی زیبا و شنیدنی است، حال یکی از این خواسته ها را از یکی از هدایت یافتگان پاکباز حق بشنوید.

عایشه به پیامبر گفت. چرا هر وقت فاطمه از در وارد می شود غ در برابرش تمام قامت قیام می کنید؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود. بدون امر خداوند کاری نمی کنم، پس اگر قیام می کنم فرمان خداست، همچنانکه اگر بر دستانش بوسه می زنم فرمان اوست.

همین فاطمه تا روز پایان عمر خود هر روز اینگونه دعا می کرد:

«يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ»

باری، او محبوب خود را خوب می شناخت، و می دانست که زنده است و تمام جهان به وجود او پابرجاست.

ص: ۱۱۳

۱-۱) شمس.

۲-۲) غافر ۶۰.

او بسم الله الرحمن الرحيم را در ترکیب وجود خود به خوبی لمس می کرد.

و می دید که هر چه هست از اوست، و هر چیز را باید از او خواست.

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ»

خدایا! فاطمه به حرمت تو پناه می آورد.

«فَاغِيْثِيْ»

پس ای محبوب من! پناهم ده.

یعنی، در عالم، جز تو، پناهی نمی بینم.

«وَلَا تَكِلْنِيْ اِلَّا اِلَى نَفْسِيْ طَرَفَهٗ عَيْنٍ اَبَدًا»

خدایا! به قدر چشم به هم زدنی مرا به خود واگذار نکن.

چون اگر رها کنی همه چیز را از کف داده ام.

نباید روزی که خدا به انسان بگوید. تو را نمی خواهم، و تو را به خود وا گذاشتم، اینجاست که دیگر هیچ چیز برای انسان نمی ماند.

عزیزان! اگر خدا در زندگی نباشد هیچ خبری نخواهد بود، نه دنیاست و نه آخرت.

باری، این، خواست فاطمه از خدا بود.

راستی که انسان در فضای هدایت به چه واقعیاتی التفات می کند و از خداوند چه خواست هایی دارد!

اشارت

عاقبت اجابت دعوت پیامبران پاک الهی.

و عقوبت آنان که از دعوت ایشان سرباز می زنند.

حکایت

۱. حکایت. آن بانوی با مکرمت که بر حصیر بود اما از حصار جهان جهیده، و تا ملکوت عالم اوج، و در آن جایگاه امن، امان یافت.

ص: ۱۱۵

اگر دانه ها در دل خاک می ماندند، و از خود حرکتی نشان نداده و بالا نمی آمدند، پوک و پوچ و پوسیده شده، و از دست می رفتند، و موجودات دیگر نیز از بار و ثمر آنها نصیبی نمی بردند.

از این رو، هیچ دانه ای در خاک نمی ماند، بلکه به رشد نشسته و رُو به بالا می آید.

و البته، این در حالی است که تمامی دانه ها و گیاهان، و درختان با جاذبه زمین نیز دست به گریبان می باشند، ولی هیچکدام تسلیم جاذبه آن نبوده، بلکه در برابر آن جاذبه سنگین مقاومت کرده و بر خلاف جهت آن به سوی عالم بالا حرکت می کنند.

اگر دانه ها در برابر جاذبه خاک سر تسلیم می ساییدند، رشدی نمی یافتند، بلکه فروتر شده و سمت عمق زمین حرکت می کردند، بی آنکه به حاصل نشسته، و محصولی داشته باشند زیرا که دانه ها تنها در پرتو و عناصری همچون هوا

و نیز نور تابان ماه و ستارگان و هم گرما و سرمای فضا، توان سبز شدن و رشد یافتن و به بازنشست را دارند، و از این همه هیچکدام در دل خاک وجود ندارد.

حال، انسان ها چیزی درست شبیه به همین دانه ها می مانند، همچنانکه دنیا نیز بی شباهت با خاک نیست. از این رو، توصیه کتاب آسمانی و تمامی انبیاء و پیشوایان دین به انسان هاست که از دنیا با تمام جاذبه هایی که دارد دل بر کنند و به سوی عالم بالا و اعلی اوج گرفته و صعود کنند.

انسان اگر اسیر جاذبه های دنیا باشد، و در آن در جا زده و توقف یابد، هرگز سبز نخواهد شد، و نه رشدی می یابد، و نه بار و بری، زیرا در آن جز سیاهی و ظلمت چیزی نیست، و نه از نور و روشنایی خبری خواهد بود، و نه از نسیم دلنواز رحمت حق اثری می باشد.

عالم اعلیٰ

بنابراین، محصول دعوت و تبلیغ تمامی پیامبران و نیز فرهنگ عرشی تمامی اولیاء پاک حق و کتب آسمانی این است که از دنیا در آید و به سوی عالم اعلیٰ حرکت کنید، تا بهره خود را هم از عالم دنیا و هم از عالم بالا نصیب برید. و تأکید می کنند که ماندن در دنیا و دل بستن به جلوه های کاذب و ناپایدار آن مایه زبان و خسارت و فساد خواهد بود. و کسی که به این حقیقت واقف نیست و یا باور ندارد می تواند تاریخ هم نوعان خود را مرور کند، و ببیند که ایشان بر اثر دلدادگی به مظاهر خاک و دنیا از کجا به کجا سقوط کرده و فرود آمدند.

یکی از ایشان فرعون بود، که با تن ناتوان، و فکر محدود و نارسای خود فریاد. «انا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» زد، و به دنبال آن مبتلا به چه فسادهایی که شد.

باری، آنها که دلباخته دنیا شدند، و در آن محدود و محبوس و اسیر گشتند یا قارون شده، یا هامان، و یا بلعم باعورا، و یا آتیلا و یا نژون و یا هیلتر و یا...

و عموماً فسق را پیش، و ظلم را شیوه خود قرار دادند.

ولی آنها که دعوت انبیاء را اجابت کرده، و از دنیا با تمام جاذبه ها و مظاهر

دلفریب آن دل کنده و دور شدند و به طرف عالم بالا- که عالم نور و ملکوت و عبادت و اطاعت و خدمت به خلق است پر کشیدند، در حقیقت به فضایی در آمدند که در آنجا انوار ملکوت و رحمت بی نهایت حق و مهر بی منتها و فیوضات بی کرانه او موج می زند، و آنها نیز بهره ها بردند و ثمرها یافتند.

و از این رو رنگ خدایی به خود گرفته، و مظهر صفات و اسماء زیبای الهی شدند.

و سلمان یکی از ایشان بود، و زکریا بن آدم یکی دیگر، و مالک اشتر و کسان دیگر نیز از همین تبار بودند، که دعوت انبیاء الهی را با تمام وجود اجابت کردند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (۱)

سه حقیقت

حال، چگونه باید همچون سلمان و مالک و دیگر انسان های پاک، دل از دنیا بر کند و بالا رفت ؟

پاسخ این سخن را می توان در آیه کریمه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست.

در حقیقت این آیه از آیات الهی راه را به روشنی تمام راهنمایی می کند.

این آیه می گوید. به سه حقیقت التفات کنید. یکی الله، و دیگری رحمن، و سومی رحیم.

اللَّهُ

قرآن کریم به کرات فرموده است. اندیشه کنید تا دریابید که با این جهانی که در گردش است گرداننده ای نیز هست. و گرداننده را بشناسید، و سپس حرف ها و سخن های او را بشنوید، تا شما نیز مطابق خواست و فرمان او به گردش در آیید، همچنان که تمامی اجزاء عالم مطابق خواست و اراده او در گردشند. و در یک سخن تنها به او دل داده، و تنها دل داده او باشید.

ص: ۱۱۹

و در این صورت است که انسان پاک شده و میل به بالا رفتن را پیدا کرده و در جهت آن می کوشد.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (۱)

باری، وقتی که جان آدمی پاک شده و محل الوهیت و نیز عمرش عشق حضرت حق باشد لاجرم میل به بالا شدن پدید خواهد آمد، و تنها خدا می داند که در این صورت انسان تا کجا اوج خواهد گرفت.

پیامبر پاک و با کرامت اسلام کنار بستر خدیجه نشسته، و خدیجه نیز در آستانه ارتحال و پیوستن به ملکوت بالا بود. پیش از آنکه آن حادثه جانگناه رخ دهد دختر خردسال خود، فاطمه را به آغوش گرفت و به خانه عموی خود حضرت ابوطالب برد، و آهسته فرمود. عمو جان! چیزی به مرگ مادرش نمانده است، و من هیچ دوست ندارم که شاهد مرگ مادر باشد، از این رو می خواهم پیش شما بماند.

و آنگاه شتابان بازگشت و خود را به بستر خدیجه رسانید. بستری که از لیف خرما و در اتاقکی محدود، زیر سقفی گلین جای داشت، و این تمام ثروت و سرمایه بانویی بود که روزی از ثروتمندترین مردم روزگار خود بوده است. ولی از آن همه، جز همین مقدار اندک، همه را در راه خداوند خرج و صرف نمود.

آری، وقتی انسان بالا بیاید دست به جیب خواهد شد و خرج خواهد کرد. و گرنه تا انسان در بالا قرار نگیرد کجا حاضر است خیری و منفعتی به کسی برساند.

همچنانکه دانه سیب اگر در خاک بماند و بالا نیاید کجا می تواند دیگران را با ثمرات انبوه و بسیار خود میزبانی کند.

و خدیجه بالا آمده بود، و از این رو چون ابر بهاران می بارید، و همه را از ثروت خود بهره ور می ساخت.

حال همین خدیجه در حال احتضار و در آستانه مرگ است، ولی زار زار

ص: ۱۲۰

می‌گیرید.

و پیامبر با شگفتی ماجرا را جویا می‌شود، و خدیجه می‌گوید: نه برای مرگ، و نه برای تنها شدن تو، و نه برای بی‌مادر شدن دخترم، و نه برای هیچ چیز دیگر گریه نمی‌کنم، بلکه گریه ام از این است که هیچ نمی‌دانم حال که به سوی خداوند می‌روم او با من چگونه است، آیا از من خشنود بوده و یا ناراضی خواهد بود!

در همین میان جبرئیل فرود آمد، و گفت: خداوند فرموده است سلام مرا به خدیجه برسان و بگو من از تو کاملاً راضی هستم.

یعنی نور که با نور سر جنگ ندارد، بلکه با ظلمت است که کنار نخواهد آمد.

و خدیجه شاد شد و گفت: یا رسول الله! اکنون در دلم جای هیچ نگرانی نیست، و در همان حال از دنیا رفت، و چیزی نگذشت که او را به خاک سپرد، و سپس به دنبال فاطمه رفت، و او را به دامان گرفته و به خانه باز گشت. همینکه به خانه رسید پرسیدم: پدر! مادرم کجاست. پیامبر فرمود: مادرت در ملکوت اعلیٰ با ملکوتیان عالم به پرواز است.

راستی، بالا رفتن تا کجا؟

آیا از ملکوت که جایگاه لقاء و وصال و مشاهده خداوند است چیزی برتر و بالاتر خواهد بود؟

رحمن

باید به رحمانیت حق توجه یافت. یعنی آنچه از نعمت در اختیار ماست از او بدانیم، و بس.

توجه به رحمانیت خداوند یعنی اینکه سفره‌های نعمت را از او بدانیم و با دستور او به دست آورده، و نیز مصرف و خرج کنیم، و هرگز نعمتی از نعمت‌های او را خرج مخالفت با او نکنیم.

رحیم

و رحیمیت، رحمت ویژه خداست و عنایت و نگاهی دیگر است.

ص: ۱۲۱

عزیزان! بکوشید که این رحمت ممتاز و بی بدیل را در همین ایام جوانی متوجه خود سازید، نه به وقتی که گرد پیری بر سر و روی شما می نشیند.

مبادا به گونه ای باشید که جوانی و زیبایی و توان و نیروی خود را خرج مخالفت با خدا کنید، و وقتی که این همه را از کف داده درب خانه خدا را کوفته، و هوای اطرف او را داشته باشید.

پیغام

البته او بر اساس رحیمیت خود پیغام فرستاده است که هر چند در کهولت، اگر طالب من شوید، با آنکه همه چیز خود را در راه غیر من باخته اید باز نومید نباشید، چون من همان خدایی هستم که در سینه حیوانات «خون آلوده» را به شیر بدل می سازم پس می توانم تاریکی شما را به نور و روشنایی تبدیل کنم. زیرا رحیم، و کریم، و ارحم الراحمین، و نیز ثواب می باشم. و سابقه ندارد که سائلی را برانم.

باری، اگر شما دیر آمده و ناتوانید ولی من ناتوان نبوده و نیستم. و شما را نجات خواهم داد، همچنانکه قوم نوح را نجات و رهایی بخشیدم.

قرآن می گوید. وقتی که نوح قدم بر کشتی نهاد تنها «بسم الله» که قسمتی از بسم الله الرحمن الرحیم است گفت، و همین مایه نجات او و همراهان وی شد.

اما خدای عزیز به ما تمامی بسم الله الرحمن الرحیم ارزانی فرمود. پس، از این سفره باز الهی خود را بهره ور سازید، و با استفاده از رحمانیت حق خود را به وادی رحیمیت که نبوت و قرآن است برسانید، و از طریق این رحیمیت با خداوند معیت پیدا کرده و نزدیک شوید آن هم به گونه ای که صدای او را بشنوید. و البته در چنین صورتی است که واقف می شوید که همه چیز و همه جا آهنگ و صدای خداست. شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

نه همین از غم تو سینه ما صد چاک است

یعنی بنده من بعد از پنجاه سال که سر سفره من بودی هنوز مرا ندیدی؟!!

تو در خانه من بودی و مرا ندیدی؟!!

پس چند ماهی که در رحم مادر بودی چه کس از تو پرستاری کرد! و یا اکنون پرستار تو کیست؟!!

و آن وقتی که تنها تو را به خاک می سپارند چه کسی غمخوار و پرستار تو خواهد بود؟! موسیٰ نیست که دعویٰ انا الحق شنود ورنه آوای تو اندر شجری نیست که نیست

یعنی صدای تو مستمر می آید که بنده من باز هم در گریزی؟! و وقت آن نرسیده است که باز گردی؟!!

□
«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (۱)

ص: ۱۲۳

اشارت

آنچه در ملك سلیمان کارگشا بود، و در حقیقت سرمایه وی به شمار می آمد، و از آن نیز به انگشتی سلیمان یاد شده است، چیزی جز «بسم الله الرحمن الرحیم» نبوده و نیست.

حکایت

۱. حکایتِ مرحوم کشمیری که درب بسته و قفل را می گشود ولی با نام فاطمه.

ص: ۱۲۵

وجود مبارک امام علی بن ابیطالب علیه السلام ظهور جلوه های ذات و افعال و صفات حضرت حق است، و در پاکی و طهارت چنان است که رسول با کرامت اسلام در باب ایشان فرمود. در هر کجای قرآن که از پاکان و صالحان سخن رفته است امیر ایشان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

حال همین وجود نازنین که پس از رسول مکرم اسلام کسی به قدر او بر عمق و ژرفای آیات کتاب خدا آگاه نبوده و نیست، می فرماید. در میان بندگان خداوند، از اولین تا به آخرین، کسی هموزن رسول خدا نبوده و نیست، و او بر همگان چه از نظر دانش و بینش و چه از منظر طاعت و بندگی و اخلاق و عمل مقدم و ممتاز است.

و البته هیچ جای شگفت هم نیست که خداوند در وجود یک انسان نادار و یتیم و امی این همه فضیلت های بی کران قرار دهد.

اساساً، کار خدا این است که قیمتی ترین اجناس و کالاهای این عالم را در

موجوداتی به ظاهر هیچ و نازل جای می دهد. از این رو، مروارید را در صدف، ابریشم را در کرمی کوچک، عسل را در درون یک جانور ناچیز، و یا طلا را در دل مقداری سنگ نهاده است!

سوره حمد

از شمار فضیلت های بی شماری که بر پیامبر پاک الهی ارزانی شده است سوره مبارکه حمد است، که با اعطاء این سوره آن رسول با صفا را مورد کرامت قرار داد، و نهایت بزرگواری را در حق او روا داشت.

سوره حمد، همچون سوره های دیگر بر هیچیک از آحاد و افراد برتر در میان امت های گذشته ارزانی نشد.

البته، در میان آیات این سوره، همچنان که امام علی بی ایطالب علیه السلام فرموده است، تنها یک آیه که کریمه «بسم الله الرحمن الرحیم» باشد. بر یکی از پیامبران الهی یعنی حضرت سلیمان علیه السلام نازل شده است.

و سلیمان این آیه را در آغاز نامه خود که به یکی از پادشاهان روزگار خود نوشته، آورده است.

پادشاهی که نامه سلیمان را دریافت کرد زنی آفتاب پرست بود، که بر سرزمین یمن حکمرانی می کرد.

این پادشاه از آنجا که بانویی متعادل، خردمند، موقر، و دارای روحی انسانی بود به محض دریافت نامه سلیمان آنچه باید می گرفت، گرفت. و همین یک آیه، در نهایت موجب شد که دولت و ملت و تخت و بخت خویش را پشت سرگذارده، و به سرزمین فلسطین آمده، و در پیشگاه سلیمان تسلیم شده، و اسلام آورد.

درباریان نابخرد

و این در حالی بود که درباریان نابخرد و به دور از معرفت به محض وقوف و آگاهی بر محتوای نامه «که سلیمان از پادشاه خواسته بود که تسلیم وی شده و به سوی او آیند» همصدا گفتند: گردان به گردان، سراپا مسلح می شویم، و سلیمان و

درباریانش را منکوب و نابود می‌سازیم، و هم سرزمین او را به سرزمین خود ملحق می‌نماییم.

اما پادشاه گفت: این حرف‌های ناحساب و ناگفتنی را بر زبان نرانید.

و هرگز نگویید. می‌کشیم. می‌کوبیم. می‌بریم. مگر آنچه در این عالم است سهم و میراث شماسست و یا تنها وقف شما ساخته اند.

و افزود: من از این نامه درمی‌یابم که صاحب آن اهل معنا و انسانیت است، و برای اثبات این مدعا امتحان می‌کنیم.

و سپس فرمان داد که: چند نفری، هدایایی فراوان از طلا، نقره، و ظروف و دستارهای قیمتی برداشته و خود را به سلیمان رسانند، و از او بخواهند که با پذیرش هدایا از ما راضی شده و دست از ملک و مملکت ما بردارد و در این صورت است که پیدا و آشکارا می‌شود که او کیست و چکاره است، زیرا اگر با دیدن هدایا دل باخت، و پذیرفت، و از ما دست کشید معلوم می‌شود که در وجود او هیچ خبری نبوده، و از درون پوک و پوچ است. اما اگر نپذیرد، و دلدادده نشود خود بهترین گواه است که وجود او از آنچه گفته است سرشار و مالمال بوده، و به خداوندی که او را با نام رحمن و رحیم یاد کرده است پایبند و باورمند می‌باشد. و اینجاست که اگر دنیا را نیز در کف او قرار دهند هیچ احساسی به او دست نخواهد داد، و هرگز و هیچگاه چیزی را در این دنیا خواهش نخواهد کرد. چون دارد و دارایی او نیز الله و رحمن و رحیم است.

شبهه سلیمانی

به دنبال فرمان پادشاه ماموران با انبوهی از هدایا به راه افتادند، و پس از چندی به کاخ سلیمان درآمدند، و هدایای خود را گشوده و از ماجرای مأموریت خود سخن گفتند.

سلیمان بی هیچ احساس و اعتناء نسبت به آنچه از باب هدیه با خود داشتند، فرمود: همه را به سلطان خود بازگردانید که مرا حاجت به هیچیک نیست، زیرا

آنچه پروردگار من بر من ارزانی فرمود از آنچه شما آورده اید برتر و بهتر است.

اهل خدا تنها به داده پروردگار دل می دهند و بس.

اهل خدا، از خدا مالا مال و پر می باشند، و هرگز چشمداشت به کسی و چیزی ندارند.

اهل خدا، نه دلبرده شاه می شوند، و نه دلباخته به مال، و نه هدایایی همچون طلا، نقره و یا...

و آنگاه گفت. غرضی جز این ندارم که شما را از بندگی غیر خداوند که مایه تباهی شماست برهانم، و دستان شما را در دستان الهیت و رحمت او جای دهم، و از این راه و با این کار دنیا و آخرت شما را آباد سازم. من می خواهم شما اسیر و محدود به این زر و زیورها و مال و جاه و جلال های کاذب نبوده و نباشید.

و سلیمان هیچگاه دلبرده تخت و اقبال خود نشد، با آنکه تخت و جاه او به گونه ای بود که بر اساس آیات کتاب حق برای هیچکس دیگر میسور نبوده و اتفاق نمی افتد.

آورده اند. در طی روزگار پادشاهی خود حتی درهمی از بیت المال را برای خود نخواست.

پس از انجام وظایف خود از قصر به خانه خود که ساخته از خشت و گل بود باز می گشت، و به زنبیل بافی مشغول می شد، و آنگاه زنبیل های بافته را به بازار می برد، و می فروخت، تا از این راه امرار معاش کرده، و خرج زندگی و زن و فرزند خود را فراهم کند.

وقتی هم که زمان طاعت و عبادت فرا می رسید، به جای فروختن زنبیل به معبد می رفت، و قامت به عبادت حق می بست.

و در معبد اگر کسی از او می پرسید. کیستی؟ و کجایی؟ و چکاره ای؟ هرگز نمی گفت. سلیمانم. و یا پادشاه این سرزمین، بلکه با چشمانی پر از اشک می گفت:

«مِسْكِينٌ مِنَ الْمَسَاكِينِ»، خاک نشینم، همچون دیگران. و این سخن کسی است که آنهمه جاه و جلال و نیرو و اقتدار، او را از خود بی خود نساخت و سایه سیاه و سُوم

غرور و نخوت را بر او نیفکند.

راستی، اگر مواد و دارایی های دنیا زمینه ساز غرور و فخر باشد باید کسی مثل سلیمان غرقه در غرور می شد.

باری؛ سلیمان به خوبی می دانست که آنچه از موهبت ها و نعمت ها در این دنیاست سایه ای از نعمت ها و مواهب جهان بالا و آخرت است، و کسی فریفته سایه که خیالی بیش نیست، نمی شود. باغ ها و میوه ها اندر دل است

گنج

باری، این سلیمان با همه اعتبار و منزلتی که داشت از تمام قرآن تنها یک آیه بر او نازل شد، یعنی آیه بسم الله الرحمن الرحيم □
، که در ملک او کار یک گنج را می کرد.

□
بسم الله الرحمن الرحيم، در ملک سلیمان کارگشا بود.

ص: ۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم، تنها سرمایه سلیمان بود.

انگشتر سلیمان

اینکه می گویند سلیمان انگشتری با خود داشت که با آن جن و پری و دیو و دَد و یا هوا و زمین را مسخر خود می ساخت گمان می کنید انگشتری از نقره بوده که بر آن عقیقی زیبا و خوش نما سوار شده باشد؟ نه! اشتباه نکنید، بلکه انگشتری سلیمانی چیزی جز بسم الله الرحمن الرحیم نبود، که با آن هر کار که می خواست می کرد، و هر گره که داشت باز می کرد.

مرحوم قاضی که شاگردان برجسته ای همچون علامه طباطبایی تربیت فرمود، می گوید. یا استادم مرحوم کشمیری به خانه رسیدیم اما درب قفل بود، و نه با ایشان و نه با من کلید همراه نبود. یکبار فرمود. یا فاطمه الزهراء، و درب گشوده شد!

□
حال، وقتی که نام فاطمه قفل بسته را می گشاید، آی بسم الله که نام مقدس مولای فاطمه است اگر بر زبان پاک سلیمان جاری شود گره گشایی نمی کند؟! □

□
و البته بسم الله الرحمن الرحیم تنها گره از کارهای فرو بسته گشوده نمی شود، بلکه فضیلت های بی شماری را نیز نصیب انسان می نماید. همچنان که در روایت آمده است برای کسی که این آیه را تلاوت می کند، به تعداد حروف آن حسناتی در نامه اش ثبت می شود که از دنیا و آنچه در آن است برای وی نیکوتر است.

ص: ۱۳۲

اشارت

حرفِ حرفِ کریمه «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ» اشارت به حقیقتی است.

فهم اشارات جز نصیب پاکان نمی شود.

ص: ۱۳۳

تنها مردم زیرک، تیزهوش و هوشمند دنیا نیستند که با شنیدن «فاء تا فرحزاد می روند، بلکه مردان ایمان و آخرت نیز از چنان فهم و ذکاوتی برخوردارند که به محض شنیدن هر حرف به حرف هایی دیگر پی می برند.

بصیر

باری؛ این قوم تیزفهم با شنیدن باء در بسم الله الرحمن الرحيم بصیر بودن حق را یاد آورد می شوند.

و بصیر یعنی بینا.

و خداوند در همه احوال از کار و کردار آدمیان، غافل و بی خبر نبوده و نیست، بلکه پیوسته مراقبت و نظارت می کند.

باری، برای خداوند شب و روز، و یا خلوت و جلوت، و یا نهان و آشکارا در کار نیست، بلکه همواره بر بندگان نظر دوخته، و هیچگاه از ایشان چشم نمی گیرد.

در بسته به روی خود ز مردم

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ» (۱)

بر تمامی پوشیده ها و اسرار آگاه، و از همه نهفته های درونی با خبر است.

براین اساس، می توان گفت. او با همگان همراه بوده، و همگان نیز در محضر او می باشند.

پس اگر کسی به دروغ روی می آورد، یا خویش را به حرام آلوده می سازد، در حقیقت در پیش نگاه او خود را به این امور آلوده است، و این، جز منتهای بی شرمی و بی حیایی نخواهد بود.

سمیع

و از سین نیز سمیع بودن حق را یادآور می شوند.

و تو گویی؛ خداوند با ایشان می گوید. من سمیع و شنوایم، و سخن های شما را می شنوم پس مرا صدقه کنید، و مرا بخوانید، و تنها از من بخواهید. هین از او خواهید نه از غیر او آب در یم جو مجو در خشک مو

و ر بخواهی از دگر هم او دهد بر کف میلش سخا هم او نهد (۲)

و البته دعا اگر از سر درد و درک باشد، و مجدانه و پیگیر صورت پذیرد حتماً به اجابت خواهد نشست، و این وعده خداوند است.

ص: ۱۳۶

۱- ۲) نهج البلاغه، خ ۸۶.

۲- ۳) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱۸۲ و ۱۱۳۸.

گفت حق گر فاسق و اهل صنم

سلب توفیق

ولی از یاد نبریم که خداوند توفیق دعا را از عاصیان و معصیت کاران خواهد گرفت، و زبان آنان را از زاری و ناله و اعتذار محروم خواهد ساخت. بر دهان و بر دلش قفل است و بند

راز تأخیر در اجابت

نکته ای دیگر که در باب دعا می توان گفت آن است که خداوند در اجابت و

ص: ۱۳۷

استجاب دعا تسریع نمی کند، بلکه آن را به تعمد به تأخیر می افکند تا بندگان بیشتر او را بخوانند. گر بر آرم حاجتش او را رود

مُحْصِي

و از میم بسم پی می برند که خداوند مُحْصِي است، یعنی در کار حساب و کتاب است و از هیچ چیز غفلت نداشته و غافل نیست.

«وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۱)

غفلت

اساساً، غفلت چیزی شبیه دود است. و دود از آتش است، و نه از نور.

بنابراین، غفلت در حریم خداوند که نور آسمان ها و زمین است معنا و

ص: ۱۳۸

(۱-۲) بقره ۸۵.

مفهومی ندارد، و تنها در باب انسان ها که بر اثر معصیت و گناه عین آتش می شوند، رایج و آشکار است. جور دوران و هر آن رنجی که هست

«لَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ» (۱)

غافل مباش زیرا که از تو غافل نیستند.

غفلت از مرگ

و بدترین غفلت ها، پس از غفلت از خداوند، غافل شدن از مرگ و جهان آخرت است. موج و گردابها بدن زشتی تو چنین خوش بخفته در کشتی؟

از این رو، در این جهان ناپایدار که حوادث، سیل آسا، به سوی انسان هجوم و حمله می آورند، هیچ چیز خوش تر و پسندیده تر از این نیست که آدمی سرمه غفلت را از چشمان خود پاک سازد. بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود زین سیل دمام که در این منزل خوابست (۲)

وادی معنا

بنابراین، هر یک از حروف «باء» و «سین» و «میم»، و همچنین دیگر

ص: ۱۳۹

۱- ۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۹۱.

۲- ۳) حافظ.

حروف این آیه از کتاب الهی می توانند یادآور حقایقی زیبا باشند، که البته درک و دریافت و فهم آن جز به توفیق حق میسر نخواهد بود.

□
توضیح بیشتر آنکه. پاره ای از بزرگان برآنند که ورود به حوزه بسم الله الرحمن الرحیم بدون عنایت و حمایت حق هرگز امکان پذیر نیست.

□
به دیگر سخن، منظور این بزرگواران آن است که انسان به خودیِ خود، بسم الله الرحمن الرحیم را فرا نمی گیرد، و یا به خواست خود آن را به ذهن و حافظه نمی دهد، و یا به دور از مشیت حق بر زبان نمی راند، و گرنه میلیاردها زبان بوده و هست و هر کدام ماه ها و سالها در دهان ها گشته و می گردد، اما حتی برای یکبار نیز بسم الله الرحمن الرحیم نگفته، و نمی گویند.

بنابراین، انسان ها نیستند که آن را گفته، و یا در ذهن و خاطر خود ثبت نموده اند، بلکه عنایت ازلیه حق به آنان اقبال نموده، و از میان ایشان انسان هایی مستعد که استعداد خود را به بازار معنویت راه می دهند، گزینش و انتخاب کرده، و همین عامل می شود که نخست توفیق ورود به وادی الفاظ یافته، و کلمات این آیه مبارک را به ذهن داده، و بر زبان برانند. و در این صورت تنها آن را گفته، بی آنکه از مواد و محتوای آسمانی آن با خبر باشند، و یا از اشارت و تنبیهات، و لطایف آن خبری نصیب برند.

اما به دنبال این مرحله، مرحله ای دیگر است، و آن اینکه خود را از قلمرو الفاظ عبور داده، و ایشان را به وادی معنا و مفهوم سوق و سلوک می دهد.

□
و در آنجاست که درمی یابد با موجودی روبرو هست که از یکسو الله است، و دارای جمیع خصال شایسته و نیکوکار، که برجسته ترین آنها رحمت است که آن نیز به دو گونه است یکی رحمانیت و دیگری رحیمیت.

و همینجاست که با رؤیت کمال حق به نقص و نقصان خویش واقف و آگاه می شود.

همچنانکه انسان کوتاه قامت وقتی که همپای انسان بلند قامت قرار می گیرد

به کوتاهی خود وقوف و التفات بیشتری می یابد.

رنگ حق

و البته، چنین انسانی در رفع نفس خود می کوشد، و خود را به رنگ حق هم رنگ می سازد، و با خود می گوید. مولای من رحمان است، و بر همین اساس بر همگان بی مزد و منت و دور از هر گونه چشمداشت احسان و نیکی می کند، پس من نیز همین شیوه را پیشه خود سازم، و یا اینکه او گره گشاست من نیز گره گشایی کنم.

و به همین صورت نقص های خود را رفع، و به کمال نزدیک و نزدیکتر می شود.

امداد حق

البته، رسیدن به این منزلت والا که به دنبال آن نیز عمل به فرامین حق است، جز با امداد و توفیق او ممکن نمی نماید.

و اساساً برداشتن هر گام، هر چند کوچک و ناچیز، در وادی معنا و معنویت جز با توفیق و نصرت الهی امکان پذیر نخواهد بود.

از این رو، بزرگان از علماء گفته اند هر بار که بسم الله الرحمن الرحيم را بر زبان می رانید، در حقیقت اوست که با زبان شما نام خود را تلاوت کرده است.

لذا فیض کاشانی گفته است. محبوب من! تاکنون یکبار نماز نخوانده ام، چون هر گاه نماز خواندم دیدم آنکه از زبان من نماز می گزارد جز تو کسی نیست، و گرنه گِل وجود من چه اندازه ارزش و اعتبار دارد که به حرف آمده، و نام مقدس تو را یادآور شود.

«إِنَّ التُّرَابَ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ»

من خاکی کجا و تو کجا؟

بنابراین، تو نماز خواندی اما به زبان من.

تو یا الله گفתי ولی به زبان من.

ص: ۱۴۱

تو خود را به تماشا نشستی، ولی با چشمان من.

البته، فیض این حرف ها را از پیش خود نگفته است، بلکه در این سخن با علی علیه السلام همصدا وهم آوا شده است. چون علی علیه السلام در نیمه های شب، در مسجد کوفه، صورت به خاک داشته و با دنیایی از سوز و گداز می فرمود:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَأَنَا الْمَيِّتُ»

مولای من! زنده تویی، و من مرده.

یعنی اگر چیزی می گویم، من نیستم چون مرده ام و مرده که سخن نمی گوید.

و یا اگر می شنوم در حقیقت تو می شنوی، چرا که من مرده ام و مرده هرگز قادر به شنیدن نیست.

دل نامهربان

بنابراین، ما اگر گاهگاهی لایق این می شویم که نام خدا را گفته و یا بسم الله الرحمن الرحيم را بر زبان برانیم جز عنایت و توجه ویژه او نخواهد بود.

و چه کم توفیق و بی بهره اند آن جماعتی که حتی از گفتن آن نام در نماز نیز محرومند. و محرومتر آنکه این کریمه مبارکه، که عظیم ترین آیات کتاب خداست را جزء سوره های قرآن نیز قلمداد نمی کنند.

زمخشری در کتاب کشف خود که در باب تفسیر قرآن نوشته است، می گوید. میان عالمان اهل سنت این نزاع جدی است که آیا بسم الله الرحمن الرحيم که در صدر و آغاز هر سوره قرار دارد جزء سوره های قرآنی هست و یا نیست؟

و آنگاه افزوده است که جماعتی آن را جزء می دانند، و گروهی نیز نمی دانند، از این رو، آن را در نمازهای واجب خود قرائت نمی کنند، و در حقیقت با چیزی که حقیقت همه هستی در آن متجلی است قطع رابطه می کنند.

و راستی چه محرومیتی از این بالاتر که انسان در نماز خویش اتصال به الهیت و رحمانیت و رحیمیت نداشته باشد.

لذا اغلب این جماعت دل مهربانی ندارند.

و نه چشم اشکباری.

و از همین رو انسان هایی سخت، تلخ، زُمخت و بداخلاق می باشند.

□
و امام باقر علیه السلام فرمود. خداوند این جماعت را نابود کند که بی دلیل بسم الله الرحمن الرحيم را جزء سوره نمی دانند.

حال ببینید چقدر قلب امام علیه السلام به درد آمده است که آنان را به نفرین گرفته است.

و بعد فخر رازی نظر خود را می گوید.

فخر رازی خود از عالمان برجسته و شایسته این قوم به شمار می آید.

امروزه که نهصد سال از روزگار او می گذرد، هنوز که هنوز است تفسیر وی برای عالمان دین جلوه داشته و جالب توجه است.

در روزگار خود نیز از برترین دانشمندان آن روزگار قلمداد می شده است.

و از انصاف نباید گذشت که مایه های دانش او بسیار بالا و قابل تحسین است.

□
نظر فخر رازی آنست که بسم الله را جزء سوره می داند، و از این رو می گوید:

□
من هیچ نمازی از نمازهای خود را بدون قرائت بسم الله نمی خوانم.

□
و می گوید. اگر بسم الله را قرائت می کنم دلیل دارم، و دلیل من آنست که بر اساس تحقیقی که داشته ام دریافته ام که، علی بن ابیطالب علیه السلام آن را در تمام نمازهای خود قرائت می کرده است. و آنگاه می افزاید. «مَنْ اتَّخَذَ عَلِيًّا أَمَامًا فِي دِينِهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انفصام لها» هر کس که در دین خود علی را به پیشوایی بپذیرد، و آنچه او می کند پیشه خود سازد به ریسمان محکم حق آویخته است، ریسمانی که هرگز انفصام و بریدگی نخواهد یافت، و در آن سقوط و انحطاط نیز معنا ندارد.

اشارت

□
نام مبارك الله مایه پاکی و طهارت جان و جسم آدمی است، و آنان که بر حقیقت این نام وقوف و آگاهی بیشتر داشته باشند، پاکترند.

ص: ۱۴۵

کسی از دل صحراء می گذشت، ابراهیم ادهم را دید که در کنار جویی نشسته، و بر درختی تکیه کرده، و آن سوی تر نیز میخ افسار اسب خویش را که از جنس طلاست در خاک فرو برده است، با شگفتی پرسید. ابراهیم! می بینم که میخ افسار اسب تو از طلاست حال آنکه در میان مردم شهر به زهد و تقوا، شهره و آوازه ای.

ابراهیم با لب های خود تبسمی نشان داده و نرم و ملایم گفت. می بینی که آن را در گِل فرو کرده ام و نه در دل.

و این، حقیقت زهد و تقواست.

حقیقت تقوا و زهد این است که انسان به هیچ چیز جز خداوند دل نداده و دل نبندد. ما زهل عالمیم اما زعالم فارغیم از غم و شادی و نوروز و محرم فارغیم

با تهی دستی دو عالم را به دست آورده ایم ساده لوح افتاده ایم از نقش خاتم فارغیم (۱)

دل آلوده

در این دنیا، تعلقات و دلبستگی های انسان به هر چیز و هر کس همانند میکروب هایی است که بر گردِ دل آلوده می نشینند. ولی اگر «دل»، پاک و سالم باشد البته به چنین آفات و میکروب ها آلوده نمی گردد.

نور

و دل، پاک نمی شود جز با نور، همچنان که سایر اعضاء انسان در صورت آلودگی پاک نمی شوند، جز با آب. بنابراین، نور با دل آلوده همان می کند، که آب با اعضاء آلوده انسان.

نور خداوند

و مقصود از نور جز خداوند نیست.

همچنانکه خود فرمود.

□
«اللَّهُ نُورٌ» (۲)

خداوند، نور و فروغ هستی است. ای به روی تو، چشم جان روشن ز فروغ رخت، جهان روشن

□ □
«فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ» (۳)

جز او خدایی وجود ندارد، خدایی که با نور خود تمامی تاریکی ها را روشن ساخت.

ص: ۱۴۸

۱-۱) صائب تبریزی.

۲-۲) نور ۳۵.

۳-۳) نهج البلاغه، خ ۱۸۲.

و دلی که از این نور محروم و دور باشد چیزی جز سفال و گل نیست. چون نباشد نور دل دل نیست آن

البته از یاد نبریم که هر دلی، مستعد و قابل برای پذیرش این نور نمی باشد. نور یابد مستعد تیز گوش کاو نباشد عاشق ظلمت
چو موش

طهارت

ولی کسی که مستعد باشد از خداوند، که عین نور است، بهره و نصیب برده و پاک و پاکیزه جان می شود، همچنان که دستان
آلوده تنها در پرتو آب به طهارت و پاکی می رسند.

البته، میان آب و نور خداوند، همچون ماه من تا ماه گردون، فاصله ها و فرق هاست.

و از جمله فرق ها اینکه نام آب، آلوده را پاک نمی کند، اما نام خداوند کافر را، که عین نجاست است، و نجاست آن با هفتاد
دریا زدوده نمی شود، پاک می سازد. چون در آید نام پاک اندر دهان نی پلیدی ماند و نی اندهان (۱)

□
توضیح بیشتر اینکه نام مقدس خداوند، که همان الله باشد، آثار بی شماری

ص: ۱۴۹

دارد، که یکی از آنها تطهیر و پاکی است. زیرا انسان، بر اثر کفر، به آلودگی و پلیدی همه جانبه ای مبتلا خواهد شد. و از سویی در میان پاک کننده های این عالم هیچ چیز قادر به رفع پلیدی و آلودگی کفر نیست.

بنابراین، کافر به هر کجا که روی آورد آلوده و ناپاک است، خواه در دنیا و خواه در دوزخ، و خواه در دریا و خواه در خشکی، و خواه در سایه و خواه در آفتاب. و اساساً هیچ چیزی نیست که آثار آلودگی که زاییده از کفر است زدوده سازد، جز آنکه خود را با نام مقدس الله مستعد سازد، زیرا شعاع نور در آنجا تا آنجاست که هر چند اتصال، اتصال ظاهری و صوری باشد، مایه پاکی خواهد بود، و به یکباره از تمام آن آلودگی ها و رجس ها و نجاسات باطن پاکی و پاکیزگی محقق خواهد شد.

□
از این رو، کافر برای دست یابی به پاکی و طهارت کافی است یکبار بگوید. لا اله الا الله.

البته برای خداوند نام های فراوانی است، که هر کدام تأثیر و خاصیت خاص خود را دارد، ولی نامی که مایه طهارت کافر می باشد تنها نام مقدس الله خواهد بود.

□
بر این اساس، اگر کافر به جای «لا اله الا الله» بگوید. لا اله الا الرحمن و یا لا اله الا الرحيم، صرفه ای نمی برد، و به همان آلودگی و نجاست خود باقی می ماند.

□
و راستی که وقتی نام پاک الله آن هم به صورت زبانی و صوری و ظاهری اینگونه پاکی و طهارت را در پی دارد، حال اگر کسی خود خداوند را با زبان دل و با تمام جان و همراه با عشق و دلدادگی یاد نماید چه پاکی و قداستی را به دنبال خواهد داشت! اسم خواندی رو مسمی را بجو مه به بالا دان نه اندر آب جو (۱)

و چنین قداست و طهارتی را می توان در انسان هایی که عاشقانه نه تنها به نامش بل با حقیقتش اتصال یافته اند، به تماشا نشست.

و قرآن از این انسان های پاک و پاکیزه جان اینگونه یاد کرده است:

□
«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ۱

بر اساس این آیه کریمه فاعل و پدید آورنده طهارت در وجود انسان های طاهر و پاک خود پروردگار عالم است.

حال، اینکه فرموده است من شما را پاک قرار داده ام، باد به تأمل نشست که مقصود کدام پاکی است.

مرحوم علامه طباطبایی فرموده است. منظور از طهارت، طهارت نوعی است، که تمام مراحل آن را شامل می شود. و طهارتی است که در صاحب آن یک میلیارد از زن آلودگی و پلیدی یافت نمی شود.

و این طهارت، طهارتی است که از ناحیه وجود مقدسی به ایشان رسیده است که منتهای پاکی و قدس و قداست است.

«هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۲)

قدوس، یعنی وجود مقدسی که بی نهایت پاک و بی عیب و بی نقص است.

از این رو، وقتی که خود را به عنوان مُطَهَّر و پاک کننده اهل بیت یاد می کند معنی و مفهوم آن این است که صفات و اسماء و اراده و رحمت من در وجود ایشان جلوه نموده است. به گونه ای که حتی گوشه ای از وجود این بزرگواران گرفتار کمترین ظلمت و سیاهی و نقص و عیب و جهل نخواهد بود، چون این طهارت گرفته شده از ذات پاک الله است.

ص: ۱۵۰

۱-۱ احزاب ۳۳.

۲-۲ حشر ۲۳.

بنابراین، نام مبارک الله، چه با زبان و چه با دل ادا شود، مايه قدس و طهارت است. □

و از همین روست که قرآن کریم ما را پیوسته به ذکر نام مقدس خداوند می خواند، زیرا همواره در معرض آلودگی ها و پلیدی ها می باشیم، و تنها چیزی که می تواند آنها را از دامان ما شسته و زدوده نماید ذکر همین نام مقدس است. این قدر گفتیم باقی فکر کن

مايه بلا

و این در حالی است که جز ذکر خداوند ذکر هر چیز و هر کس نه تنها مايه نجات و رهایی نیست بلکه مايه ابتلا و گرفتاری است، و نیز آلودگی و پلیدی بسیار در پی دارد.

قرآن کریم حکایت می کند که یوسف که طالب آزادی بود در زندان به هم زندانی خود که در آستانه رهایی بود گفت. مرا پیش پادشاه یاد کن. ولی زندانی پس از خروج از زندان یوسف را از یاد می برد، و از آن پس نیز سال ها بر زندان یوسف می گذرد.

جناب مولانا می گوید. این که رفیق زندانی، یوسف را از یاد برد و بلکه نام و یاد یوسف را از ذهن و خیال وی زدود، بی حساب نبود، و این به نشان کیفر بود.

زیرا که یوسف لحظه ای از ذکر و یاد پادشاه مطلق و مالک ملک و ملکوت غافل شد، و دست به دامان کسی جز او زد، و به جای آنکه از او مدد بخواهد از کسی دیگر

امداد طلبید. پس جزای آنکه دید او را بعین

و البته مردان خدا پس از هر خطا و غفلت به خود آمده، و خدا را یاد می کنند، و همین مایه راحتی ایشان می شود، از این رو، یوسف پس از التفات و توجه به یاد خداوند به آسانی رسید، و سختی و صعوبت زندان بر او سهل و آسان شد.

ص: ۱۵۳

شرط یاد خداوند

و هیچ از یاد نبریم که تنها کسانی می توانند به خود آمده، و خدا را یاد کنند که ذهن و خیال خویش را از یاد همه چیز و همه کس تهی کنند. چون تهی شد یاد حق آغاز کرد یا رب و یا رب اجزنی ساز کرد (۱)

و کیست که نداند که تهی ساختن خیال و ذهن خویش را از غیر خداوند و نیز تنها یاد و نام او را بر زبان و دل راندن کار هر بی سر و پا نبوده و نیست. اذکروالله کار هر اوباش نیست ارجعی بر پای هر قلاش نیست (۲)

باری، کسی دل به یاد آن محبوب یکتا مشغول می دارد، که جز خط و خال آن عزیز حکیم چیزی دیگر بر لوح دلش نقش نبسته، و نه درسی جز عشق آموخته باشد. خط و خال تو چو بر لوح دلم نقش بست

ص: ۱۵۴

۱- ۲) مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۱۲.

۲- ۳) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲.

واژه الله

و کسی که مشتاق باشد به منزلت و مرتبت این مردان دلداده و عاشق دست یابد، نخست موعظه کتاب خدا به ایشان آن است، که خود را به رنگ آنان در آورده و پیوسته از خداوند با نام الله یاد کند:

«اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (۱)

در این آیه فرمود. الله را یاد کنید، و نفرمود. رحمن را و یا رحیم را و یا خالق را یاد آور شوید.

رحمن و یا رحیم و یا هر نام از نام های پروردگار تنها به خصلت و خصیصه ای خاص دلالت می کند، جز واژه الله که به معنای ذات مقدسی است که برخوردار از تمامی کمالات و صفات برتر و برجسته است.

و انسان، محتاج و نیازمند تمامی اوصاف و خصال والاست، و گرنه با یک خصلت و ویژگی گره از کارهای پر گره او گشوده نمی شود.

مراتب ذکر

سخنی که در باب ذکر می توان گفت آن است که ذکر خداوند مراتب گونه گونه دارد.

یکی از مراتب ذکر، ذکرِ زبانی است، مثل اینکه انسان نام خداوند را بر زبان آورد.

و مرتبه بالاتر از این، ذکر قلب است، که همان ایمان و باور باشد.

و مرتبه بالاتر از این نیز ذکر عملی است، مثل اینکه انسان قامت به نماز بسته، و طاعت خدا را گزارد.

از این رو فرمود.

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي» (۲)

ص: ۱۵۵

۱-۱) احزاب ۴۱.

۲-۲) طه ۱۴.

بنابراین، نماز خود نوعی از ذکر خداوند است، همچنانکه سایر عبادات نیز اینگونه اند.

پس کسی که لب از طعام می بندد و روزه می گیرد او نیز ذاکر است.

و یا کسی که از دروغ پرهیز، و صدق را پیشه می کند او نیز به ذکر روی آورده است، زیرا صدق نوعی پاکی است، و پاکی یادآور پاک است، و پاک همانا ذات مقدس حق خواهد بود، و بس.

اذکار ممدوح

تمام انواع و مراتب ذکر، ممدوح و مطلوب است از این رو در آیه کریمه فرمود. خدا را یاد کنید، و نفرمود چگونه، و از همین سخن پیدا است که تمامی انحاء و اقسام ذکر را از انسان می خواهد، و به دیگر سخن، تمامی مراحل ذکر برای انسان سودمند و سودآور است.

فلاح

و اگر کسی با زبان و با دل و با عمل ذاکر حق باشد، همچنانکه در ذیل آیه آمد، به فلاح می رسد.

و فلاح چهار نعمت است که در جهان آخرت به انسان ارزانی می شود.

و آنها عبارتند از: ۱- دانش بی جهل. ۲- عزت بی ذلت. ۳- ثروت بی فقر. ۴- حیات بی مرگ.

بنابراین، می بینید که ذکر خداوند آدمی را اگر چه به مشاهده و رؤیت او نمی رساند اما چه خیرات و خوبی هایی که از این رهگذر نصیب وی خواهد نمود.

خداوند غایب نیست

البته، اگر خداوند به چشم نمی آید نه از آن است که قابل رؤیت نیست، بلکه چشم ما توان دیدار او را ندارد. از این رو، حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود. او غایب نیست، بلکه ابزاری برای دیدن او وجود ندارد، و گرنه او شاهد است و ناظر و حاضر.

خداوند از هر آشکار، آشکارتر است

ولی آنچه مسلم است این است که اگر پرده اوهام به کنار رود، و خیالات آدمی علاج شود، و از محدوده وسوسه ها دور شده، و شیاطین نیز دور شوند، و هوای نفس بر جای خود نشسته، و ظلمت ها مداوا شوند، در این صورت او از هر آشکاری آشکارتر می شود. ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست و ر به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست (۱)

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ (۲) پس که هست از همه سو و ز همه رو راه به تو به تو بر گردد اگر راهروی بر گردد

ص: ۱۵۷

۱- ۱) ملا هادی سبزواری.

۲- ۲) بقره ۱۱۵.

اشارت

در پرتو ذکر مبارک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سه حقیقت مسلم بر انسان آفتابی و آشکار می شود.

حکایت

۱. حکایت. محبوب حق که نه نای گفتن داشت و نه پای رفتن.

ص: ۱۵۹

اگر دهان و قلب کسی به ذکر «بسم الله الرحمن الرحيم» گویا شود، در حقیقت نشانه رحمت ویژه حق است که می خواهد وی را با سه حقیقت عظیم آشنایی دهد، تا از این راه جان و دلش را جذب، و سپس او را به بارگاه خاص خود راه داده، و خواست های وی را کریمانه و سخاوتمندانه پاسخ دهد.

ذات مبارک الله

از جمله حقایق عظیم و بزرگی که انسان ذاکر در این آیه کریمه و کوتاه آشنایی می یابد ذات مبارک الله است، که خالق خلقت و هستی بخشی هستی است، و نیز جامع تمامی خصال برجسته و شایسته جلال و جمال است. و در یک سخن موجودی بی نقص است که هرگونه نقص را می تواند رفع و مرتفع سازد. و بدون او و به دور از او هیچ نقص و نقیصه ای قابل رفع و دفع نیست. چرا که جز او همه ناقصند، و ناقص نمی تواند ناقص دیگر را به کمال رسانده و کامل کند.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

بنابراین، به کمال رسانیدن انسان تنها کار خداست، و کار خدا وقف خداست، و کسی جز او نمی تواند دست به کار شود.

پس، اگر به دنبال کاری مانند کار او می گردید هرگز به آن نخواهید رسید.

تنها اوست که قادر مطلق بوده، و در عین حال حکیم، کریم، و رحیم می باشد.

لذا وقتی بخواهد نقص شما را مرتفع سازد حکیمانه، کریمانه، و رحیمانه به رفع آن می پردازد، بدون آنکه توقع و چشمداشتی داشته، و یا مزدخواهی کند. ولی تنها خواست او این است که عیوب و نقائص و نواقص خود را با توسل و تمسک به وجود مقدس وی برطرف کنید.

از این رو، علی علیه السلام با ناله و انابه ای خاص اینگونه از خداوند می خواست.

«اَسْتَشْفِعُ اِلَيْكَ»

خدایا! من تو را برای خود، پیش خودت شفیع قرار می دهم که حوائج و حاجاتی که از این پس می شمارم روا و ادا سازی.

«ان تَدِينِي مِنْ قُرْبِكَ»

نخست اینکه مرا از دوری از خود نجات داده و به خود نزدیک سازی.

یعنی، خدایا! عیب هایی که مایه بُعد و دوری من از تو شده است برطرف ساز.

«وَأَنْ تُوْزِعَنِيْ شُكْرَكَ»

و دیگر آنکه مرا توفیقی ده که از عهده و شکر و سپاس نسبت به آن همه موهبت و نعمت که به من ارزانی داشته ای برآیم.

«وَأَنْ تُلْهِمَنِيْ ذِكْرَكَ»

و می خواهم که قلب مرا با ذکر و عشق خود همراه کنی، تا جایی که وجودم

ص: ۱۶۱

جایگاه الهام تو باشد.

یعنی خدایا این کارها تنها کار توست و جز تو کسی قادر نیست، از این رو کسی جز تو ندارم که به شفاعت پیش تو آورم. زیرا کامل تویی و ناقصان را تنها تو می توانی به کمال مطلوب راه دهی.

پس همچنانکه نطفه را به انسان، و دانه را به درخت، و خون را به شیر تبدیل می سازی، مرا نیز که ناقص و ناتوان و عیناک بوده به کمال رسانده و کامل کن، زیرا تنها کار توست که نادانی ام را به دانایی، و زشتی های درونی ام را به زیبایی بدل نمایی و این حقیقتی است که خود در قرآن از آن یاد کرده ای:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱)

باری، خداوندی که توانست از میان مردم ناقص کسی همچون ابراهیم به کمال رساند، پس می تواند هر انسان مستعد و خواهان دیگر را نیز از میان نقص های خود به کمال رسانده و کامل کند.

ابراهیم کسی بود که نقص ها از همه سو او را احاطه کرده بودند، چرا که در دیاری بت پرستی می زیست، و از نعمت پدر نیز محروم بود، و با سرپرستی عموی خود که او نیز بت تراش همان سرزمین بود، رشد و نمو و نما می کرد. اما در میان این همه نقص و نارسایی خود را به دست خداوند که کمال مطلق است سپرد و ابراهیم شد.

و یا موسی که از شیر خواری در دامان فرعون مصر بود، اما از پیامبران اولوالعزم حق شد.

آیا اگر دست تبدیل حق در کار نبود، موسی پیامبر می شد، و یا شاهزاده ای فرعون مسلک و ستمکار؟

و یا اگر دست نوازش حق ابراهیم را نمی نواخت، آیا او پیامبر می شد، و یا بت تراشی خیره و کاردان؟

راستی جز کار حق کار کیست که ابراهیم را از میان قومی بت پرست،

ص: ۱۶۳

بت شکن به پیامبری مفتخر، و او را نیز پدر پیامبران پس از خود قرار دهد.

پس، تنها خدا بود که ابراهیم را ابراهیم و موسی را موسی کرد. و گرنه ابراهیم نمرود مسلک می شد، و موسی مرام فرعون را پیش می گرفت. همچنانکه اگر عنایت خداوندی دست به کار نمی شد یوسف بدتر از برادران خود می شد، نه آنکه مربی ایشان باشد.

بالا تر از همه، چه موسی، و چه ابراهیم و چه همه انبیاء دیگر، پیامبر والا تبار اسلام است، که اگر نوازش های بی کران حق در میان نبود او کجا منزلت خود را می یافت مگر نه آنکه یتیم بود، یتیمی که پیش از ولادت، پدر را از دست داد، و مادرش در چهار یا پنج سالگی از دست داد، و در محیطی نشو و نما یافت که خدای همگان بت بود. و بت پرستی عبادت همگان به شمار می آمد، و از سوئی در خانواده اش با انسان هایی پلید همچون عباس رئیس رباخواران شهر، و ابولهب سردمدار اشرار آن دیار، مواجه و روبرو بود، ولی همین یتیم، در همان محیط، سر سلسله انبیاء پیش از خود، و سرآمد خوبان هستی گردید.

و اگر خداوند با آنان چنین کرد از آن رو بود که تمامی آنها در طول جوانی و از همان آغاز خدا را شناخته، و توسل یافته، و او را به شفاعت طلبیدند و او نیز وارد کار و زندگی آنان شد.

و اگر ما به جایی نرسیدیم چون نشناختیم، و توسل نیافتیم، و نخواستیم که در کارمان دخیل باشد، و گرنه اگر می خواستیم این نمی شدیم که هستیم.

و اکنون و هیچ زمان دیگر نیز دیر نیست، و اگر بخواهیم که ما را سامان دهد، پیش آمده و مداوا می کند چون نظر و عنایت او ابدی و دائمی است.

پس از او بخواهید و بگوئید ناقصیم و جز تو کاملی نیست، پس نقص هامان به کمال تبدیل کن، همچنانکه همیشه همین کرده ای و می کنی.

و البته او نیز چنین خواهد کرد، چرا که از پیش این بشارت را داده است.

راستی ما چقدر از خدا خواسته، و چه میزان از مهر و محبت خود را خرج او ساخته ایم.

مگر نه آنکه هر چه عشق و دوستی داشته ایم هزینه پول کرده ایم و یا اعتبار، و یا صندلی، و یا آن دختر زیباروی، و با آن جوان دلربا و یا...

رحمت بیکران خداوند بر بندگان

□
حقیقتی دیگر که کریمه «بسم الله الرحمن الرحيم» به آن اشارت دارد رحمانیت حق است.

□
اگر الله به معنای تمامی خوبی ها باشد، رحمانیت نیز می رساند که آن همه خوبی را از سر رحمت بیکران خود به بندگان ارزانی می کند، همچنانکه نعمت ها و مواهب بی کرانه خود را باران وار فرو می بارد.

همین اکنون که اوضاع معیشتی و اقتصادی دشوار است در صد بالایی از مردم خمس بدهکار می شوند چون از مخارج خود اضافه می آورند، و این نشانه آن است که پرداخت و اعطاء خداوندی افزون و فراوان است.

و اگر کسانی نیز از بسیاری مواهب محرومند، و از نیازمندان جامعه به شمار می آیند حکایتی دیگر دارد، زیرا خداوند دنیا را خانه گذرا و موقت قرار داده، و مکانی که در آن بندگان محک می خورند و میزان بندگی و ارادت خود را نمایان می سازند، از این رو از سفره کسانی کم می گذارد تا ببیند یا کمبودها چه می کنند، آیا به راه حرام و خلاف و خطا درمی آیند یا تن به فرمان حق داده، و همان می خواهند که او می خواهد.

البته، کسانی که در نعمتند، و هیچ کسری و کمبودی ندارند نیز به نوعی دیگر از امتحان مشغولند، زیرا خداوند ناظر اموال ایشان است و نظارت می کند که آنها با ثروت های خود چه می کنند، آیا نسبت به فرودستان نوازشی دارند یا نه، و یا... در جلب نفع گیتی خود کامه کی توان بود این شیوه را بیاید آموخت کس ز زنده (۱)

علی علیه السلام فرمود.

□
«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ» (۲)

ص: ۱۶۵

۱-۱) لامع.

۲-۲) نهج البلاغه، خ ۳۲۸.

ولی آنچه مسلم است آن است که خداوند با کمبودها و فقرها گونه ای دیگر است و تو گویی این گونه امتحان را خاصِ دوستان خود قرار داده است، تا جایی که گمان می رود بلکه یقین می شود که او با فقر دوستی خود را نشان می دهد و با آن دوستان خود را نوازش می کند، زیرا هر نعمت و موهبت در این دنیای غفلت آفرین برای انسان، که از ازل نادان بوده و نادانی با سرنوشت او عجین بوده است، می تواند حجاب و مانعی باشد و انسان را از توجه به خداوند دور، و به خود دل مشغول نماید. و طبیعی است که هر چه خداوند نسبت به بنده اش دوستدار و طالب و عاشق باشد، او را اینگونه نمی پسندد، بلکه حجاب ها را که همان نعمت ها باشند از میان برداشته، تا انسان را به خود نزدیکتر نماید، و در این نزدیکی فیض های فراوان بر او ارزانی دارد، که نتیجه آن جز بهشت نخواهد بود، بهشتی که تار و پودش از شادی ها و لذات ابدی بافته اند.

آیا به گمان شما محبوبتر از پیامبر نزد خداوند کسی هست ؟

هیچ می دانید این پیامبر محبوب از بُعد مواهب مادی تا چه میزان کسری داشت ؟

شاید حکایت ذیل اندکی از آن را باز گوید:

همه در مسجد، در صف نماز آماده بودند، ولی پیامبر بر خلاف معمول حضور نیافت، مردم به علی علیه السلام رو کرده و پرسیدند. امروز پیامبر به نماز نمی آید ؟ فرمود. نمی دانم، و از پیش نیز چیزی نگفته اند. و سپس کسی را مامور ساخته که به منزل پیامبر رفته و از نیامدن ایشان جویا شود.

فرستاده علی علیه السلام به خانه پیامبر رسید. کوبه درب را کوفت. و درب را گشودند. پیامبر به مسجد نمی آیند ؟ گفتند. از خود ایشان پرسید، لذا وارد خانه می شود و حضرت را به صورت نشسته مشغول نماز می بیند. نماز که به آخر می رسد می پرسد. آقا ! تمام مردم به صف ایستاده، و به انتظار شما، آیا به مسجد تشریف نمی آورید ؟

فرمود. امروز به نماز نمی آیم، و آنگاه با تبسم فرمود. سه شبانه روز است گرسنه ام، از این رو، زانوهای من طاقت ایستادن و یا رفتن را ندارند.

شاید بپرسید چرا پیامبر این سخن را همراه با تبسم می گفت ؟

پاسخش آشکار است، چون او فقرو گرسنگی و ناداری رانوازش پروردگار می دید.

و نیز همرنگی با خدا چرا که خداوند نیز خود نمی خورد و نمی آشامد.

بنابراین، هر کسری و کمبودی که خداوند در زندگی انسان قرار می دهد نوعی نوازش و رحمت است.

کسی فرزند چند ساله اش را از دست داده بود، از این رو، سخت دلگیر بود و می گریست، حضرت به او فرمود. چرا اینگونه ماتم گرفته ای ؟ هیچ می دانی که فرزندات در بیرون بهشت به انتظار ایستاده است و هر چه به او می گویند داخل شود، نمی پذیرد و می گوید. پدرم را می خواهم، و خداوند او را نگاه می دارد تا تو و مادرش را پس از مرگ به اتفاق وی به بهشت داخل سازد. و هیچ می دانی که این به جبران جدایی او از شماست.

آن مرد گفت. پس با گناهانم چه می کنند ؟ !

فرمود. بخاطر اینکه فرزندات را از تو گرفته اند می بخشند.

بنابراین، او هر چه می کند به خیر و صلاح آدمی است.

و اساساً او همه چیز را برای آدمی می خواهد.

همچنانکه همه چیز را برای آدمی آفرید، و او را بر سفره خود به مهمانی و ضیافت نشانید.

این مهمانی از عهد نطفگی آغاز شده است و با پایان عمر نیز پایان می پذیرد. جز آنکه آدمی راه صلاح و سعادت پیش گیرد که در این صورت پس از مرگ نیز در ضیافت خداوند است، ضیافت ویژه ای که از چند و چون آن تنها خدا با خبر است، و بس.

این ضیافت با استقبال فرشتگان و خود خداوند آغاز می شود.

ندیده اید وقتی که میهمان عزیزی برای شما از راه می رسد با شتاب و عجله فرزندان خود را می خواهید که به استقبال روند، و آنگاه خود را نیز به او می رسانید، حال همین برنامه زیبا و شکوهمند، از سوی خداوند و فرشتگان صورت می پذیرد.

او نخست از فرشتگان می خواهد که بر آدمی فرود آیند و تهنیت گویند، و آنگاه خود این ندای جاودانه را به گوش انسان می رساند.

«أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» (۱)

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است. که به محض ارتحال از این عالم دنیا ما را نیز در بالای سر خود مشاهدت می کنید. و فرمود. اولین کسی که از احوال شما جويا می شود من هستم که با ملك الموت سخن خواهم گفت، و سفارش شما را خواهیم داشت و او می گوید. از پدر و مادری مهربان با او مهربانتر خواهم بود و فرموده اند که. وقتی بنده مومن به خاک سپرده می شود، و فرشتگان قصد بازگشت به آسمان می کنند، ندا درمی رسد که همانجا سکنی گزیده و در کنار مزار بنده ام به طاعت مشغول شوید، تا آنچه می کنید به حساب او بگذارم.

ص: ۱۶۸

اشارت

آنچه با نام خداست می ماند، و آنچه به یاد او نیست نمی پاید.

راز ماندگاری و جاودانگی انبیاء و اولیاء در این است که همه چیز را به نام و یاد او خواستند، و بی رضای وی هیچ قیام و اقدامی ننمودند.

حکایت

۱. حکایتِ ایوب که از پیری به جوانی رسید.

ص: ۱۶۹

رسول با کرامت اسلام فرموده است. هر کار، هر چند مهم، اگر بی نام و یاد خداوند آغاز شود، هرگز به نتیجه واقعی خود نخواهد رسید، بلکه سرد، خام و ناپخته صورت می پذیرد.

از این رو، می بینید که بر این کره خاک، انسان های فراوانی نماز می گزارند، حال آنکه نماز هیچیک از آنها به ثمر نمی نشیند، چرا که برای خداوند و به نام وی صورت نمی پذیرد و از همین رو مایه دوری و پرهیز ایشان از فحشا و منکر نمی گردد، با آنکه از میوه های زیبا و پر بهای نماز یکی همین است.

و از این مهمتر اینکه نماز ایشان خود به یک منکر بدل خواهد شد.

لذا در قرآن کریم فرمود.

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ»

ص: ۱۷۱

وای بر نماز گزارانی که نماز خود را ریاکارانه «و نه به نام خدا و برای خدا» می گزارند. در حدیث آمد که تسییح از ریا همچو سبزه گولخن دان ای کیا (۱)

نمازی که خداوند منظور نظر دارد

اما نمازی که تنها و تنها برای خداوند و به یاد و به نام خداوند اقامه شود ثمراتی فراوان به بار می آورد، زیرا چنین نمازی همان است که خداوند منظور نظر داشته و از بندگان خویش خواسته است.

وقتی که موسی علیه السلام در وادی طور غرقه نور می شود، صدای خداوند را با این سخنان می شنود.

«إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۲)

و بدینوسیله از موسی خواست که نماز را تنها به یاد او گزارد.

و البته چنین نمازی است که در دنیا و آخرت سودمند خواهد بود، و در دنیا سودی همچون دوری از خطا و خلاف و در آخرت نیز جنات عدن و رضوان الهی در پی خواهد داشت.

نماز انبیاء

و نماز انبیاء اینگونه بود، چون تنها با نام و یاد او اقامه می کردند.

و البته، آنان نه تنها نماز خود را به یاد خداوند به پا داشته، بلکه هر گام که برمی داشتند، محض رضای او، و به یاد و نام او بود و بس.

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳)

یعنی نماز و عبادت ما، و زندگی و مردگی ما تنها و تنها برای خداست، و برای

ص: ۱۷۲

۱-۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۱۷.

۲-۲) طه ۱۴.

۳-۳) انعام ۱۶۲.

او و به یاد اوست. همه شب ذکر تو می رفت و مکرر می شد تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز (۱)

بنابراین، خدا شعار عملی و فکری و قلبی و نیز حال و حرکت و زندگی آن بزرگواران بود.

از این رو، اگر برنامه ای برای خداوند و به نام او نبود هرگز به آن اقدام نمی نمودند.

و هیچگاه هیچ اتفاق نمی افتاد که به کاری دست به کار شوند، که نام و نشان خداوند در آن نباشد.

و این سیره و شیوه ای بود که امامان معصوم نیز به تبع انبیاء بزرگ الهی پیشه خویش ساختند.

حق امیرالمؤمنین علیه السلام تضحیح، و به خانه اش نیز هجوم آورده، و میان در و دیوار، و در اوج آتش و دود، پهلوی همسرش را شکستند، چندان نگذشت که جماعتی که میان آنها ابوسفیان نیز به چشم می خورد به خانه امام آمدند، و از حادثه گذشته اظهار تأسف کردند و از امام خواستند که به تلافی برخیزد، و خود نیز اعلام حمایت و همراهی کردند، و گفتند تمام نیرو و توان و سرمایه خویش را در این راه می بازیم، و در این ماجرا پیروزی از آن ماست، و نه چندان دور آنان را از تخت حکومت به تخته تابوت می کشانیم، و سپس تو بر تخت می نشینی و بر ما و بر همه خلق حکمران و فرمانروا می شوی.

حضرت فرمود. در دل هیچیک از شما نشانی از خداوند نمی بینم، و هیچیک در انجام این کار خطیر نام و یاد خداوند را با خود ندارید، از این رو مرا معاف و معذور بدارید.

ص: ۱۷۳

چون نیست خواهه ما را معذور دار ما را (۱)

راستی اگر کسی جز علی بن ابیطالب علیه السلام بود، و آن حادثه جانکاه را پشت سر نهاده و اکنون با چنین پیشهادی روبرو می شد چه می کرد؟ و چه می گفت؟ آیا سر از پا می شناخت؟ و یا به جای دو پا هزار پا می شد و می تاخت؟

باری نفی و طرد این پیشنهادها که آتش حرص و ولع را شعله ور می سازد، تنها و تنها کار مردی است همچون علی که جز برای خدا دستش به هیچ کاری نمی رود. هر چه کاری، از برای او بکار

واقعاً انسان به حیرت فرو می رود وقتی که می بیند این مرد و مردانی چون او چگونه دلباخته اویند، و جز فرمان او را نمی برند.

و آشکارا پیداست که در نگاه این مردان بزرگ، ریاست و مقامی که از خدا در آن نشانی نیست هر چه باشد پوچ و بی معنی و بی حاصل است، و در نزد ایشان حتی به قدر یک ارزن نیرزیده و بهایی ندارد.

حال آنکه در همین مملکت ما برای صندلی هایی که عمری چندساله بیش ندارند، چه دین ها که فروخته، و چه آبروها و اعتبارها که پایمال می گردد.

تعداد کسانی که همه چیز را برای خدا بخواهند، و هیچ چیزی را منهای خدا نپذیرند همواره کم، اندک و نادر بوده است.

و خداوند به پاره ای از این نوادر در کتاب خود یاد کرده است، و یکی از ایشان جناب ایوب بود، که به پیامبر مکرم فرمود.

ص: ۱۷۴

حبيب من ! حیات و زندگی ایوب را به یاد آور.

ایوب، هفت سال تمام در تیررس انواع و انحاء بلاها قرار گرفت.

از جمله بلاها یکی این بود که دوازده فرزند جوانش در پیش رویش پرپر زده و مردند.

دیگر آنکه خانه اش خراب شد.

و زراعت های او نیز به یاد رفت و خرمن هایش سوخت.

حتی اتاقی از گاه و گل نداشت که با همسرش زیر سقف آن زندگی کند.

حال آنکه پیش از این دوازده فرزند داشت، و خانه و کاشانه، و گوسفند و گاو، و مزرعه و باغ، و...

و دیری نیاید که خود نیز تب کرده و افتاد، و طبیبان گفتند. حال او بهبود یافتنی نیست.

و از سوئی بین مردم شایع شد که به عیادت ایوب نروند، تا بیماری اش را وانگیرند.

و ایوب ناگری از مردم شهر فاصله گرفت، و به بیابان آمد، و چادر نشین شد.

روزی همسر او با او گفت. ایوب ! مگر نه آنکه تو پیامبر خدا هستی ؟

گفت. هستم !

پرسید. مگر خدا دوستدار تو نیست ؟ !

گفت. هست !

پرسید. او دعای تو را اجابت نمی کند ؟

گفت. می کند !

گفت. پس دعا کن تا شفا یابی.

ایوب گفت. چند سال در رفاه و راحت بوده ایم ؟

همسرش گفت. شصت و سه سال.

ایوب گفت. چند سال است که رنج و درد به ما رو کرده است؟!

گفت. هفت سال.

ایوب گفت. من به پروردگار خود چیزی نمی گویم، تا از این ماجرا شصت و سه سال بگذرد، و آنگاه از او خواهم خواست که دستگیرمان باشد.

و دیگر آنکه این بلا کمتر از آن نعمت ها نبوده و نیست، و برای ما مبارک و سازنده است. هست حیوانی که نامش اشغر است

ولی ایوب از نوع پرسش های همسر خود دانست که صبور نبوده و تو گویی از خداوند گله مند است، از این رو، گفت. از من فاصله گیر که مرا با تو کاری نیست، و تو با این کارت استحقاق صد ضربه تازیانه را داری که اگر شفا یافتم بر تو خواهم کوفت.

و همسر ایوب رفت.

چیزی نگذشت که خداوند از ایوب خواست که در چشمه ای فرو شود،

ص: ۱۷۶

و او نیز امتثال کرد، و همین که از چشمه پای خود را بیرون نهاد، همچون جوانی بیست و چند ساله شد، بی آنکه با خود دردی داشته باشد و در همان حال که کنار چشمه نشسته، و در اندیشه خود غرقه بود، همسرش که از کار خود پشیمان بود با خود گفت. به سوی ایوب باز می گردم و دیگر سخن های گلایه آمیز را بر زبان نمی رانم، از این رو شتابان بازگشت، و در کنار چشمه جوانی زیاروی را دید، و از وی پرسید. شوهر بیماری داشتم که در همینجا سکونت داشت، ولی اکنون او را نمی بینم، و آیا شما از وی خبری ندارید؟!

جوان گفت. بیمار شما ایوب بود، و ایوب اکنون جوان شده است، و من همان جوانم.

بعد از یقین و شگفتی های بسیار گفت. می خواهم با تو باشم.

ایوب گفت. تو به صد تازیانه محکومی، چون به محبوب من هجوم آورده و بد زبانی کرده ای!

و در همین میان جبرئیل فرود آمده و گفت. خداوند می گوید از او در گذر، اما چون سوگند یاد کرده ای که بر او صد تازیانه فرود آوری، صد چوب نازک به صورت دسته ای کنار هم قرار داده و آنگاه بر روی بدن او بگذار، و با این به سوگند خود اقدام کرده، و من نیاز می پذیرم.

آیین ماندگار

بنابراین، انبیاء و اولیاء خداوند خود را و همه چیز را برای خداوند و بنام او می خواستند و خداوند نیز از ایشان و از تمامی بندگان همین را خواسته است.

باری، او می خواهد و بر این خواسته نیز تأکید دارد که بندگان هر چه می کنند به نام او کنند، زیرا تنها اوست که ماندگار است، و جز او هر چه باشد فانی و تمام شدنی است، و کاری که جز برای او باشد نیز نمی پاید و نمی ماند.

از این رو می بینید که در نخستین آیه ای که بر پیامبرش گوشزد می کند اینگونه سخن می گوید:

یعنی به نام خدا و به خاطر خدا بخوان.

و پیامبر نیز خواند، و چه خواندنی!

و چون با نام خدا خواند، آیین او نیز تاکنون برپاست، و میلیاردها نفر تاکنون و از این پس دم بر او می زنند، و از سخنان او یاد کرده، و از مرام و مسلک او پیروی می کنند.

بنابراین، آنچه به نام خداوند و برای او باشد و با او معامله شود همچون خود او ماندگار و جاودانه خواهد بود.

شما ببینید میلیاردها بچه دو ماهه، سه ماهه و چند ماهه به دنیا آمدند و رفتند، و همین اکنون نیز روانه میلیون ها می آیند و می روند، اما نام هیچکدام نمانده و نمی ماند، حال آنکه طفل شش ماهه ای با نام علی اصغر آمد و رفت، ولی هزار و چند صد سال است که نامش بر زبان هاست، زیرا که او را با خداوند معامله کردند، از این رو ماندگار شد. و از این مهمتر اینکه این کودک با همه کوچکی باب الحوائج است، و چه گرههای بزرگی که می گشاید.

و این، نتیجه برای خدا بودن است.

برای خدا بودن، کمترین نتیجه اش جاودانگی است.

بیشترین چیز اگر برای غیر خدا باشد نمی ماند، و کمترین چیز اگر خاص خدا باشد و محض او صورت پذیرد، می ماند.

یازده سال تمام ممالکی همچون اتریش، آلمان، لهستان، مصر، شوروی، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، و خاورمیانه، در جنگ جهانی دوم سوخت.

در این جنگ خانمان برانداز دوازده میلیون کشته شدند.

حتماً در میان این حجم از کشته شدگان، دست کم دو میلیون دست از بدن

ص: ۱۷۸

جدا شد، که هیچ معلوم نیز نیست که آن دست های جدا شده از آن کسانی بوده است که نمی دانیم، ولی هر چه بود گندید و پوسید و رفت، همچنانکه بدن های آنان یا به صورت دست جمعی به زیر خروارها خاک شد و یا طعمه سگان و گرگان ولگرد قرار گرفت، ولی در کربلا دو دست از بدن جدا شد، که همچنان یادش دلها را به آتش می نشاند.

راستی، چرا این دو دست همچنان جاودانه و پر افتخار مانده است، و تا بلندای ابدیت می ماند؟!

آیا اگر برای خدا نبود ماندگار می شد؟! هرگز!

ص: ۱۷۹

اشارت

اعمال آدمی، هر کدام، به منزله دانه هایی است که در این مزرعه دنیا کشت می شود.

و هر کشت را برداشتی است.

و برداشت کاشته های عمل در روزگار قیامت است.

ص: ۱۸۱

آمده است که روزی موسی به خداوند گفت. ای حکیمی که آنچه می کنی از سرِ حکمت و دانایی است، و بی حساب و کتاب نبوده و نیست آیا راز این چیست که جهانی پر از نقش و نگار آفریده و لاجرم روزگاری، که قیامت باشد، آن را در هم پاشیده و از میان می ببری؟! و نیز انسان را که سر سبد آفرینش است و بدین زیبایی وی را آراسته و نشو و نما می دهی سرانجام روزی، که روز مرگ و نیستی است، او را نادیده انگاشته، و به خاک فرو کرده، و از آن دوباره خاک می سازی؟!!

خداوند فرمود. موسی! به خوبی می دانم که این پرسش و سؤال تونه از سر انکار و یا غفلت و یا هوس است، و گرنه تو را آزرده و تأدیب می نمودم، ولی منظور تو دانستن راز و حکمتی است که ما آن را در آفرینش منظور کرده ایم، و بر آنی که آن را دریافته و با مردم در میان نهاده و آنان را به سر منزل رشد و دانایی و کمال سوق دهی.

در حقیقت تو حکمت و راز هستی و آفرینش را تا حدودی آگاه و دانایی، و از این رو قادر به سؤال و پرسش می باشی، و گرنه هر انسان صورت بین و ظاهراندیش نادان توانایی پرسش را ندارد، که گفته اند: هم سؤال از علم خیزد هم جواب همچنانکه خار و گُل از خاک و آب (۱)

آری، کسی که نادان است پرسشی ندارد، همچنانکه از طرح هر پاسخ نیز ناتوان است.

بنابراین، سؤال و پاسخ، هر کدام، ناشی از دانش و دانایی انسان خواهد بود.

با این تفاوت که پرسش دانش اندک و پاسخ، دانایی افزونتری می طلبد، ولی به هر حال سر منشأ هر دو، آگاهی و علم خواهد بود.

همچنانکه تلخی و شیرینی، هر کدام، از رطوبتِ ذائقه یا ماده ای خارجی نمودار و نمایان می شوند. و یا همچون دوستی و دشمنی، که نشأت یافته از آشنایی است که اگر در میان نباشد نه دوستی معنا دارد و نه دشمنی تحقق می یابد.

آنگاه خداوند به جواب فرمود. پاسخ پرسش خود را خواهی یافت به شرط آنکه دانه هایی چند در دل خاک کشت نمایی.

و موسی رفت و دانه هایی چند کاشت، و پس از آنکه روئیده و خوشه ها برآمد داسی به دست گرفته و آنها را درو کرد، و در همین میان تو گویی؛ ندایی از جهان غیب در رسید و موسی را گفت: که چرا کشتی کنی و پروری چون کمالی یافت آن را می بُری؟ (۲)

و موسی به پاسخ گفت. خدای من! در این محصول، گاه و دانه، درهم آمیخته و دانه را نمی توان در انبار گاه ریخت همچنانکه جای دادن گاه در جایگاه

ص: ۱۸۴

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۱۰.

۲- ۲) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۰.

گندم نیز کاری ناصواب و نادرست است. نیست حکمت این دو را آمیختن فرق واجب می کند در بیختن (۱)

خداوند فرمود. موسی! این دانش را از کجا آموخته، و نور این شمع را ز کجا افروخته ای؟

و موسی با جهانی ادب و وقار گفت. این تمیز و دانش را از تو یافتم و آموختم!

خداوند فرمود. چگونه سزاوار است که من این تمیز و آگاهی را به تو داده باشم، اما خود از آن محروم بوده و یا آن را به کار نبندم!

و سپس افزود. در اندرون خلاق، ارواح پاک و آلوده بهم آمیخته اند، و به دیگر سخن، صدف های وجود آدمیان در یک مرتبه نبوده و نیستند، چرا که پاره ای از دُر و مروارید آکنده، و برخی نیز تهی و پوچ بوده و محتوایی ندارند، پس ضرور و لازم می نماید که آن ها را از هم تفکیک و دور ساخته، همچنانکه تو گاه را از گندم جدا و دور ساختی. در خلاق روح های پاک هست

واجب است اظهار این نیک و تباه همچنانکه اظهار گندم ها زکاه (۲)

یک حقیقت

از این حکایت که دانای روم آن را به زیبایی تمام به نظم کشیده ای، همچنان که از روایات نیز می آید، این حقیقت را بیش از هر چیز دیگر در ذهن تداعی می کند که انسان چیزی همانند دانه است.

و دانه نیز دانه ها را پدید می آورد.

همچنانکه از دانه گندم دانه های گندم پدیدار می شود.

عمل

و دانه هایی که از وجود انسان ظهور کرده و پدید می آید دانه های عمل است.

هر عمل که از انسان سرزده و تحقق می یابد تو گویی دانه ای است که در مزرعه دنیا پاشیده و کاشته می شود.

پس اگر انسان می بیند، در حقیقت، هر دیدن او یک دانه است که می کارد، و همینگونه است آنچه می شنود، و یا می گوید، و لاجرم روزی درو خواهد کرد.

از این رو می توان گفت. انسان یک مجمع کشاورزی، و با یک مجموعه ای از کشاورزان است.

پیوسته در کاشتن

تفاوت دانه های عمل و دانه های دیگر همچون گندم در این است، که دانه های گندم در همه وقت کاشت نمی شوند اما دانه های عمل محدود به زمان نبوده، و همیشه و هر کجا می توان کاشت.

از این رو هر کجا سخنی بگوییم و یا بشنویم در حقیقت دانه های خود را کاشته ایم.

محصول

دیگر اینکه در فصل کاشت اگر چه دانه های بسیاری کاشته می شوند، اما تمامی آنها بر نیامده و سبز نمی شوند، حال آنکه دانه های عمل هر چه باشند روزی

ص: ۱۸۵

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۳.

۲- ۲) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۶ تا ۳۰۲۸.

بالا آمده و محصول آنها توسط خود آدمی درو خواهد شد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» (۱)

ذره همان چیزی است که امروزه به اتم یاد می شود و آن به قدری کوچک است که نه با چشمان عادی و نه با دقیقترین ابزار قابل مشاهده است، و تنها آثار آن را می توان مشاهده کرد، و گرنه حجم آن تنها با محاسبات علمی قابل سنجش است، و به قدری کوچک است که چند میلیون آن می توانند روی نوک سوزنی جای گیرند. به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزاند و نشان می دهد که حسابرسی خداوند در آن روز بسی حساس و دقیق است.

دقت و سخت گیری در حسابرسی قیامت نه تنها از این آیات بلکه از آیات گوناگون دیگر نیز به خوبی استفاده می شود که در حسابرسی اعمال آدمی در قیامت فوق العاده دقت و مو شکافی می شود.

در کتاب خدا از زبان لقما به فرزند خویش می خوانیم:

«يَا بُنَيَّ إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيهِ صَيْحُرُهُ أَوْفَى السَّمَاوَاتِ أَوْفَى الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۲) پسر من! اگر چیزی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان و زمین پنهان گردد، خداوند آن را برای حسابرسی می آورد.

به هر حال از آیات استفاده می شود که در آن محکمه عظیم، کوچکترین اعمال آدمی حسابرسی می شود.

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که محکمترین آیات کتاب مجید همین آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳) می باشد.

و راستی که ایمان عمیق به محتوای این آیه کافی است که انسان را در مسیر حق

ص: ۱۸۷

۱- ۱) زلزال ۷.

۲- ۲) لقمان ۱۶.

۳- ۳) زلزال ۷ و ۸.

و ادارد، و از هر گونه پلیدی و شر و فساد دور بدارد. از همین رو، در خبر آمده است که کسی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بار یافت و گفت:

﴿عَلَّمَنِي مَا عَلَّمَكَ اللَّهُ﴾

از آنچه خداوند بر تو تعلیم کرده است بر من نیز بیاموز.

و پیامبر نیز اجابت کرد و وی را به یکی از یاران خود سپرد، و از وی خواست که قرآن را به او بیاموزد و او نیز آموخت، و آموختن را از سوره مبارکه زلزال آغاز کرد و همینکه به این آیه رسید و گفت:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

آن مرد از جا برخاست و گفت: «تکفینی هذه الآية» همین آیه مرا بس است.

و پیامبر با شنیدن این ماجرا فرمود: «رَجَعَ فقيهاً» او فقیه شد.

و این خود حقیقتی مسلم است زیرا کسی که بداند رفتار و کردار و گفتار وی حتی اگر به قدر ذره ای باشد مورد محاسبه و مکافات قرار می گیرد، به حساب خود رسیده، و راه خود را هموار خواهد ساخت.

در خبری دیگر آمده است. کریمه. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ در حق دو تن فرود آمد، چرا که یکی از ایشان دست از انجام امور خیر کشید و گفت: آیه ای از کتاب مجید مرا از انجام امور خیر باز می دارد، و آن آیه این است:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حُبِّهِ﴾ (۱)

و افزود که من این پاره نان را و یا خرما و یا هر چیز دیگر را که دارم هیچ دوست نمی دارم زیرا ارزشی ندارد، و مال بسیار را نیز ندارم که بخشش کنم. و دیگری نیز گفت: ما را به این گناهان خُرد که می کنیم مؤاخذه نمی کنند.

همینجا بود که این آیات نازل شد.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ و بدینسان، هر

دوی آنها به راه صواب و صلاح هدایت یافتند.

آورده اند که کسی به کس خرمایی داد و او نپذیرفت، وی را گفت. وای بر تو، خدای تعالی از ما ذره می پذیرد ولی تو خرما را اندک شمرده و رد می کنی؟!

و در خبر است که کسی قرائت همین دو آیه را از پیامبر مکرم شنید، چون به آخر رسید گفت.

«حَسْبِيَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا سَمِعْتُ لِأَبِي بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ أَنْ لَا أَسْمَعُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئًا» (۱)

مرا از قرآن همین آیه بس، و اگر آیات دیگر را نشنوم باکی نیست.

میهمان خویش

دانه های گندم وقتی که کاشته شده و به بار می نشینند، و محصولاتی از نوع خود پدید می آورند نه تنها عاید صاحب آن می شود، بلکه دیگران نیز از آن بهره ور خواهند شد، حال آنکه دانه های عمل پس از آنکه در قیامت محصول خود را به بار می آورند تنها به خود آنان بازگشت می کند و نه هیچکس دیگر.

باری، در آنجا هر کسی میهمان خویش است، و بر سفره خود نشسته است. اگر بار خار است خود کشته ای و گرنه پرنیان است خود رشته ای (۲)

از این رو وقتی که در قیامت مردم آلوده که در دنیا جز سیاهی و تاریکی و پلیدی چیزی به بار نمی آورند، و خود را از نور خداوند محروم می کنند، و با خود جز ظلمت همراه نمی برند، عاجزانه از مؤمنان می خواهند که اندکی از نور خود ایشان را میهمان کنند، در پاسخ می شنوند:

«ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا» (۳)

اگر می توانید به دنیا باز گردید و از آنجا نور بخواهید.

ص: ۱۸۹

۱-۱) زلزال ۷/ و ۸.

۲-۲) فردوسی.

۳-۳) حدید ۱۳/.

پاره ای از مفسران گفته اند. این آیه سخنی طعن آمیز و از سر استهزا می باشند، که در حقیقت بازتاب همان استهزایی است که در دنیا از سوی ایشان نسبت به مؤمنان صورت می گرفت.

بنابراین، در قیامت، کسی از محصول نیک و پاک دیگران طرقی نمی بندد، همچنانکه بدی و آلودگی هیچکس به پای دیگری نوشته نمی شود، و این نیز خود حقیقتی دیگر است که قرآن کریم به آن اشارت دارد.

«وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۱)

هر کس تنها کیفر کار خویش را می بیند، و کسی بار گناه دیگری را بردوش نمی کشد.

و این آیه نشان می دهد که هر کسی هر چه می کند مانند سایه ای به دنبال خود خواهد داشت، و هرگز از وی به دیگری تجاوز نمی کند، و این مفاد کریمه:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهَبَةٌ» (۲) است، که می فرماید. هر کسی در گروگان عملی است که از وی صادر شده است.

درختان بهشت

دانه های گندم در صورت کاشت یکبار برداشت می شوند اما دانه های عمل یکبار کشت شده اما برای همیشه به بار و ثمر می نشینند، همچنانکه در وصف درختان بهشت که پدید آمده از اعمال آدمی است آمده است:

«تُؤْتِيهِمْ أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ» (۳)

و نهایت درجه برکت یک درخت این است که در تمام دوران سال و تا ابد، در هر لحظه میوه دار بوده و با ثمر باشد.

و درختان بهشت البته اینگونه اند به گونه ای که هر زمان که دست به سوی شاخه های آنها دراز کنند محروم باز نمی گردند.

ص: ۱۹۰

۱-۱) انعام ۱۶۴.

۲-۲) مدثر ۳۸.

۳-۳) ابراهیم ۲۸.

حال که انسان با هر عمل خود دانه ای می کارد پس چه بهتر که دانه هایی بکارد که روزی به کار آید.

و این دانه ها را می توان از انبان قرآن گرفت، که جز دانه های پاکی و طهارت و خیر و صلاح نیست.

از این رو، علی علیه السلام فرمود:

«كُونُوا حَرَثَةَ الْقُرْآنِ» (۱)

یعنی از کسانی باشید که جز دانه های قرآن در وجود خود نمی کارند.

و البته چنین کسی است که خود به بهشت تبدیل می شود.

و باین حساب می توان گفت. هر کسی بهشت را با خود می برد، و نیز جهنم را.

نیازمندی

و بهشت شدن و یا آن را با خود بردن سرمایه ای است که تنها در پناه قرآن به دست می آید.

همچنانکه بدون قرآن و به دور از آن جز فقر و نیازمندی و تهیدستی حاصلی به بار نمی آید.

علی علیه السلام فرمود:

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقِهِ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى» (۲)

کسی که با قرآن باشد تهیدست نیست زیرا که آنچه می خواهد به روشنی تمام در آن گرد آمده است، و از این رو فرمود.

«بَيِّنَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (۳)

ص: ۱۹۱

۱- ۱) نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۲- ۲) نهج البلاغه، خ ۱۷۶.

۳- ۳) نحل ۸۹.

یعنی همه چیز را باز گفته است پس چیزی نیست که مبهم و تاریک باشد چرا که نور است و در پرتو نور ظلمت را جایگاهی نیست.

و اگر کسی دست به دامان قرآن نداشته باشد در منتهای ضلالت و گمراهی پیش خواهد رفت، همچنانکه پیش از بعثت، که پای این کتاب پر فروغ در میان نبود، همگان در گمراهی غوطه ور بودند.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»

مزرعه جان

و کسی که دانه‌هایی قرآنی را در مزرعه جان خود کشت کند در حقیقت عاقبت اندیشی کرده، و در آخرت و برای ابد بر سفره محصول خود خواهد نشست، و این برکتی است که خداوند آن را وعده کرده است:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِيهِ حَرْثَهُ» (۱)

کسی که بر آنست کشت و محصولی داشته تا در آخرت به کار آید برکت و وسعت در کار او خواهیم کرد، و محصول او را افزون خواهیم نمود.

«وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲)

و حسنه به چیزی گفته می‌شود که در منتهای زیبایی است، و این شامل واجبات الهی و نیز مستحبات خواهد بود.

و البته اندازه این فزونی و برکت به اخلاص و معرفت انسان بازگشت می‌کند.

پس به میزانی که انسان در کار خود عرفان و خلوص داشته باشد، به همان میزان حصول کار او پر بارتر خواهد بود. از این رو در کتاب خداوند، گاه پاداش

نیکی را به ده برابر یاد می‌شود، همچنانکه فرمود

ص: ۱۹۲

۱-۱) شوری ۲۰/.

۲-۲) نساء ۴۰/.

نیکی را به ده برابر یاد می شود، همچنانکه فرمود.

«فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (۱)

و گاه نیز به هفتصد برابر، همچنانکه فرمود.

«مَثَلُ الذَّهْنِ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِيهِ كُلُّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ» (۲) و گاه نیز از این فراتر رفته و اجر بی حساب را وعده می کند:

«إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۳)

و این، از آنروست که لطف خداوند محدودیت ندارد:

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۴)

نیت نیک

و این همه در حالی است که خداوند حتی نیات اینگونه بندگان را نیز محاسبه کرده و پاداش می دهد، هر چند نیت نیک و خیر خود را عملی نکرده باشند، و این حقیقتی است که در خبر نیز به آن اشارت رفته است:

«إِذَا هَمَّ عَبْدِي لِحَسَنَةٍ فَارْتَبِعْهَا»

و از سوی دیگر لغزش های بسیاری را اغماض کرده و در می گذرد.

«يَغْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»

و لغزش های دیگری نیز به خوبی ها و نیکی ها بدل می سازد:

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۵)

چشم انداز

بنابراین، اگر صالحان و سالکان راه حق پیوسته و آشفته وار می کوشند

ص: ۱۹۳

۱-۱) انعام ۱۶۰.

۲-۲) بقره ۲۶۱.

۳-۳) زمره ۱۰.

۴-۴) بقره ۲۴۷.

۵-۵) فرقان ۷۰.

چنین چشم اندازی را نظاره کرده اند. اندرین ره می تراش و می خراش

و راستی که چه زیانکارند کسانی که به اینگونه زرع و زراعت روی نمی آورند و به تعبیر علی علیه السلام کسالت و سردی نشان می دهند حال آنکه در کار دنیا چنان می کوشند که تو گویی تنها چنین کوششی است که از ایشان خواسته اند:

«ان دُعِيَ إِلَىٰ حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ كَانَّ عَامِلٌ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَكَانَ مَا وَنَىٰ فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ» (۱)

زیان

و زیان این قوم دنیا خواه که جز برای دنیای خویش نمی کارند همین بس که از آخرت محروم، و به دنیا نیز آنگونه که می خواهند دست نیافته بلکه تنها به بخشی از آنچه خواسته اند دست می یابند:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» (۲)

دلباختگی

و این حقیقت را آنان وقتی درک و دریافت می کنند که در آستانه زوال

ص: ۱۹۴

۱- (۴) نهج البلاغه، خ ۱۰۳.

۲- (۵) شوری ۲۰.

زندگی باشند، و آنجاست که حساب و کتاب خود را مرور کرده، و پوچی و تهیدستی خود را لمس و احساس می کنند. آنقدر بار کدورت به دلم آمده جمع

و این گونه مقوله ها در حقیقت گزارش احوال همین مردم است.

اگر صفحات ادبی ما مردم شرق پر از مفاد و رباعیات منسوب به خیام و گفته های ابوالعلاء معری است و یا اگر صفحات ادبی غربیان نیز پر از پوچ گرایی های آلبر کامو و نظائر اوست، تنها و تنها جلوه ای از دلباختگی محض نسبت به دنیا داشتن، و نیز آخرت را نادیده انگاشتن است.

پوچ اندیشی

اما این پوچ اندیشی هرگز به سراغ مردم آخرت اندیش نمی آید، چرا که باور کرده اند که پیوسته به سوی خداوند ره می سپارند:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ (۱)

و دریافته اند که در بارگاه خداوند مزد سعی و کوشش خود را خواهند برد.

﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۲)

و هم یافته اند که سعی و کوشش، هر چند اندک و ناچیز باشد، در آنجا به حساب آمده و در کارنامه آدمی لحاظ خواهد شد.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (۳)

و بر همین اساس است که می کوشند حتی ذره ای خیر از دست ایشان نرود،

ص: ۱۹۵

۱-۱) انشقاق ۶/.

۲-۲) نجم ۳۹/.

۳-۳) زلزال ۷-۸/.

و یا ذره ای خطا و خلاف به دست آنان صورت نپذیرد.

پول

و در پی همین معرفت هاست که دانه های عمل خویش را هرگز در بستر مادیت کاشت نمی کنند، زیرا محصول آن اندک است، و آن اندک چیزی جز پول نیست.

و پول نیز در نهایت به چهار بخش در زندگی تقسیم می شود. مسکن، مرکب، لباس، خوراک، و اینها نیز با مرگ انسان از دست انسان خواهد رفت.

اگر این را باور نمی کنید نگاهی به گذشتگان خود کنید، و ببینید قصر شاهان کجا رفت، و لباس هایشان، و خوراک هایشان، و طلاها و نقره هایشان.

«كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَبَاتٍ وَعُيُونٍ* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ* وَنَعْمَهُ كَانُوا فِيهَا فَآكِهِينَ* كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ» (۱) بعد از خود چه باغ ها و چشمه سارها بر جای گذاشتند، و نیز کشتزارها و خانه هایی نیکو، و نعمت هایی که در آن غرق شادمانی بودند، اما ما آن نعمت ها را از ایشان گرفته و به مردمی دیگر واگذاشتیم، و با این همه نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلت داده شد.

برترین ها

البته پاکان با مرگ اگر چه این چیزها را از دست می دهند اما برتر از آنها را به چنگ می آورند.

اگر خانه هایشان از دست ایشان گرفته اند، مساکن طیبه را در اختیار

ص: ۱۹۶

می گیرند؛

«مَسَاكِنَ طَيِّبَةً» (۱)

و اگر چند درخت و یا باغچه را از آنان گرفته اند جنات و باغات بهشت به ارمغان خواهند گرفت؛

«فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» (۲)

و اگر پوشاک ایشان را گرفته اند جامه ای از حریر و سُندُس و استَبْرَق که ویژه بهشتیان است به تن می پوشند؛

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ» (۳)

و اگر صندلی چوبی را از ایشان گرفته اند، تخت های زیبای بهشتی بر ایشان ارزانی می کنند؛

«عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكُونَ» (۴)

و اگر زنان شان را با مرگ خود از دست داده اند، حوریان زیبای بهشت به ایشان هدیه می کنند؛

«وَأَحْوَِرَّ عَنْهُمْ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» (۵)

و اگر زندگی کوتاه و موقت و گذرا از دست ایشان رفته است، حیات جاودانه و ابدی می یابند؛

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (۶)

آن هم در زیر سایه دوستانی همچون انبیاء و اولیاء و پاکان الهی، و این نیز جایگزین دوستان دنیایی آنهاست که از دست شان رفته است.

ص: ۱۹۷

۱-۱) توبه ۷۱.

۲-۲) توبه ۷۱.

۳-۳) انسان ۲۱.

۴-۴) یس ۵۶.

۵-۵) واقعه ۵۶.

۶-۶) طلاق ۱۱.

و اینان رفیقانی هستند که زیباتر از آنان نیست.

«وَحَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا» (۱)

که البته یک نگاه به ایشان به تمام دنیا و آنچه در آنست می‌ارزد.

و این در حالی است که بر جهنمیان موجوداتی خشن و عربده‌جو و با بدترین سیما که نمی‌توان لحظه‌ای آنان را نگرست و تحمل کرد، گماشته‌اند. ولی آنان به ناچار باید تا ابد متحمل بوده و نظاره کنند.

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ» (۲)

ص: ۱۹۸

۱-۱) نساء ۶۹.

۲-۲) تحریم ۶.

آنچه هست از آن خداوند است.

و خداوند گاه با بخشش خویش دارایی را در پیش پاره ای از آدمیان به ودیعت می نهد.

و از همین روست که فرمان زکات و انفاق را می دهد، زیرا آنچه در پیش دیگران استاز آن خود اوست.

حکایت

۱. حکایت سلیمان که با یک سخن فرزند خویش را افلیح ساخت.

۲. حکایت یک نیش که در حقیقت نوش بود.

۳. حکایت یک کلاغ سیاه که جمعی را از چنگ مرگ در ربود.

ما انسان ها هر کدام چیزی شبیه به نام های خود می مانیم.

نام های ما هر کدام به گونه ای است که اگر از آنها حرف و یا حرف هایی سلب و گرفته شود معنای نخست خود را از دست داده، و از آن پس یا بی معنا شده و یا معنایی دیگر خواهند گرفت.

مثلاً- کسی که نام سعید را با خود دارد، حذف حرف سین واژه عید را به دست می دهد، که با خود معنایی دیگر دارد، و با شنیدن آن هرگز کسی به یاد شخص سعید نمی افتد، همینطور است اگر حرف عین و یا حرف دیگرش حذف گردد.

همچنانکه خود ما نیز اینگونه ایم، لذا اگر چیزی از دست ما ر بوده شود، و یا به اختیار و میل خود بدهیم دیگر آن کسی که پیش از این بوده ایم نیستیم.

مثلاً کسی که ثروتش را می دهد دیگر ثروتمند نبوده، بل تهیدست

خواهد شد.

و این درست بر خلاف خداوند است که هرگز با اعطاء و بخشش خود از او چیزی کسر و کم نمی شود، و پس از بخشش نیز همانست که بود.

در حقیقت خداوند همچون نام خود است.

□
چرا که نام الله که نام مبارک اوست با حذف و گرفتن هر حرف از آغاز آن باز همان است که بود، و همچنان دلالت بر همان وجود مقدس دارد، نه اینکه بی معنا شود و یا معنایی دیگر بیابد.

□
همچنانکه اگر حرف الف از آغاز آن گرفته شود واژه مبارک «الله» به دست می آید، و آن نیز معنای «خداوند» را با خود دارد (۱)، و خود از کلمات مقدسه ای است که در کتاب خدا و در لابلا آیات فراوان به کار رفته است.

در یکی از همین آیات آمده است:

□
«وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (۲)

مشرق و مغرب عالم از آن خداوند است.

منظور از مشرق و مغرب در این کریمه مبارکه مشرق و مغرب نیست تا شامل سایر جهات نباشد، بلکه مراد مشرق و مغرب نسبی است و شامل دو نیم دایره افق خواهد بود.

و اساساً در پاره ای از آیات کتاب خدا مشرق و مغرب به تمامی جهات اطلاق می شود از این رو فرمود:

□
«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» (۳)

شرق و غرب زمین - سراسر روی زمین - را در اختیار جمعیتی که روزی ناتوان

ص: ۲۰۲

□
۱- ۱) همچنانکه اگر لام لله حذف شود واژه مبارک «له» و اگر لام آن نیز حذف گردد کلمه مبارکه «ه» که هو نیز خوانده می شود به دست می آید، و پر واضح است که «له» و «هو» هر دو اشاره به وجود مقدس خداوند دارند.

۲- ۲) بقره ۱۱۵.

۳- ۳) اعراف ۱۳۷.

بودند قرار می دهیم.

بر این اساس، می توان گفت تمام آنچه بر زمین است از آن اوست و بس.

و بلکه بالاتر، زیرا آنچه در آسمان هاست نیز از آن او خواهد بود، همچنانکه فرمود:

«لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱)

ملک خداوند

و از این رو باید پذیرفت که آنچه هست ملک و سرمایه اوست، و نه هیچکس دیگر؛

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۲)

پس، تنها کسی که می تواند حکم براند و فرمان دهد تنها اوست و نه هیچکس دیگر؛

«إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» (۳)

ملک ملک اوست فرمان آن او

پس هر چه نیرو و توان است محدود و موقوف به اوست.

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (۴)

و در این عالم چیزی نیست که در تحت قدرت و در کف اقتدار او نباشد.

و شیطان که امروز جهان در کف اوست، و آنچه می خواهد می کند و آنچه می خواهد می شود، کمترین سگ در این بارگاه به شمار می آید، که البته با مردمان پاک و اهل خلوص که آشنایان دربار خداوندی به شمار می آیند کاری ندارد.

همچنانکه جناب مولانا او را به سگ ترکمان تشبیه نموده و می گوید. اگر ترکمانی سگی داشته باشد که در پیش خر گاهش سر گذاشته و تسلیم باشد و نگاهبانی دهد،

ص: ۲۰۳

۱-۱ (۱) ص ۱.

۲-۲ (۲) فتح ۱۴.

۳-۳ (۳) آل عمران ۱۵۴.

۴-۴ (۴) بقره ۱۶۵.

هر چند کودکان آن خانه و خرگاه گوش و یا دمش را گرفته و می کشند و آن را بازیچه خود قرار می دهند ولی سگ هرگز با آنان کاری نداشته و نه مقاومت و ستیزه ای را از خود بروز می دهد. ترکمان را گر سگی باشد به در

اما همینکه بیگانه و ناآشنایی از آن سو عبور کند، سگ به مانند شیر نر هجوم آورده، و او را به خاک و خون می نشاند. باز اگر بیگانه ای معبر کند حمله بردی همچو شیر نر کند (۱)

بنابراین، شیطان با همه نیرو و توانی که با خود دارد خداوند او را به مانند سگی قرار داده است، تا پاسبانی بارگاه او را به عهده گیرد، تا مبادا ناآشنایان و بیگانگان در آن حرم راه یابند.

اینکه مردم مأمورند با گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» به خدا پناه آورند در حقیقت از وی می خواهند که نهیبی بر سگ خویش زده تا مبادا پارس نموده و مانع ورود ایشان به درگاه خداوندی شود، باشد که بتوانند راه به درگاهش یافته و در سایه جود و جاه وی رفع حاجات خود کنند. این اعوذ آن است کای ترک خطا

لاف زنان

براین اساس، که هر چیز از آن خداوند است پس اگر کسی دعوی مُلک و مالکیت داشته باشد بسی گزافه گو و لاف زن است. جمله ما و من به پیش او نهید ملک مکل اوست ملک او را دهید (۲)

و علی علیه السلام فرمود:

«لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ» ۲

اعطاء ملک

ولی از یاد نبریم که خداوند به پاره ای از انسانها اعطاء ملک می کند و آنها را مالک قرار می دهد، همچنانکه در کتاب خود قرآن کریم، به آن اشارت فرمود:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ» (۳)

بگو که خداوند مالک ملک است و آن را به آنکه بخواهد می بخشاید.

و علی علیه السلام فرمود:

«لَا تَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكْنَا» (۴)

ما از خود چیزی نداریم جز آنکه وی چیزی را از آن ما سازد.

از این رو اگر کسی چیزی را داراست و خود را مالک آن می داند، این مالکیت چیزی است که از خداوند به ودیعت گرفته

است، و از همین روست که او به بندگان دارا و ثروتمند خود فرمان زکات و بخشش های گونه گون می دهد، زیرا آنچه خود اوست.

ص: ۲۰۴

۱-۲) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲-۱) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۵۶.

۳-۳) آل عمران ۳۶.

۴-۴) حکمت ۴۰۴.

متاع قليل

البته، دارایی و ملک دنیا به هر اندازه که نصیب انسان شود قليل و اندک و ناچیز است.

﴿مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾ (۱)

و از سویی نیز ناپایدار و ناماندگار است. ملک را تو ملک غرب و شرق گیر
چرا که دیری نمی پاید که از دست ما رفته و در دستان دیگری قرار می گیرد.

﴿تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَدْوِلِّهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾

کاین دولت ملک می رود دست به دست

و این دست به دست شدن کافی است که آدمی را از غرور و سرورهای کاذب رهایی دهد، و هرگز بر دولت و اقبال خود دل
نبندد، و با داشتن آن ناز و عشوه نفروشد. هین به ملک نوبتی شادی مکن ای تو بسته ای نوبت آزادی مکن (۲).

ملک خدا

باری؛ تنها ملکی که عظیم و بی انتهاست، و نیز جاودانه و ماندگار ملک خداست، و بس.

پس با او پیوند زده، و همراه شوید.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) نساء ۷۷.

۲- (۳) مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۷۷.

و در این صورت است که به آنچه می خواهید دست می یابید، آنهم از راههایی که هرگز گمان نمی برید.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (۱)

تسلیم

ابراهیم در منطقه شام، که سرزمینی آباد و سرسبز از باغات فراوان بود، با همسر خود زندگی می کرد اما به ناگاه از جانب مقدس حق مأمور می شود که به اتفاق همسر و نوزاد شیرخواره خود سرزمین شام را ترک و به منطقه حجاز رهسپار شود، منطقه ای که در آن جز سنگ و کوه نیست، و حتی گیاهی نروئیده و نمی روید.

همینکه به حجاز می رسند فرشته ای فرود آمده و از ابراهیم می خواهد که همسر و کودک خود را رها کرده و راه خود را پیش گیرد.

و ابراهیم با میل و عشق تمام پذیرفته و چنین می کند.

زیرا می دانست هر کسی تسلیم حق باشد به بن بست نمی رسد و راهها پیش رویش گشوده خواهد شد، از این رو هیچگونه ترس، نگرانی و ناراحتی و اضطراب و وحشتی نداشت.

و هنگام رفتن با خدای خویش اینگونه گفت:

«إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ دُرِّيَّتِهِمْ بِوَادٍ غَيْرِ لِي زَرْعٍ» (۲)

خدای من! همسر و کودکم را در سرزمینی سکنی و جای داده ام که در آن حتی علفی سبز دیده و روئیده نمی شود.

الان هم سرزمین مکه اینگونه است و هر چه بکارند سبز نمی شود، جز آنکه خاک آن را تعویض کرده و از جای دیگری بیاورند.

و بعدها همان وادی، مکه شد و مسجدالحرام. و کعبه.

ص: ۲۰۷

۱-۱) طلاق ۳.

۲-۲) ابراهیم ۳۷.

و هر چه روزی و رزق و برکات است بر آنجا فرود آمده و می آید.

چون ابراهیم در همانجا از خداوند چنین خواست:

«وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ» (۱)

باری اگر خدا بخواهد، سرزمینی بی ثمر، همچون سفره ای مجلل می شود، که در آن انواع نعمت ها به چشم می آید.

پس با خدا گره خوردن یعنی با همه چیز گره خوردن، و به خدا نزدیک شدن یعنی به همه چیز نزدیک شدن.

البته هر چه انسان به خداوند نزدیکتر باشد باید دقت و مراقبت بیشتری در کار خویش پیش گیرد، چون خداوند او را به گونه ای دیگر می نگرد، و توقعی دیگر دارد.

حکمت

وقتی که فرزند سلیمان به دنیا آمد لمس و افلیج بود. از این رو با شگفتی پرسید. خدایا! ماجرا چیست؟!

چون او پیامبر بود و خدا را آنگونه که باید می شناخت، و می دانست که حکیم است و کار او بی حکمت و بدون علت و دلیل نخواهد بود.

جبرئیل فرود آمد و گفت. وقتی که تو با همسر خود ازدواج کردی چیزی را در ذهن خود خطور دادی، همچنانکه همسر تو نیز همان را در ذهن خود خطور داد، زیرا تو گفتی. ای کاش همسرم جوان بود و همسر تو نیز با خود گفت. ای کاش شوهرم جوانتر می نمود. حال آنکه هر یک از شما برای دیگری رزق و روزی بودید، و رازق خداوند است و او بود که شما را با یکدیگر آشنا ساخت، و کارش هرگز بی حکمت نبوده و نیست، و این راه، تو و هم همسر تو، به خوبی می دانستید، پس چرا ای کاش گفتید؟! ای کاش گفتن از هر کس دور نباشد از شما بعید است، و از شما توقع نیست زیرا که می دانید که هر چیز در جای خود است، و هیچ چیزی نیست که بی حکمت و دلیل باشد.

ص: ۲۰۸

کسی را که می خواستند به دار آویزند هر کس از راه می رسید با سنگی و یا چوبی و یا آب دهانی بر او بی حرمتی می کرد. ولی او نه آخ گفت نه آه و نه ابرو درهم کشید، جز آنکه یکی از راه رسید و سنگ ریزه ای بر او کوفت، و او چنانکه گویی؛ تمامی دردها را یکجا به او رسیده باشد به شدت فریاد کرد و از درد آن نالیدن گرفت! همه با شگفتی گفتند. سنگ ریزه کجا اینگونه درد دارد. گفت. آنچه مرا به درد آورد سنگ ریزه نبود، بلکه درد من از کسی است که سنگ ریزه را بر من کوفت حال آنکه بر بی گناهی من واقف بود، و از او هرگز اینگونه توقعی نداشتم.

و سلیمان و همسر او گریه کردند و از خداوند نیز گذشت و بخشش را طلبیدند، و خداوند پذیرفت و به دنبال آن، فرزند نیز ناعلاج ایشان بهبود یافت.

عزیزان! هر بهبودی که می خواهید از او بخواهید، زیرا که او تواناست وقتی که همگان عاجزند.

مایه شفاء

یادم هست که در تهران یکی از مردان خدا بیمار شد و دکترهای متخصص آن روز از مداوای وی ناتوان شدند، ولی چیزی نگذشت که از بیماری بهبود یافت.

خود می گفت. شبی در اوج درد و ناراحتی در بستر افتاده بودم و فاصله ای بین خود و مرگ نمی دیدم، در همین میان عقربی سیاه دیدم که از دور به سراغ من می آید ولی من نه نایی داشتم که فریاد کنم و نه پایی که فرار، و عقرب نیز پیوسته پیش تر می آمد تا آنکه خود را به من رسانید و نیش خود را فرو کرد، اما چند دقیقه ای بعد سلامت خود را یافتم.

آری او تواناست و داناست، و وقتی که بخواهد حتی عقربی را بوسیله نیش خود مایه شفاء و سلامت قرار می دهد.

او اگر بخواهد پزشکان ماهر را عاجز، و عقرب ناتوان را توانایی می بخشد.

او اگر بخواهد همه چیز را به مدد ما می فرستد، حتی جانوران گزنده و نیش دار.

دوستان من نقل می کردند روزی به انفاق به جایی رفته، در همانجا خود دست به کار شده، و نهار مفصلی را ترتیب می دهند، همینکه سفره را پهن و ظرف ها را می چینند تا آبگوشت ها را قسمت کنند کلاغی که از همان بالا عبور می کرده است فضله خود را به کجا در ظرف آبگوشتی فرو می ریزد. و همه پس می کشند.

و هیچکدام نمی خورند، ولی همینکه آمدند آبگوشت را به دور بریزند دیدند در لابلای گوشت ها عقربی از پیش افتاده و در میان غذا پخته شده است که اگر از آن غذا می خوردند بکجا همه از بین می رفتند.

آری همه چیز تحت فرمان اوست، او همه چیز را می تواند در نجات و رهایی ما گسیل کند.

فرمانروای عالم اوست و جز او که همه کاره است هیچکس کاره ای نیست، بلکه همگان هیچکاره اند. أَزَمُّهُ الْأُمُورَ رَأً بِيَدِهِ وَالْكُلُّ مُسْتَمَدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ (۱)

در این عالم تمام سررشته ها تنها و تنها به دست اوست، و همه باید از او مدد بخواهند و بس.

راستی؛ در این عالم چیست که در کف خداوند نیست.

و چیست که تحت فرمان او نباشد.

جناب مولانا در این باره سخنی خوش دارد، می گوید. در ذرات زمین و آسمان.

لختی بیندیش، که این ذرات، تمامی لشکریان و فرمانبرداران خداوند می باشند.

مگر نشنیده ای که طوفان مرگبار با لشکر عاد چه کرد؟

مگر ندیده ای که طوفان نوح چگونه مردم تبهکار را طعمه مرگ ساخت؟!

مگر داستان فرعون و رود نیل را که بالاخره نابودش ساخت، نشنیده ای؟

مگر قارون نبود که این زمین بیجان او را فرو بلعید؟

مگر تاکنون از پرندگان ابابیل که پیلان سرمست ابرهه را از پای درآوردند اطلاعی به دست نیاورده ای؟

داستان پشه ناچیز را که مغز نمرود را متلاشی ساخت، بیاد آور.

سرگذشت سه سنگ ناچیز را که داود بر دست گرفت و بر لشکریان دشمن افکند و بدینسان درخت زندگی آنان را از پهنه هستی برچید، مرور کن.

و نیز داستان نابودی دشمنان لوط را بوسیله سنگباران آسمانی و غوطه خوردن در آب سیاه بشنو. باد را دیدی که با عادتان چه کرد

مثنوی چندان شود که چل شتر گر کشد عاجز شود از بار پر (۱)

از اینها بالاتر همین دست و پای ما انسان ها که امروز بی زبان و بی شعور جلوه

ص: ۲۱۱

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۸۴ تا ۷۹۰.

می کنند، فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید، همچون ماموری از مأموران خداوند صادقانه از آنچه کرده اند گزارش می دهند.
دست بر کافر گواهی می دهد لشکر حق می شود سر می نهد (۱)

و آنگاه جناب مولانا چون همیشه نهیب می زند و می گوید.

ای انسان! که کارهای دستی و فکری تو همه و همه در راه ضد حق صورت می گیرد:

«در میان لشکر اوایی بترس». چرا که تمام اجزای وجودی تو در باطن لشکریان موافق با مشیت و خواست حق بوده، اگر چه امروز از روی نفاق مطیع و تسلیم اراده تو می نمایند. گر بگوید چشم را کاو را فشار

ص: ۲۱۲

هیچنانکه کار خاک رشد دادن است، و این باغبان است که باید هر دانه و یا هر نهال را به آن نسپارد، خداوند نیز رب العالمین است و در دستگاه وی همه چیز امکان رشد را خواهد داشت، پس بر آدمیان است که بر اعمال خویش که همچون دانه ها و نهال ها می مانند مواظبت نموده، و به ارتکاب هر عمل مبادرت نورزند.

یک خاک خوب و مرغوب، دستِ رد به سینه هیچ دانه ای نمی زند، بلکه دانه هر چه باشد، خواه گل و خواه خار، آن را پذیرفته و سبز می نماید.

و از آنجا که خاک دارای چنین خصیصه و خاصیتی است بر کشاورزان است که دانه ها را مراقبت کنند، و جز دانه های مناسب و سودمند را به خاک ندهند، وگرنه خسارت برده و زیان می کنند.

آفریده خداوند

بطور مسلم این خصیصه خاک، که آغوش را برای هر دانه ای می گشاید، از خاک نبوده بلکه خداوند در آن به ودیعت نهاده است، زیرا چیزی نیست که در عالم پدید آید جز آنکه آفریدگار آن خداوند باشد.

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (۱)

ص: ۲۱۵

از این رو، این خصیصه خاک نیز خداداد است و از آفریده های اوست، و البته آنچه او می آفریند زیباست!

«أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (۱)

پس، این خصیصه نیز که یکی از آفریده های اوست زیبا خواهد بود.

و از آنجا که آنچه هست آفریده اوست، و آنچه آفریده اوست زیباست، می توان گفت، زیبایی ها همه از خداوند است.

و اساساً او کانون و چشمه زیبایی است، و هر زیبایی که هست از آنجاست و در آنجاست، و بلکه آنچه ما می بینیم جز سایه ای بیش نیست، درست مثل ماه که در آسمان است اما سایه آن در جوی آب، و یا کبوتری که در دل آسمان به پرواز است اما سایه آن بر زمین باشد.

عنایت حق

براین اساس، اصل و مبدأ این خصیصه زیبای خاک، که دانه ها را بی هیچ استثناء و تبعیض به یک چشم دیده و میان آنها تفاوت و فرق و امتیازی قابل نیست در وجود مبارک خداوند است، و اوست که نخست خود برخوردار بود و آنگاه خاک را نیز از سر عنایت و لطف برخوردار ساخت.

پس می توان گفت که او آغوش رحمت را گشاده و همگان را می خواهد. از این رو در قرآن مکرر با تعبیری همچون یا ایها الناس؛ ای مردم، همگان را مورد خطاب قرار می دهد و از ایشان می خواهد که رو به سوی او کنند. باز آ باز آ هر آنچه هستی باز

باری، هر کس که به سوی خداوند باز آید محروم نخواهد بود.

و از این بالا-تر اینکه نه تنها هر کس بلکه هر چیز نیز که در دستگاه خداوند جای گیرد محروم نبوده بلکه تحت ربوبیت او در آمده و رشد می نماید.

بنابراین، نه تنها خوبان و بدان در این دربار بی بهره نیستند، بلکه هر خوبی و بدی نیز که در این عالم، که در گاه و دستگاه خداوندی است، پدید می آید بهره از رشد برده و اوج می گیرد.

بهشت، دوزخ

از این رو، می توان گفت، هیچ خوبی و بدی نیست که تحقق یافته و پیوسته رشد نکند، و همین پیوستگی در رشد است که خوبی را در نهایت به بهشت و بدی را به حجیم و دوزخ بدل می سازد.

دانه های سودآور

و از آنجا که کار خداوند رشد دادن است زیرا که رب العالمین می باشد، و از آنجا که رشد تنها ویژه خوبی ها نیست بلکه

بدی ها نیز رشد می یابند، توصیه مکرر خداوند بر تقواست، و همواره از عباد و بندگان خود می خواهد که تقوا را پیشه کنند، و از دانه های نامرغوب و نامفید گناه پرهیز کنند و تنها دانه هایی بکارند که سودآور باشد.

امر و نهی

در حقیقت می توان گفت که تمامی امر و نهی های کتاب خدا امر و نهی هایی در باب کاشتن است، یعنی به کاشتن دانه هایی امر، و از کاشتن دانه هایی نهی می کند مثلاً صدق به منزله دانه ای است که انسان را به کاشتن آن ترغیب و امر می نماید ولی کذب دانه ای است که نسبت به کاشت آن پرهیز می دهد. زیرا که کذب و آنچه همانند آن است بدی است، و بدی نیز در این دستگاه قابل رشد است و روز به روز افزون و افزونتر می شود، و مایه بُعد و دوری از خداوند خواهد بود، و دوری از خداوند در حقیقت دوری از نور و روشنایی است، زیرا که خداوند نور است و

ص: ۲۱۶

طبیعی است که دوری از نور حاصلی جز نزدیک شدن به ظلمت و تاریکی نخواهد داشت.

پس، باید پذیرفت. هر بدی گامی در ظلمت فرو رفتن است، و به دیگر سخن نوعی از ظلمت را پدید می آورد.

و وقتی که بدی ها افزون و انبوه شوند تو گویی؛ لایه هایی از ظلمت بر روی هم قرار گرفته و تاریکی بر تاریکی می نشیند، و در چنین صورتی است که هیچگونه رشد و تعالی برای انسان متصور نمی باشد.

زیرا انسان از خاک است و همچون خاک می باشد، و خاک اگر در ظلمت و تاریکی مدام باشد و نوری از آسمان بر آن نتابد کویر خواهد شد و امکان هیچگونه رویشی نخواهد داشت.

انسان نیز اگر در تاریکی و ظلمت و معاصی و گناهان فرو رود، و نور خداوند بر او نتابد هیچگونه خیر و خوبی از وجود او سر نخواهد زد، و کویری خواهد بود پر خار و خس.

بر همین اساس، خداوند نخستین کاری که با بندگان شایسته خود انجام می دهد این است که آنان را از زیر آواز ظلمت ها و تاریکی های گناه بیرون کشیده و در زیر تابش نور پاک خود قرار دهد:

□
«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (۱)

و در این صورت است که انواع خیرات و خوبی ها از وجود آنان سر زده و پدیدار می شود، باری، تا نور خدا در میان نباشد هیچ خیری از انسان متصور نیست، بلکه چیزی جز محرومیت، که عین شر و بدی است، نصیب او نخواهد شد.

از این رو، باید پذیرفت که آنچه خوبی است و از انسان سر می زند از

ص: ۲۱۸

خداوند است و نیز آنچه بدی است و از انسان دیده می شود از خود اوست.

درست مثل توده ابرها، در دل افق، هنگام غروب آفتاب، که سرخ و روشن جلوه می کنند، ولی اندکی پس از آن که خورشید ناپدید می شود تیره و تار می نمایند. و این خود گواه آنست که نور و روشنایی ابرها نه از خود که از خورشید است ولی تیرگی و سیاهی آنها از خود آنهاست و نه از خورشید.

همچنانکه زمین وقتی که روز است و روشن، روشن و روز بودن آن از خورشید بوده و وقتی که شب است و تاریک، تاریکی آن از خود است و نه خورشید، زیرا به خورشید پشت کرده و در نتیجه تار و تاریک شده است. هر کجا سایه ست و شب یا سایه گه از زمین باشد نه از افلاک و مه (۱)

به هر حال انسان همانند آهنی است که از آتش سرخ شده باشد، که البته آن سرخی و روشنی نه از ذات آهن است بلکه از آتش وام دارد، همچنانکه با دوری از آتش، سرخی آن رفته، و تاریک و سیاه می شود.

و اینها همه مثل هایی است که حقیقت انسان را به خوبی می نمایند، چرا که انسان نیز آنچه از خوبی و معرفت دارد از خداوند است، و آنچه از بدی است منسوب و منتسب به خود اوست، همچنانکه خداوند خود فرمود:

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ (۲)

با این حساب، کسی نمی تواند خوبی ها را به نام خود تمام کند، همچنانکه به قول مولانا وقتی نور از روزنه خانه می تابد بی تردید می گویی. این نور از خاک و گل و سنگ نیست، بلکه مستند به خورشید فروزان است. و اگر در و دیوار زبان به سخن بگشایند و بگویند. این نور از خود ماست، خورشید نیز دهان گشوده و به

ص: ۲۱۹

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۵۷.

۲- ۲) نساء ۷۹.

آنان خنده زنان خواهد گفت. اگر این نور از شماست چرا هنگام غروب و ناپدید شدن من تیره و تاریک می شوید؟ هر در و دیوار گوید روشنم

همچنانکه اگر سبزه ها به خود ببالند و بگویند. طراوت و شادابی ما از خود ماست، تابستان به آنان می گوید. اگر چنین است، پس از آنکه من گذشتم و فصل من تمام شد، یکبار دیگر در خویشتن بنگرید. سبزه ها گویند ما سبز از خودیم

همچنانکه بدن نیز اگر از جمال و عظمت خود بگوید، و همه را از آن خود بداند، روح در خطاب به آن خواهد گفت. ای مزبله کثیف کمی صبر کن تا من از تو دور شده و به پرواز آیم، و آنگاه خواهی دید به چه روز سیاهی خواهی نشست، به گونه ای که آنان که بر تو عشق می ورزند، تو را کشان کشان سوی خاک سیاه خواهند برد، و در گوری تاریک همدم مور و مار و حشرات موزی دیگر خواهند کرد و خواهی دید که از حدقه چشمان مست و زیباتر از نرگس تو موران، سیاحتگران، عبور کرده و از سوراخ های گوش و بینی سر بر می آورند. و در یک سخن اندام زیبایت میدان تاخت و تاز حشرات ریز اندام می شود. و تو را خواهند

گفت که بخواب ای نازنین، ای که اندامت هزاران انسان را سرمست خود می ساخت، اکنون بگذار تا همان اندام چند صباحی نیز به صورت مدفوع حشرات در آید.

پس، کجاست آن سخنان نغز که از زبان تو بیرون می آمد؟

و کجاست آن شعاع لطیف که بوسیله آن مناظر زیبا را تماشا می کردی؟

و کجاست آن گونه های نازنینت که در برابر نوازش برگ گل تأثر شدیدی نشان می داد؟

و به قول ابوالعلاء معری: کم صائن عن قُبَلِهِ خَدَّه

در میان به خاک خفتگان، فراوانی از زیبارویان خفته اند که در عهد حیات گونه خود را از بوسه کنار می گرفتند، اما اکنون نظاره کن و ببین که چگونه خاک سیاه زمین بر آنان سلطه یافته است.

باری، آن گردن های ظریف که از سنگینی گلوبند شکایت می کردند، اکنون سنگینی خاک را بر گردن خود هموار کرده اند.

به هر حال، اعضای زیبای آدمی با آنهمه فعالیت های زیباتر خود ناشی از تابش پرتو روح بوده است، چنانکه جوشش آب به جهت آتشی است که با آن در تماس است.

و اگر تماس روح با بدن منقطع شود، بی گمان، همان رخ می دهد که گفتیم. تن همی نازد به خوبی و جمال روح پنهان کرده
فر و پر و بال

محصول رفتار

بنابراین، براساس این آیه و نیز آیات دیگر از کتاب حق آنچه از بدی به انسان می رسد محصول کار خود اوست، و بدی نیز چیزی جز ظلمت و تاریکی نیست که خود مایه حرمان و محرومیت های بسیار نیز هست.

از این رو خداوند به آدم و حواء چنین فرمود:

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (۱)

یعنی اگر خلاف آنچه می گویم انجام دهید تاریک می شوید، و سیاهی بر شما سایه می افکند. ولی آنان آن خلاف را مرتکب شدند، و همان ظلمت و تاریکی نیز بر آنان افتاد، از این رو محروم شده و از بهشت دور شدند. و با این کار لیاقت حضور در بهشت را از دست دادند زیرا که آنجا عالم نور است، و تنها نور می تواند با نور باشد و نه ظلمت. و لذا در این عالم ظلمانی فرود آمدند، چرا که ظلمت

ص: ۲۲۲

جاذب ظلمت است. خوب خوبی را کند جذب این بدان

قسم باطل باطلان را می کشند

و اگر آسیه همسر فرعون در قیامت با فرعون نیست بر همین اساس است زیرا که فرعون ظلمت و سیاهی است ولی آسیه از جنس نور و روشنایی است، از این رو از خداوند عاجزانه می خواست که او را از فرعون رهایی بخشد.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (۱) آسیه پیش از آنکه گام به عرصه نور نهد ظلمانی بود، همچنانکه فرعون در ظلمت فرو بود، و در آن حال هر یک عاشق و شیدای دیگری می نمود، و هیچگاه هیچکدام دوری و فاصله از یکدیگر را بر نمی یافتند، تا آنکه دعوت نورانی موسی به میان آمد، و آسیه گروید ولی فرعون سرباز زد، و بدینسان آسیه نور شد و فرعون همچنان در ظلمت خویش غوطه ور بود، و همین موجب شد که هر کدام در چشم دیگری منفی و منفور باشد، و این، خصیصه نور و ظلمت است و نیز خاصیت نور است که شاه راه پست و قصر را ویرانه جلوه می دهد. از این رو از خداوند می خواهد که برای وی خانه ای در بهشت برپا سازد، و او را به سوی خود بطلبد،

ص: ۲۲۳

۱-۱) تحریم ۱۱/.

زیرا که نور طالب و عاشق نور است.

شما جوانان عزیز اگر می بینید نسبت به دختران هرزه و هر جایی و نامحرم نفرت و انزجار دارید از آنروست که هنوز به ظلمت مبتلا نشده اید در نتیجه ظلمت برای شما هیچگونه کشش و جاذبه ای ندارد.

و شما دختران عفیف و با عفاف نیز اگر به دنبال به نور افکندن جوانان نیستید از آنروست که در نور به سر می برید و جز نور چیزی برای شما جاذب و جذاب نیست.

وقتی که آدم و حواء در این عالم ظلمانی فرود آمدند بر خاک عرفات نشستند، و ناآرام و بی قرار به زاری و التجاء پرداختند، که:

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» (۱)

خدایا، ما خود بر خود ستم کرده ایم.

ما خود، خود را تاریک کرده ایم.

نگفتند. خدایا تو ما را تاریک نمودی، چون می دانستند و باور داشتند که او زیبایی و جمال و نور مطلق است.

راستی که آدم و حواء چقدر ادب کردند و چقدر با ادب با خداوند سخن گفتند.

در راه خدا جمله ادب باید بود (۲)

ای مردم، ای بچه های آدم! این ادب را از پدر و مادر نخست خود فرا گیرید، که ادب زیباترین ارث است.

«لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ»

یکی از بچه ها و فرزندان که از این پدر و مادر ادب را به ارث برد جناب حر بن یزید ریاحی است.

او یک لحظه به خود آمد و با خود گفت وقتی که بهشت هست چرا جهنم؟

ص: ۲۲۴

۱-۱) اعراف ۲۳.

۲-۲) نقشبند دهلوی.

از این رو پا را برهنه کرد و سر را فرو افکند و با دنیایی از ادب به سوی خیمای حرم ابی عبدالله الحسین علیه السلام به راه افتاد، باشد که رهایی یابد. ای ساقی باده روحانی

و هر چه حر پیشتر می رفت حالت خَشیت و خشوع او بیشتر می شد.

خدا به موسی فرمود. هر گاه به سوی من می آیی با دلی از خشوع بیا!

«هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ»

و نیز بدنی افتاده و فروتن و منکسر.

«وَمِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ»

یعنی درست مثل کسی بیا که با خود احساس ورشکستگی دارد، به گونه ای که هر کس از حال او جو یا می شود گوید. هر چه داشتم رفت. و چیزی نمانده است.

و فرمود. موسی! با چشمان اشکبار بیا!

و حر با چنین حالی به سوی حرم ابی عبدالله[□] راه یافت، تا اینکه خود را به امام رسانید، و تنها یک جمله گفت:

«هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ»

می توانم بازگردم.

حضرت فرمود.

«ارْزُقْ رَأْسَكَ»

حر! سر خود را بالا بگیر.

یعنی الان وقتی تماشا است چون وارد عالم نور شده ای، و در عالم نور همه چیز قابل دیدن و مشاهده است.

و حر همینکه سر را بالا گرفت دید حضرت آغوش خود را گشوده است. تا مرا با نقش رویش آشنایی اوفتاد هر چه می بینم، به چشم نقش دیوار آمدست (۱)

و از آن پس یزید را ندید، چون حسین را دید. و حسین مظهر بسم الله الرحمن الرحیم است. نشنیده ای قدیمی ها می گفتند. بسم الله بگو تا شیطان و جن ها از تو دور شوند.

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند (۲)

حسین بن علی علیه السلام نیز مثل بسم الله نور است، و هر کجا نور باشد ظلمت نیست.

ص: ۲۲۶

۱-۱ سعدی.

۲-۲ حافظ.

پاره ای انسان ها از رحمت و عاطفه تهی و عاری بوده، و پاره ای نیز از آن سرشار می باشند.

رحمت انسان ها هر چه افزون باشد باز اندک است زیرا خود محدود بوده و طبیعتاً رحمت ایشان نیز محدود خواهد بود.

و خداوند بی انتهاست از این رو رحمتش نیز بی انتهاست.

پاره ای انسان ها از رحم، رحمت و ترحم دورند، یعنی اگر در وجود ایشان غوطه ور شوی حتی ذره ای عاطفه، عطف، و انعطاف را نمی یابی و به تعبیر قرآن کریم این طایفه درست به یک تخته سنگ می مانند، و بلکه سخت تر از آن.

«كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (۱)

و پاره ای نیز سرشار از عشق، مهر، و محبت و مودت می باشند، اما محبت و سوز ایشان به هر اندازه که افزون باشد باز اندک و ناچیز است، چرا که اساساً ظرف وجود آدمی محدود می باشد، ولی این محدودیت در باب خداوند هیچ معنا و مفهومی نخواهد داشت. زیرا که ذات بی مانند او بی کرانه و بی انتهاست از این رو، رحمت او نیز بی انتها خواهد بود. و در یک سخن به تعبیر آیات کتاب خدا «رحمن» است.

ص: ۲۲۹

رحمن یعنی کسی که رحمت او انبوه و فراوان و بسیار است. و به صورت ها و گونه های مختلف جلوه می نماید.

رزق

یکی از جلوه های رحمانیت حضرت حق همان موهبتی است که به صورت رزق و روزی در اختیار موجودات، اعم از مرغان صحرا، کبوتران هوا، حیوانات، نباتات و انسان ها، چه با ایمان و چه کافر، قرار می گیرد. ادیم زمین سفره عام اوست براین خوان یغما چه دشمن چه دوست (۱)

و به سوگند نیز یاد شده است که تا موجود زنده ای آخرین لقمه مقدّر شده خویش را صرف و تناول نکند خداوند جانش را نخواهد گرفت.

رحمت مدام

البته، رحمت خداوند نه تنها افزون و بسیار است بلکه دوام و استمرار و پیوستگی نیز داشته، و هرگز منقطع نخواهد شد. از این رو تنها خداوند است که می توان او را رحیم نامید، زیرا رحیم یعنی کسی که رحمت او مدام و مستمر و همیشگی است.

رحمت رحیمیه

نکته ای که در اینجا قابل اهتمام و توجه است اینکه رحمت رحیمیه حق که رحمتی مدام و همیشگی و جاودانه است نصیب همگان نمی شود، و همگان نیز لایق و سزاوار آن نمی باشند.

نیکوکاری

اینکه سزاوار این رحمت کیست و چه کسانی می توانند باشند از قرآن کریم بشنوید.

ص: ۲۳۰

«لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»

پس از اینکه من با فرستادن پیامبران و امامان زمینه های صلاح و سعادت شما را فراهم نمودم، هرگز به فساد برنخیزید.

«وَأَذَعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا»

همه چیز، و همیشه، از من بخواهید، و در من طمع کنید.

طمع به خداوند طمعی ممدوح و ستوده است.

هر چه می توانید به خدا طمع کنید، زیرا خزائن او پایان ناپذیر است، و به میزان و تناسب طمع شما به شما لطف و عنایت خواهد نمود.

□
«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (۱)

من رحمت خود را نثار نیکوکاران خواهم نمود.

یعنی رحمت من با نیکوکاری جمع می شود، و بس. پس هر چه نیکوکارتر باشید به رحمت من نزدیکتر خواهید بود. چون می گذرد عمر کم آزاری به

سرشار از رحمت

در جایی دیگر از کتاب خدا آیه ای دیگر آمده است که به خوبی نشان می دهد که چه کسانی لیاقت و سزاواری رحمت حق را برخوردارند:

□
«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ»

کسانی که مرا باور کرده اند.

«وَأَعْتَصَمُوا بِهِ»

و به من وابسته و دلبسته اند.

ص: ۲۳۱

«فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ» (۱)

من ایشان را در دریای رحمت خود فرو برده، و سراپا از رحمت خود سرشار می سازم.

اطاعت و اجابت

و در جایی دیگر آمده است.

«وَاطِئُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

خدا و پیامبر را اطاعت و اجابت و پیروی کنید، تا مشمول رحمت بیکران حق قرار گیرید. جز خدا را بندگی حیف است حیف و البته بندگی و پیروی و اطاعت از خداوند آداب خاص خود را دارد، که سرآمد و شرط نخست آن از خود گذشتن و در بند خویشتن نبودن است. پس نه هر کس بنده باشد ای پسر

ص: ۲۳۲

گر ببرد خواجه او پا و دست

پیروی از کتاب

و نیز در جایی دیگر از آیات کتاب مجید چنین آمده است که. کسانی مشمول رحمت جاودانه حق خواهند بود که به پیروی آن کتاب آسمانی رو آورند:

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)

این کتاب آسمانی که بر شما زمینیان فرو فرستادیم منشأ برکاتی فراوان خواهد بود، پس آن را دنبال کنید و از آنچه خلاف آنست پرهیز نموده و دوری جوید، باشد که مشمول رحمت حق باشید.

زمینه های رحمت

و در سوره مبارکه نور فرموده است:

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۲)

نماز را به پا دارید، و بخل نورزیده و خرج کنید، و پیرو پیامبر باشید، امید است که رحمت حق شما را دریابد.

استغفار

و در پاره ای از آیات کتاب مبارک نیز استغفار را زمینه رحمت می داند:

«لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۳)

ص: ۲۳۳

۱- ۲) انعام ۱۵۵.

۲- ۳) نور ۵۶.

۳- ۴) نمل ۴۶.

آیا استغفار و توبه نمی کنید تا رحمت خداوند بر شما سرازیر شود.

امام باقر علیه السلام فرمود. اگر می خواهید مشمول رحمت حق باشید توبه نیکو انجام دهید، و به دنبال چنین توبه خالصانه ای است که می توانید آنچه می خواهید از خداوند طلب و تمنا کنید.

و فرمود اگر رحمت او را می طلبید، پس در دل تاریک شب دست به دامان او شوید و به نجوا و مناجات با او پردازید.

شرط رحمت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود. اگر دوست دارید رحمت خداوند بر شما فرود آید، بر دیگران رحمت آورید، هر چند از جانب ایشان بر شما ستمی رفته باشد.

و آنگاه خداوند را مخاطب خویش سازید که من با همه ضعف و ناتوانی که دارم از ستمکار خویش درگذشتم، حال تو نیز خطاهای مرا نادیده گیر، و از من بگذر!

و فرمود.

«رَحْمَةُ الضُّعْفَاءِ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ»

بر پا برهنگان، و آستین پاره ها، و مردم ناتوان و ضعیف، رحمت آورید، تا خداوند نیز با رحمت خویش شما را نوازش کند.

باری، گره از کار مردم بگشایید تا خداوند گره از کار شما بگشاید.

امام صادق علیه السلام فرمود. در قیامت کارنامه بنده ای را می گشایند، ولی چیزی که مایه آمرزش و بخشایش او باشد نمی یابند! و در همان حال از سوی خداوند خطاب می رسد که بنده من! آیا خود چیزی را به یاد نمی آوری که همان را بهانه ساخته و تو را بیمارزم؟!

البته خداوند بر همه چیز آگاه و گواه است، اما دوست دارد که با بنده خویش، هر چند گناهکار، سخن گوید.

با دنیایی از شرمندگی و ندامت و پریشانی می گوید. هیچ!

خطاب می رسد. نامت چیست؟ آیا با نام یکی از دوستان من شبیه نیست؟!

با حسرت و اندوه بسیار می گوید. نام من هیچ شباهتی با نام عاشقان تو ندارد، چون نامی که پدر و مادر بر من نهاده اند با هیچیک از نام های پاک و آسمانی دوستان تو نمی خوانند.

خطاب می رسد. در تمام طول عمر برای یکبار اتفاق نیفتاد که بر یکی از دوستان من سلام گویی؟!

می گوید. اتفاق نیفتاد!

ولی در همین میان چیزی به خاطر می آورد و می گوید. خدایا! روزی ظرفی آب داشتم و بنده ای از بندگان تو قصد نماز داشت، من ظرف آب را به او دادم و او نیز وضو ساخت و به نماز ایستاد.

و خداوند با شنیدن این سخن فرمان می دهد که پرونده اش را بسته، و از لغزش های فراوان او درگذرند.

عزیز من! اگر می خواهی رحمت حق نصیب تو باشد، کاری کن، و برای یکبار هم که شده گذشتی، باز کردن گرهی، توبه ای انابه ای، از خود نشان بده.

رحم بر خود

کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت. بسیار دوست دارم که رحمت خداوند شامل حالم باشد، چه کنم؟

فرمود:

□
«ارْحَمْ نَفْسَكَ وَارْحَمْ خَلْقَ اللَّهِ»

هم به خود رحم کن، هم به خلق خداوند.

باری، کسی که نه بر خود رحم کند و نه بر خلق خداوند هرگز نمی تواند مشمول رحمت حق باشد.

ص: ۲۳۵

حال کمی از رحمت و نوازش حق بگوییم.

در روایت چنین آمده است، که حق جَلّ و علا فرمود:

«عَادَهُ الْمَدْيُونُ أَنَّهُ إِذَا رَأَى صَاحِبَ الدِّينِ مِنَ الْبُعْدِ فَإِنَّهُ يَفِرُّ مِنْهُ»

بندگان من! عادت بدهکاران این است که وقتی طلبکاران خود را از دور می بیند از ترس می گریزند، چون با خود می گویند. شاید ما را رسوا کنند، شاید حکم جلب داشته و ما را تحویل دهند و یا... ولی من که طلبکار شمایم و شما نیز به دلیل معصیت های بسیار بدهکاران من هستید، و بدهکاری شما نیز آمرزش طلبی و توبه، و گریه، و اندوه و زاری است، ولی با این حال مبادا از من بگریزید:

«لَا تَفِرُّوا مِنِّي»

چون من هیچ قصد این را ندارم که خطاهای شما را فاش و آشکارا سازم، و یا شما را رسوا نمایم.

«فَأَنَا الَّذِي أَقْضِي دُيُونَكُمْ»

من کسی هستم که خود می خواهم بدهکاری های شما را پرداخت کنم.

«وَأَغْفِرُ ذُنُوبَكُمْ»

و می خواهم تمامی لغزش های شما را نادیده گرفته، و جملگی ببامرزم.

و آنگاه می فرماید. تمامی ثروتمندان و پادشاهان عالم درهای خود را بر فقیران می بندند و بر اغنیاء و دارایان می گشایند، ولی کار من به عکس آنان است، زیر که بر فقیران می گشایم و بر آنان که خود را دارا و بی نیاز می انگارند درهای رحمت خویش را بسته می دارم.

«يَعْلِقُونَ أَبْوَابَهُمْ عَنِ الْفُقَرَاءِ دُونَ الْأَغْنِيَاءِ، وَأَنَا أَفْعَلُ صِدًّا ذَلِكُ»

امیدوار

در روایتی دیگر از پیامبر با کرامت اسلام آمده است که خداوند در روز قیامت به گناهکاران اتم نگاهی نموده، و می پرسد:

«هَلْ أَحْبَبْتُمْ لِقَائِي»

آیا شما دیدار مرا دوست می دارید ؟

«فَيَقُولُونَ نَعَمْ يَا رَبِّ»

می گویند. پروردگارا ! همگی، دوست داریم، ولی خود به دست خویش از دربار رحمت تو دور شده ایم.

«فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى وَلِمَ»

خداوند می پرسد با اینهمه آلودگی و تیرگی چگونه دوستدار دیدار من هستید ؟ !

و آنها می گویند. ما به گذشت تو امید بسته ایم.

خطاب می رسد. حال که به رحمت من امیدوار هستید من نیز رحمت خویش را بر شما واجب نمودم.

ص: ۲۳۷

اشارت

حرف ها را باید شنید.

و حرف های خداوند بسی شنیدنی است، و تمامی آنها در قرآن کریم گرد آمده است.

و قرآن جز دعوت به سوی خداوند رحمن و رحیم نیست.

و آنکه این دعوت را اجابت نماید بها و حرمت و ارزشی والا و ویژه می یابد.

حکایت

۱- حکایت آن مرد دارا که به جامه اش می بالید و به هیچ نمی ارزید اگر عریان می شد.

ص: ۲۳۹

باغبانی به وقت صبح، از کنار گل های باغ می گذشت، بنفشه را با آنکه دو روزی بیش از شکفتن آن نمی گذشت، دید که افسرده و پژمرده است، با شگفتی پرسید. می بینم که چه زود از چمن این باغ دلگیر و آزرده شده، و روی درهم کشیده ای! چرا؟ جواب داد که «ما زود رفتنی بودیم

غم شکستگی ام نیست، زانکه دایه دهر به روز طفلی ام از روزگار پیری گفت

به جرم یک دو صباحی نشستن اندر باغ

اساساً، شنفتن و یا به دیگر سخن شنیدن، از سفارشات و توصیه های اکید کتاب خداست.

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ» (۱)

خوشا بر احوال کسانی که حرف ها را می شنوند.

و البته، حرف های شنیدنی را باید از زبان باغبان عالم شنید.

و باغبان عالم حرف های شنیدنی خود را در کتاب خود با نام قرآن کریم گرد آورده است، تا انسان هایی که همچون بنفشه عمری کوتاه و ناپیدار دارند آویزه گوش خویش سازند، باشد که در پی پژمردگی و مردگی در این عالم، و قرن ها و قرن ها در دل خاک خفتن، به سود و سعادت جاودانه آخرت، دست یابند.

خواندنی

حرف های خداوند عموماً شنیدنی است، و نیز خواندنی، و از همین رو کتاب خود را به قرآن نام نهاد، و قرآن یعنی؛ خواندنی. و فرمود. تا آنجا که می توانید بخوانید.

«فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ» (۲)

دعوت خداوند

و ما هر چه قرآن می خوانیم جز دعوت چیزی نمی فهمیم، دعوتی که خداوند نسبت به انسان ها داشته، و پیوسته ایشان را به خود می خواند.

ص: ۲۴۲

۱-۲) زممر ۱۸.

۲-۳) مزمل ۲۰.

و از آنجا که او رحمن است و رحیم، در حقیقت همگان را به رحمت بی حد و نیز رحمت پیوسته خویش می خواند رحمتی که در خیر آمده است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده، و نه بر خیال کسی خطور کرده است.

«اعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ؛

وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»

محبوب ترین

و اگر خداوند چنین رحمت و عنایتی را جهت بندگان پاک و صالح خود در نظر دارد از آنروست که ایشان، به شرط ایمان و کرداش شایسته، پاک ترین و محبوب ترین موجودات آفرینش به شمار می آیند، همچنانکه خود به همین حقیقت در کتاب آسمانی قرآن کریم اشارت فرمود.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱)

آنانکه ایمان آورده، و کرداد صالح را پیشه کرده اند از تمامی جنندگان هستی برتر و بالاترند.

احترام

پیامبر ۹ فرمود. اگر یکی از این مردم با ایمان و صالح در قیامت وارد شود، حال آنکه ما پیامبران تمامی نشسته باشیم، به احترام ایشان، تمام قامت، از جا برمی خیزیم.

و این نشان از این دارد که اجابت فرمان خداوند تا کجا به انسان ارزش، قداست و حرمت می بخشد.

بهار اعتبار

و البته، به خود خداوند سوگند، در این دنیا جز اجابت فرمان وی، چیزی نیست که دارای ارج و حرمت باشد، و جز اطاعت و پیروی از وی هیچ چیز به

ص: ۲۴۳

انسان بهاء و اعتبار نمی بخشد.

ثروتمندی، در حالی که فخر می فروخت از کنار غلامی عبور می کرد.

غلام که دلی آگاه داشت با دیدن مرد ثروتمند مغرور ایستاد، و او را صدا کرد، و گفت. به چه می نازی؟ می دانم لباس با ارزش است، پس لباس باید بر من فخر بفروشد نه تو. تو چرا بر من فخر می فروشی؟!

عزیز من! نه لباس، نه مرکب، نه خانه، هیچکدام نمی تواند برای تو مزیت و امتیازی داشته باشد، و همه اینها اگر با ارزشند، ارزش آنها مربوط به خود آنهاست، و تو تنها یک خزانه داری که آنها را نگهداری می کنی، البته به نشان پاداش یک راحتی و رفاه مختصر نیز به تو می رسانند.

بنابراین، پول، اعتبار، مسکن، وسیله، قیافه هیچکدام مایه ارزش برای انسان نخواهند بود.

باری؛ ارزش انسان تنها به جان اوست به شرط آنکه با خدا گرفته خورده و پیوند یابد، و جز پیروی از او هیچ چیز دیگر را شیوه کار خود قرار ندهد. تن آدمی شریف است به جان آدمیت

جاودانه

اساساً، جان آدمی با گره خوردن به خداوند، جاودانه و پر بها و بی آسیب می شود، و تو گویی آدمی از رهگذر پیوند با وی از حالت فلز بی بها بودن بیرون شده، و به طلایی ناب بدل می شود، که دیگر نه در آتش شهوت می سوزد و نه در لهیب سوزان حق.

ص: ۲۴۴

فلزی بی بها

اما جانی که اتصال با خداوند نداشته، و از بت های بیرون و درون نبریده باشد فلزی بی بهاست، که پیوسته کاسته، و به تحلیل می رود.

زنگار گناه

آنچه موجبات کاستی و به تحلیل رفتن چنین جانی را فراهم می سازد زنگار گناه و معصیت است، معصیت هایی که شیطان، گناه، به صورت ربا جلوه داده، و رزق و روزی مقرر خداوند را با آن آلوده ساخته و به خورد انسان می دهد. و گاه نیز با رشوه، و گاه با دزدی و خیانت، و گاه نیز معصیت های سنگین دیگر. و در این صورت انسان را به درختی بی ریشه بدل می سازد که هیچ قرار و آرام ندارد، و پیوسته در خطر آسیب است.

خداوند، شیطان

براین اساس، می توان گفت. جان انسان یا به خدا پیوند می خورد و یا به شیطان.

و به دیگر سخن می توان گفت. در این عالم، دو کس، پیوسته، جان آدمی را به سوی خویش می خوانند، یکی خداوند و دیگری شیطان، و این دیگر به درک و دریافت خود آدمی باز می گردد که کدام دعوت را قبول و کدام را نپذیرد.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱) از جهان دو بانگ می آید به ضد

ص: ۲۴۵

بنابراین، مسلّم و روشن است که در این عالم دو بانگ طنین انداز است، یکی بانگ پاکان که همان اولیاء و انبیاء الهی بوده، و دیگری نیز بانگ ناپاکان که شیاطین و اشقیاء باشند.

گوش عقل

بانگ پاکان جز با گوش عقل نمی توان شنید، همچنانکه صدای ناپاکان را جز با گوش نفس نمی شنوند. حال تا آدمی کدامیک از این دو گوش را فربه و آماده ساخته باشد.

همرنگی

شیاطین می کوشند که با دعوت خود انسان را هم تراز خود ساخته، و به هر گونه پلیدی و آلودگی، آلوده سازند.

و خدا و انبیا و پاکان نیز انسان را به رفعت و پاکی و بلندی و مقام شامخ، و انسانیت و لقاء حق دعوت می کنند.

آنها می کوشند که انسان به مرتبت و منزلتی دست یابد که حتی فرشتگان از ارزیابی مقام ایشان در بمانند.

و می خواهند که انسان به مقام و موقعیتی نیل یابد که در تمامی زمینه های زندگی قدس و قداست یافته، و در یک سخن، در تمام مراحل زندگی همرنگ خود آن بزرگواران باشد.

آتش، آموزش

اینکه شیاطین انسان را حقیقتاً به چه می خوانند، و خداوند انسان را به چه چیز رهنمون است، در یک آیه کوتاه چنین تصویر می شود.

«اولئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

شیاطین انسان را به آتش می خوانند.

بنابراین، کبر، ریا، ربا، زنا، دروغ، افتراء و تمام خصال ناصواب و ناشایست دیگر، از نگاه کتاب خدا، که به ظاهر و باطن عالم آگاه و گواه است، چیزی جز آتش نیستند.

زیرا شیاطین انسان را به سوی همین صفات و نظائر آنها می خوانند.

□
«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْمَغْفِرَةِ وَالْجَنَّةِ» (۱)

و خداوند، انسان ها را به بهشت و آمرزش ابد می خواند.

ص: ۲۴۷

اشارت

آیات و نشانه های حق همه سوی جهان طبیعت را فرا گفته است، ولی کسانی درک و دریافت می کنند که چشمی بینا داشته باشند.

و چشم بینا از آن مردم خداست.

حکایت

۱- حکایت جبرئیل که چندین بار برای تسلای مردی پلید و آلوده دامان فرود آمد.

ص: ۲۴۹

لاله ای که تازه از آب و گِل بیرون، و از حالت غنچگی خارج، و شکفته و شکوفا شده بود، رو به نرگس پژمرده ای نمود، و گفت:

بین که ما رخساره، چون افروختیم! (۱)

آیا زیبایی و جمال ما را می بینی؟ و یا چنین جمال و رعنائی را در کسی سراغ داری؟ آیا هیچ سراغ داری کسی مثل ما از شکل و شمایلی چنین موزون و خوش قامت برخوردار باشد؟

نرگس با دنیایی متانت و وقار و افتادگی گفت. ما نیز روزی همین بودیم که تو هستی! و همین می اندیشیدیم که تو می اندیشی! ولی همه خواب و خیالی بیش نبود، و مثل کف که بر آب است و دوامی ندارد، تمامی از کف رفت.

ص: ۲۵۱

این جهان، ناپایدار است. و آنچه در آن نیز پدید می آید به همین ناپایداری متهم است. و تو گویی که جهان رودخانه ای را مانند که لا-جرم روزی رود خروشان مرگ سرازیر شده و همه را با خود می برد. پس از همین روز اندیشه آن روز را با خود داشته باش، که همین باعث زدودن غرور بی جای تو خواهد بود.

و نیز افزود. این که به دنبال شادی و نشاط، پژمردگی و افسردگی است، همان حقیقتی است که ما آموختیم، و بر تو نیز خواهند آموخت. آسمان روزی بیاموزد تو را نکته هایی را که ما آموختیم

سکه جوانی

و ما هیچ نمی دانیم که آیا لاله مغرور سخن نرگس پژمرده را شنید و یا نشنیده گرفت، البته دانستن این معنا نیز چندان برای ما سود و حاصلی ندارد، اگر او نپذیرفته و نیاموخته است هیچ دلیل آن نمی شود که ما نیز نپذیرفته، و نیاموزیم.

پس، بیایید بپذیریم که سکه نشاط روی دیگری نیز دارد و آن ماتم و اندوه است، همچنانکه سکه جوانی، سوی دیگرش پیری و فرسودگی است، و یا سکه زندگی که به دنبالش مرگ و مردن است.

البته، اذعان باید کرد که این حقایق را کسانی درک و دریافت می کنند، که مجاری فهم و درک و دریافت خود را از دست نداده باشند. چرا که به تعبیر والای امام علی علیه السلام کسانی هستند که قلب خویش را به قلبی حیوانی بدل ساخته اند که طبیعتاً قادر به فهم حقایق نبوده و نیستند، هرچند صورت ایشان همچون آدمیزادگان است.

بسیار نقش آدمی دیدم که بود آن ازدها (۱)

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ انْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيْوَانٍ» (۲) به صورت های نیکو مردمانند به سیرت های بد گرگ بیابان (۳)

به تعبیر قرآن کریم این جماعت بر خلاف صورت خود در ردیف حیوانات و بهایم به شمار می آیند، زیرا از دنیا و حیات و زندگی همان می فهمند که حیوانات می فهمند، از این رو شیوه کار خویش چیزی جز خوردن، و خواب و شهوت، قرار نمی دهند.

«وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (۴)

این حیوانات دو پا و راست قامت از دنیا چیزی نمی بینند جز مسائل مربوط به شکم و شهوت، و نمی شنوند جز لذت بدن و قوای شهوانی خود، و خانه دل خویش را نیز کانون مهر و علاقه به همین امور نازل و پست می سازند.

این جماعت نادان دل خویش را به ظاهر دنیا گره می زنند بی آنکه التفات کنند که این دنیا یک خانه بوده، و دارای صاحب، و صاحب آن نیز پروردگار عزیز

ص: ۲۵۳

۱-۱) شمس.

۲-۲) نهج البلاغه، خ ۷۸.

۳-۳) ناصر خسرو.

۴-۴) محمد ۱۲/.

عالم است. همچنانکه پدید آورنده خود آنها نیز اوست و در پدید آوردن آنان و نیز این جهان رنگارنگ هدفی نیکو و مقدس دارد.

اینان هرگز قادر به فهمیدن این نکته نیستند که خداوند انسان را آفرید تا آئینه و جلوه گاه او بوده، و افق طلوع اسماء و صفات زیبای خود سازد.

و این نافهمیدن به آنجا انجامید که دنیا را عبث و خود را نیز بیهوده قلمداد کنند.

نشانه ها

اینان اگر خود را و یا دنیا را بیهوده نمی انگاشتند کافی بود که به خود آمده، و هدایت یابند، زیرا که خداوند آیات و نشانه های خود را در انسان و هم در دنیا و طبیعت قرار داده است.

اگر انسان از خود غافل است از طبیعت که غافل نیست، بلکه پیوسته به آن مشغول و درگیر است، پس اگر گوش شنوا داشته باشد می تواند حرف های صادقانه آن را بشنود، و راه را از بیراهه فهم کند.

زبان عمل

طبیعت، صادقانه و با زبان عمل می گوید. من با تمام شگفتی هایی که با خود دارم، عیوب و معایب سنگین و قابل توجه نیز دارم، پس مبادا در دام آرایش ها و زیبایی های ظاهری و بی اساس من اسیر شده، و از نقص ها و منقصت های من غافل شوید. اگر می بینید همه را ببینید، زیرا همه با هم است، و از هم گسسته و جدا نیست. اگر نسیم جان نواز و روح افزای بهاری مرا می بینید و سرسبزی و شادی و نشاط حاکم بر طبیعت را هرگز نیز فراموش نکنید که اینهمه آبستن روزهای سخت و تلخ خزان و زمستان است. و از این رهگذر دریابید که زیبایی و ظرافت و آرایش من نیز ماندنی و ماندگار نبوده و نیست. همچنانکه طلعت زیبای روز نمی ماند، بلکه پایانی همچون هیولای شب تار در پی دارد. درست به مانند ماه که به دنبال تمام شدن و کمال یافتن رو به نقص رفته و پیوسته کاستی می پذیرد.

و بالاتر از ماه خود خورشید است که همیشه روشنی را با خود ندارد بلکه روزی در می رسد که تاریک تاریک می شود.

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» (۱)

و بالاتر از ماه و خورشید خود انسان است، که روزی به صورت کودکی زیبا روی، خوش سخن، و مایه دل بستگی است اما روزی دیگر در اوج کهولت و پیری، فرسودگی، و خمیدگی، زشتی و ناتوانی است، تا جایی که جای رغبت نیست که کسی به اندام او نظری هر چند کوتاه افکند.

آری، او همان کودک دل بند دیروز است که امروز هیچکس به او دل نمی بندد.

به هر حال اینها حقایقی است که دنیا از سر صدق و با زبان عمل با ما آدمیان در میان می گذارد، و به دنبال هر هنر، عیب آن را نیز می نمایاند، باشد که چشمان بینا ببینند.

ولی بسیاری از این «بینایی» محروم و بی بهره اند، از این رو گرفتار آمده و اسیر می شوند. و به تعبیر قربن کریم، اینان، در هر شأن و شرائطی که باشند اهل تباهی و سیاهی و فساد خواهند شد.

اگر حاکم شوند، فرعون می شوند.

«إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)

و اگر تاجر شوند، قارون می شوند.

«فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» (۳)

او را به همراه ثروت ها و داشته های خود در زمین فرو کردیم.

و اگر دانشمند، بلعم باعورا خواهند شد.

ص: ۲۵۵

۱-۱) تکویر ۱.

۲-۲) قصص ۴.

۳-۳) قصص ۸۱.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» (۱)

او همچون سگی است که پیوسته و همواره پارس می کند.

چشم بینا

اما کسانی که از چشم بینا و گوش شنوا بی بهره نمی باشند، ماجرای ایشان را نیز باید شنید.

این مردان الهی وقتی که به فصلی همچون بهار می رسند، آن را وسیله ای برای رسیدن به صانع و سازنده بهار قرار می دهند. برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

اینان مثل امام امیر المؤمنین علیه السلام در کنار بهار و هر چیز دیگر نخست خدا را می بینند.

«ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله معه»

بنابراین، اگر بهار را می بینند در کنار آن نیز آفریدگار بهار را تماشا می کنند، و به تحسین و تسبیح او می پردازند. سایه طوبی و دلجویی حور و لب حوض به هوای سر کوی تو برفت از یادم

اما آنان که خدا را در کنار هر چیز نمی بینند، در چنین فصلی نیز از خداوند غفلت می کنند، از همین رو شمع و شراب و ساقی با خود برداشته و خود را در دل باغات گم می کنند، و بیش از همیشه عربده های مستانه را سر می دهند.

زمزمه

به هر حال همه چیز برای این قوم یادآور خدا، و یاد آورد کلام اوست.

ص: ۲۵۶

از این رو، همینکه طلعت روز می زند، با خود کلام محبوب را زمزمه می کنند:

«وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (۱)

می گویند روز شد، و محبوب آن را برای این قرار داد که به دنبال معیشت باشیم، و یک روزی و رزق حلال را برای خود دست و پا کنیم، چرا که مطابق کلام مولانا علی علیه السلام اگرچه خداوند روزی بندگان خویش را تضمین فرموده است اما ما را نیز به عمل و کار و کوشش خوانده است:

«قَدْ تَكْفَلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ» (۲) رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جستن از درها (۳)

اساساً، رزق و آدمی هر دو در پی یکدیگرند، و باید به راه افتاده، و بکوشند، تا یکدیگر را بیابند. ما و این رزق مقدر پی هم می گردیم تا کجا دست بیاییم به وقت معلوم (۴)

کسانی که دست به کار نمی شوند و جهت دست یابی به روزی خویش نمی کوشند، و یا سستی و تسامح می کنند، در حقیقت خود را از روزی مقسوم حق محروم و دور می دارند. تیر چون از کمان سست آید از کجا بر هدف درست آید (۵)

ص: ۲۵۷

۱-۱) نبأ ۱۱.

۲-۲) نهج البلاغه، خ ۱۱۴.

۳-۳) سعدی.

۴-۴) شهریار.

۵-۵) اوحدی.

باری باید کوشید، و در کوشش خویش نیز کوتاهی نکرد. مشو غافل ز گردیدن که روزی در قدم باشد همین آوازه می آید ز سنگ آسیا بیرون (۱)

همچنانکه کودکان با همه کودکی خویش می کوشند، زیرا که این حقیقت را به کمک فطرت خویش به خوبی فهم کرده اند که برای رسیدن به رزق مقدر خداوند تکاپویی باید کرد. گرچه یزدان آفریند مادر و پستان و شیر کودکان را شیر مادر خود همی باید مکید

مناجات

و این مردم پاک و الهی همینکه به شب می رسند سیاهی آن را برای سیاهکاری خود نمی خواهند، بلکه در کنار آن نیز باز دل به خدا داده، و آن را برای بندگی و مناجات با وی مغتنم می شمارند، از این رو با دعا و راز و نیاز خود آن را چنان روشنی می بخشند که ملائک آسمن به حیرت فرو می روند. آنان که شب آرام نگیرند ز فکرت

و این همان چیزی است که خداوند از پیامبر خود خواهان بود:

«يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» (۲)

حییب من! شب، جز اندکی از آن، بیدار بوده و به سوی من بیا، و با من به نجوا باش.

ص: ۲۵۸

۱-۱) صائب.

۲-۲) مزمل ۱/۲.

خود بیا که می کشم من ناز تو عرش و فرشم جمله پا انداز تو

اساساً، عارفان، و عاشقان جمال یار دنیا را برای شبِ آن می خواهند، و شب را برای مناجات، از این رو شبی برایشان نمی گذرد جز آنکه پا در رکاب بندگی و عبادت حق داشته باشند.

در خبر آمده است. چگونه پاره ای دعوی عاشقی می کنند اما شب را تا به صبح در خواب فرو می شوند.

عاشقی کار سری نیست که بر بالین است (۱)

شب عاشورا، وقتی که از زبان خواهر بزرگوارش شنید دشمن قصد هجوم دارد، او را به نزد عباس فرستاد که از دشمن همان شب را مهلت بخواهد زیرا بندگی و عبادت و مناجات و استغفار و تلاوت در شب را دوست دارد.

فرمود:

□
«وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اَنِّيْ اِحْبُ تِلَاوَةَ كِتَابِهٖ»

خدا شاهد است که من عاشق تلاوت قرآنم.

حسین بن علی علیه السلام زندگی را برای همین چیزها می خواست، و البته پیروان او نیز اینگونه اند.

او اگر چند دقیقه ای بر سفره می نشیند تا طعامی تناول کند از آنروست که می خواهد آن را به انرژی بدل نموده، و انرژی را نیز به نماز، به روزه، به تلاوت کتاب خدا، و به اخلاق شایسته و انسانی بدل نماید.

طوائف دوم

بنابراین، مردم دو طایفه اند. طائفه ای دارای چشم بینا، و طائفه ای نیز از آن محرومند.

حال، راستی ما جزء کدامیک از این دو طائفه ایم؟!

ص: ۲۵۹

آیا چشم ما نیز بیناست، و یا در شمار مردم نابینایانیم؟

من گمان می برم که ما نشانه های هیچیک از این دو طایفه را نداریم.

یعنی نه مثل طائفه نخست بوده که در همه احوال خدا را در یاد خود داشته باشیم، و نه از شمار طائفه دیگری که در تمام حالات از خدای خویش غافل و بی خبر باشیم.

پس، باید پذیرفت که چشم داریم اما ضعیف، و فهم داریم اما محدود.

و برای بیرون شدن از این محدودیت و ضعف هیچ راهی بهتر از دعا و خواستن از پروردگار نیست.

زان که خواص دعا دفع بلا کردن است (۱)

مگر نه آنکه او فرموده است هر چه می خواهید بخواهید، من اجابت می کنم.

پس، از او بخواهیم، و در این خواستن اصرار و سماجت داشته باشیم، که در این صورت اجابت مسلم است. گفت حق گر فاسقی و اهل صنم

علی علیه السلام در فقره ای از مناجات کامل فرمود.

«أَمْرَتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَصَمِنْتَ لَهُمُ الْإِجَابَةَ»

خدایا! تو بندگان خود را به دعا خواندی، و هم ضمانت فرمودی که دعای ایشان را اجابت فرمایی.

ص: ۲۶۰

اعتراف

بنابراین، کافی است که ما به نقص و ضعف و محدودیت خود اعتراف کنیم، و همین جاست که به آنچه می خواهیم، می توانیم رسید.

کیمیا

اساساً، اعتراف و اقرار در دستگاه خداوند کیمیایی پر بهاست، و مایه طهارت و پاکی از هرچه عیب و نقص به شمار می آید، خواهد بود.

بازگشت

چه کسی صادقانه در این بارگاه اقرار و اعتراف کرد، و به آنچه می خواست نرسید.

اعتراف چیزی است که حتی گناهان سنگین را می شوید.

کسی که در جنگ احد عموی پیامبر را قطعه قطعه کرد، شکمش را پاره پاره ساخت، و چشمانش را از کاسه در آورد، و دستانش را برید، و به مکه گریخت.

این حادثه به گونه ای برای پیامبر با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله سنگین و جانکاه بود که هفت سال تمام هرگاه به بالای منبر می نشست و آنرا به یاد می آورد زار زار می گریست.

پس از هفت سال، از مکه به مدینه نامه ای بدست پیامبر رسید، نامه از کسی بود که عموی پیامبر به دست او قطعه قطعه شده بود، و در نامه آورده بود که من از کار خود نادم و پشیمانم و به جرم و جنایت خود اعتراف دارم، و دوست دارم بازگردم اما آیه ای در کتاب خدا هست که مانع از بازگشت من است، و سخت مرا نومید می سازد.

و آیه این است:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ

ص: ۲۶۱

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزُنُونَ» (۱)

و من همه این معاصی سنگین را مرتکب شده ام.

در همان حال جبرئیل فرود آمد و گفت. این آیه را برای ایشان به پاسخ بنویس:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» (۲)

یعنی، اگر توبه کرده، و ایمان یافته و عمل صالح را پیشه خود سازی، تمام گذشته هایت را می بخشم.

و راستی که عجب خدایی داریم.

نامه به دست قاتل رسید، ولی باز نامه ای دیگر نوشت مبنی بر اینکه شرائط آیه سنگین است، و ممکن است من نتوانم مصداق آن باشم.

همینکه نامه به دست پیامبر رسید، جبرئیل فرود آمد و گفت. این آیه را به پاسخ او بنویس.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (۳)

خداوند هر کسی را که دوست داشته باشد می بخشاید، و برای او هیچ تفاوتی نمی کند که چه گناهی انجام داده باشد، به شرط آنکه شرک نوزیده باشد.

نامه وقتی که به دست قاتل رسید، باز آرام نگرفت، و با خود گفت. در آیه آمده است. خداوند هر کس را که بخواهد می آمرزد، پس شاید خداوند آمرزش مرا نخواهد.

از این رو، همین را مایوسانه برای پیامبر نوشت.

با رسیدن نامه باز جبرئیل فرود آمد، و گفت. خداوند فرموده است این آیه را به پاسخ او بنویس.

ص: ۲۶۲

۱-۱) فرقان ۶۸.

۲-۲) فرقان ۷۰.

۳-۳) نساء ۴۸.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»

بندگانم! هر معصیتی که کرده باشید از من ناامید و دلسرد نباشید.

□
«إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»

من همه گناهان را می بخشم.

«إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱)

من آسیه همسر فرعون را بخشیدم، و حر را، و برادران یوسف را و فضیل را و مشرکان مکه را.

ص: ۲۶۳

۱-۱) زمر ۵۳.

اشارت

رشد شایسته انسان تنها با اتصال و ارتباط با حق میسر است.

ارتباط و اتصال با حق مایه ظهور صفات الهی در آدمی است.

حکایت

۱. حکایتِ یکوسف که در برابر برادران جفا کار ناز نکرد، بلکه نوازش فرمود.

۲. حکایتِ آن فرشته که جوان تر دامن و آلوده ای را به امر خداوند مادری کرد.

ص: ۲۶۵

□
از آغاز تا پایان کتاب خدا، در تمامی سوره ها، بی هیچ استثناء، نام مبارک «الله» آمده است.

□
الله، به معنای وجود با کرامتی است که برخوردار از تمامی اوصاف و صفات کمال است، که هر کدام از صفات آن وجود مبارک، معنا و محتوایی بی انتها و بی مرز را با خود دارد.

□
اینکه واژه مبارک الله با معنای واسع و گسترده آن در جای جای کتاب خداوند به چشم می آید از آنروست که بندگان با عقل و قلب و باطن خویش به آن التفات و توجه یافته، و از رهگذر آن نیز خود را به سایه آن سپرده، تا تمامی احساسات و مشاعر و استعدادهای خود را به ثمر بنشانند، و گرنه بدون وجود مبارک او و به دور از نور تابان ذات پاک و مقدس او هیچ چیز به رشد شایسته خود

نخواهد رسید، بکه درجا زده و متوقف نیز خواهد شد.

رشد شایسته

اینکه انسان تنها با ارتباط و اتصال به نور حق رشد شایسته خویش را یافته، و گرنه به رکود و توقف خواهد انجامید، در کلام شاعرانه پروین در قالب گفتگوی گوهر و سنگ به زیبایی تمام تمثیل شده است، او می گوید: شنیدستم که اندر معنی تنگ سخن گفتند با هم گوهر و سنگ (۱)

و آنگاه سخن های هر کدام را باز می گوید.

سنگ، گوهر را می پرسد. آب و رنگ، روشنایی، پاکیزه رویی، و فروزندگی و درخشندگی تو چشم ها را خیره و دل ها را مسخر خود ساخته است! چرا؟ در این تاریک جا جز تیرگی نیست

و آنگاه به جای آنکه خود را قاصر و متهم بداند خورشید را شکایت میکند، که در باب من و تو عدل و یکسان نگری را فرو گذارده، و تو را با چشمی دیگر نگریسته است! بدین روشندلی خورشید تابان چرا با من تباهی کرد زینسان؟

ص: ۲۶۸

۱-۱) پروین اعتصامی.

مرا از تابش هر روزه بگداخت

و گوهر، با نرمی و آرامی، سنگ را گفت. جان من! خورشید تنها یک سوی سکه بوده، و کارش تنها تابیدن است، اما کار ما بهره‌وری از تابش اوست، و این همان کاری است که تو در آن کوتاهی نموده‌ای، بنابراین، بر خورشید هیچ خرده مگیر!

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (۱)

جان من! اشکال کار را در خود جستجو کن. و گرنه کار خورشید رشد دادن است، و او باید چیزی ببیند تا رشد دهد؛ مثل طبیعی که باید درد را در تو ببیند تا دست به کار درمان شود.

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند (۲)

همچنانکه خورشید بر خاک می‌تابد، اما شرط سبز شدن تنها تابش خورشید

ص: ۲۶۹

۱-۳ حافظ.

۲-۴ حافظ.

نیست، بلکه باید خاک نیز در درون خود دانه ای داشته باشد. پس اگر زمینی خشک و برهوت است، گناه آن به پای خورشید نمی توان نوشت. بنابراین، به نهاد و طینت خود بازگرد، و آن را اصلاح و مایه ور کن. مرا در دل، نهفته پرتوی بود

و البته هیچ فراموش مکن که تنها مایه وری درونی و نیز تابش آفتاب در این کار، کارساز نیست، بلکه باید صبر و شکیبایی و مقاومت را نیز از یاد نبری. از آن ره بخت با من کرد یاری

ص: ۲۷۰

چو دیدندم چنان در خط تسلیم مرا بس نکته ها کردند تعلیم (۱)

تقوا و طهارت

و البته، بی هیچ حاجت به شرح و توضیح به خوبی پیدا است که حکایت ما چیزی درست شبیه به حکایت سنگ و گوهر است. همچنانکه سنگ، «گوهر» نمی شود جز آنکه از خود مایه داشته باشد، و آنگاه رو به آفتاب کرده و در این راه نیز مقاومت و استقامت لازم را داشته باشد، ما نیز از مرحله حیوانیت به مرتبه انسانیت نخواهیم رسید جز آنکه نخست تقوا و طهارتی هر چند اندک و نازل برای خود دست و پا کنیم و آنگاه رو به خداوند که نور آسمان ها و زمین است نمائیم، و در این ماجرا نیز پیوسته ثابت قدم باشیم، و البته به دنبال این ثبات و پایداری است که صفات انسانی فرشته وار بر ما فرود می آیند، و ما را به کمال مطلوب می رسانند.

□
«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (۲)

حمایت حق

بر این اساس می توان گفت. اگر عنایت و حمایت حق در میان نباشد، و یا ما از درون مایه ور نباشیم، و یا استمرار و استقامت به کار نیندیم، به مرتبت والای انسانی نیل نیافته، بلکه در وادی حیوانی و حیوانیت قفل شده و متوقف می مانیم.

افراط

البته، در چنین صورتی حیوانیت محدود نمی ماند، بلکه همواره رشد یافته، و رو به وسعت می نهد، و حالت افراط و اسراف و تبذیر به خود می گیرد، و به همان میزان اهل تعدی و تجاوز خواهد بود، و به هیچ مرز و حدی قناعت

ص: ۲۷۱

۱-۱) پروین اعتصامی.

۲-۲) فصلت ۳۰.

روح متجاوزانه

اینکه در صورت حیوانیت، انسان به اندک قانع نمی شود، بلکه افراط و زیادت خواهی را شیوه و پیشه خود می سازد حقیقتی مسلم است که خداوند در ضمن آیه ای با پیامبر خود در میان می گذارد.

«لَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (۱)

حیب من! کسی را که در گرو یاد من نیست، و مرا تکیه گاه خود نمی خواهد، و به جای متابعت از من مجموعه خواسته های درون خود را که در مخالفت با خواسته های من است پیروی می کند، و از سویی در کار خویش افراط و زیاده روی را پیش می گیرد، هرگز دنباله روی مکن!

بی گمان چنین کسی به میزان اختیار و امکانات و دامنه ای که دارد متجاوز خواهد بود.

و اگر فضا و میدان و توانی در اختیارش نباشد، روح متجاوزانه خواهد داشت، و پیوسته مترصد فرصتی است که تجاوزات خود را تحقق بخشد.

بنابراین، این وضع کسی است که از پروردگار خود دور و جداست.

اما کسی که اتصال و ارتباط و پیوند او با خداست، جز اخلاق و مرام و صفات خدا را با خود ندارد.

و از جمله خصال و صفات خداوند آنست که ذره ای در حق بندگان خویش ستم روا نمی دارد.

□
«أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۲)

خداوند هرگز به بندگان خود کمترین ستمی نخواهد کرد.

یعنی در وجود مقدس الله مایه ظلم وجود ندارد که به کار بسته شود.

ص: ۲۷۳

در جای دیگر آمده است که خداوند در قیامت بر هیچیک از بندگان خود هیچگونه ستمی را روا نمی دارد.

«لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا» (۱)

به کوچکترین جزء در این عالم که با چشم مسلح نیز دیده نمی شود شیء گفته می شود.

و آیه می گوید. خداوند به همان اندازه نیز بر کسی ستم نخواهد کرد.

بنابراین، اگر یزید عقاب می شود به میزان یزید بودن خود عقاب خواهد شد، و نه بیشتر.

و البته در مسئله ثواب و پاداش و بهشت اینگونه نیست.

در قرآن مجید اعلام فرمود. من پاداش اعمال نیکوی شما را به اندازه آن اعمال نخواهم داد:

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

از این رو کسی که پنجاه سال بندگی خداوند را داشته است، اگر چه سود و نفع آن به خود وی باز می گشته است، اما در عین حال خداوند پاداشی جاودانه و ابدی بر ایشان عنایت می فرماید.

و این در حالی است که در برابر پنجاه سال عبادت بایستی پنجاه سال به ایشان نعمت ارزانی می فرمود.

پاداشی که خداوند در برابر اعمال ناچیز بندگان در نظر دارد به گونه ای است که خود از آن اینگونه یاد می کند:

«وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (۳)

چه زیباست پاداش کسانی که کارشان کارهای مثبت و مطلوب بوده است.

ص: ۲۷۴

۱- ۱) انبیاء ۴۷.

۲- ۲) نحل ۹۷.

۳- ۳) آل عمران ۱۳۶.

بنابراین، انسانی که در باطن مربوط و متکی به اوست و او را ایمان آورده و باور کرده است اخلاق حضرت او را خواهد داشت، یعنی چنین کسی نیز اساساً مایه ظلم را با خود ندارد که بخواهد نسبت به کسی حتی به قدر ذره ای ستم روا بدارد.

باری، کسی که با خدا مرتبط باشد مثل خود او عادل، لطیف و مهربان و اهل گذشت می شود.

انبیاء الهی نمونه های مردمی بودند که با خداوند ربط و ارتباط داشتند، و کسانی بودند که هیچگاه بر بندگان خداوند کمترین جفا و اجحاف نکردند، حتی بر بندگان ظلوم و جفاکار، آنهم در اوج توان و استیلاء.

یکی از این بزرگواران جناب یوسف است.

وقتی که برادران او را شناختند و رفتار گذشته خود را یادآور شدند که از سن هفت سالگی یوسف را از آغوش گرم و مهربان پدر دور ساخته و او را با ضرب و شتم به درون چاهی افکندند به خود لرزیدند که اکنون یوسف با ایشان چه خواهد کرد، اما ناگهان ناباورانه شنیدند که یوسف با ایشان چنین می گوید:

«لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» (۱)

بر شما ملامتی نیست، و شما آزادید، و من از خطای شما درگذشتم.

و گذشت، اخلاق حق است. و یوسف چون با او در ربط و ارتباط است اخلاق او نیز جز اخلاق حق نمی تواند باشد.

و بعد نیز برای اینکه برادران در کنار این بخشش فشار روحی و وجدانی نبینند، گفت. برادران! چرا از من نمی پرسید که چگونه به این مقام و موقعیت

ص: ۲۷۵

دست یافتم؟

و برادران همین را پرسیدند.

و یوسف گفت. اگر شما مرا به درون چاه نمی افکندید، و کاروانی از راه در نمی رسید و مرا به اینجا نمی آورد، و من نیز هم اکنون یکی مثل شما بودم، پس شما در رسیدن من به این منزلت و مقام نقش بزرگی داشته اید.

و آنگاه به برادران گفت. حال که به کنعان می روید پدرم را از احوال من با خبر سازید و او را با خود به اینجا بیاورید.

و برادران نیز چنین کردند، و پدر را با خود به مصر آوردند. و پدر پس از سی سال فرزند خود را زیارت کرد.

در همان لحظه های ورود پدر به یوسف گفت. فرزندم! می توانم تو را در خلوت بینم؟ و یوسف با جان و دل استقبال کرد و با هم به گوشه ای رفتند. پدر پرسید. پسر! برادرانت با تو چه کردند و بر تو چه گذشت؟ یوسف گفت. پدرم! من از ایشان درگذشتم و خدا نیز گذشت. و دیگر معصیتی دامنگیر ایشان نیست که من بخواهم آن را بازگو کنم. و در حقیقت، گویی؛ اینان کاری نکرده اند.

و بدینسان یوسف برادران خود را پناه داد.

و پناه دادن، صفت خداست، و صفت هر کسی که با خدا ربط و رابطه ای داشته باشد.

نوازش حق

حال یک نمونه نیز از پناه دادن خدا بگوییم:

سی سال پیش، نیمه شبی از حرم امام علی بن موسی الرضا خارج می شدم، که در یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد جمعیت قابل توجهی، مشغول قرائت کمیل بودند.

کسی که کمیل را می خواند یک کاسب شیشه فروش بی سواد بود، که حق عظیمی بر مردم خراسان دارد، زیرا خدا می داند که چند هزار نفر از اهالی آن دیار را

ص: ۲۷۶

با خدا آشنا ساخته، و آشتی داده است.

او با سودی که از طریق شیشه فروشی به دست آورد چهارده مدرسه برای طلاب ساخت که هر کدام به نام مبارک یکی از معصومین بود، که اکنون نیز هست.

راستی ما برای خدا و دین خدا چه کرده ایم.

اگر به نماز می ایستیم، اگر روزه دار می شویم، اگر انفاقی داریم، یا برای رفتن به بهشت است و یا نرفتن به جهنم، که در هر صورت نیز به سود خود ما تمام می شود. و ربطی به خدا ندارد، و در یک سخن اینها را به عشق خود انجام می دهیم، اما کاری که به عشق خداوند صورت داده و می دهیم چیست؟!

راستی که عجیب بندگی کرده و می کنیم در حالی که خود خدا در آن سهیم نیست!

این مرد الهی آن شب در میان دعا این حکایت را به نقل از امام صادق علیه السلام گفت. جوانی فساد را از حد گذرانید و مردم شهر او را به زیر ضرب و شتم گرفته و از شهر خارج نمودند، و جوان روزها و شب ها در بیابان بود، تا اینکه به خود آمد، و از خود نیز به تنگ آمده، و رو به خدا کرده، و از پشیمانی خود گفت، و از عفو او خواست، و خواست که پناهش دهد، و گفت. خدایا! دست من خالی است، دست تو که خالی نیست، من ناتوانم تو که ناتوان نیستی.

ای فدای حرف های زیبا و قشنگ.

خدایا! مگر این حرف ها را تو بر زبان ما بگذاری. یاد ده ما را سخن های دقیق

این چنین میناگری ها کارِ تست این چنین اکسیرها اسرارِ تست (۱)

و بعد گفت. خدایا! خسته ام. گرسنه ام. بیمارم. و همیشه وقتی که بیمار می شدم مادرم بالای سرم بود، ولی الان جز سنگ و خاشاک چیزی نمی بینم.

در همین میان خداوند به فرشته ای فرمان داد که به شکل مادرش باشد، و بر زمین فرود آید و سر او را به دامان گرفته او را محبت کند.

و بدینسان خدا او را پذیرفت و اگر نمی پذیرفت فرق او با مردم در چه بود!

و در واقع دارد به ما می گوید اگر کسی شما را نخواهد من شما را می خواهم. اگر کسی شما را نپذیرد من می پذیرم.

ص: ۲۷۸

۱-۱) مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۵ تا ۶۹۸.

اشارت

مردم دو طائفه اند، پاره ای ظاهر نگر و جماعتی باطن بین.

مردم ظاهر بین همه چیز را مبهم، و معماوار می بینند، اما مردم باطن اندیش همه چیز روشن و آفتابی و در جای خود و زیبا می نگرند.

ص: ۲۷۹

هسته به ظاهر از میوه است، و میوه از شاخه، و شاخه از تنه، و تنه از ریشه، و ریشه از دانه، و دانه از خاک.

از این رو در دید مردم واقع نگار «هسته» هر چه دارد از خاک است، و طبیعتاً هر چه بخواهد نیز باید از خاک بخواهد، زیرا که هیچ چیز جز خاک نمی تواند او را به آنچه می خواهد و طالب است، و مطلوب اوست، برساند.

برای هسته پناه بردن به هر چیز جز خاک، جز تضییع و ضایع شدن رهاوردی ندارد.

و در یک سخن، «هسته» منهای خاک، یعنی منهای همه چیز.

و این، حکایت انسان که هسته آفرینش است نیز می باشد، چرا که یک انسان اگر چه به ظاهر از پدر و مادر است و پدر و مادر نیز از پدر مادرهای دیگر، و آنها نیز از آدم و حوا، ولی آدم و حواء از امر مستقیم پروردگار پدید آمده اند، از این رو

هر انسان نیز در پیش چشم اهل نظر آفریده خداست، و آنچه دارد از خداست، و به آنچه می خواهد نیز جز از طریق خداوند امکان پذیر نخواهد بود.

باری، برای انسان جز خداوند، هر چیز که باشد، مایه هلاک و تباهی است.

اگر خدا از زندگی انسان منها شود، با هر چیز که جمع شود، سود و سعادت در پی نخواهد داشت. همچنانکه هسته در صورت دوری از خاک هیچ بوده و پوچ می شود.

از این رو خداوند انسان ها را تاکید و توصیه می کند که به سوی او بازگردند؛

□
«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» (۱)

و از آنجا که روزگار عمر آدمیان نامعلوم بود، و ثبات و پایداری نداشته، و هر لحظه امکان و احتمال تمام شدن و پایان یافتن را دارد، لذا قرآن کریم به تاکید می فرماید:

□
«فِرُّوا إِلَى اللَّهِ» (۲)

پا را به فرار گذاشته و از هر چیز جز خدا بگریزید، و با شور و شتاب به سوی او روانه شوید. غبار قافله عمر چون نمایان نیست دو اسبه رفتن لیل و نهار را دریاب (۳)

حال که نه روزگار می ماند و نه روز کار، از این رو هیچ چیز بهتر از اغتنام فرصت، و بهره وری از فرصت ها نیست.

وقت بسیار عزیزست گرامی دارش (۴)

و کسی که آن را بیهوده و رایگان از کف بدهد چه رنج ها که می کشد، و چه

ص: ۲۸۲

۱-۱) نور ۳۱.

۲-۲) ذاریات ۵۰.

۳-۳) صائب.

۴-۴) صائب.

زیان ها که می برد. بدبخت آنکه فرصت خود داد (۱) رایگان رنجی کشید و سود نبرد و زیان گرفت

ترفند موثر شیطان

و از ترفندها و حيله ها و مکرهای موثر شیطانی آنست که به بهانه فردا، امروز را از دست آدمی می رباید. ولی آنان که دور نگرند و اهل حساب، هرگز به این شگرد و شیوه رایج او وقعی ننهاده، و التفاتی نمی کنند. خود حسابان نگذارند به فردا کاری عید این طایفه روزی است که محشر باشد (۲).

اینان خوب فهم کرده اند که با رفتن امروز و از دست شدن آن، برای فردا چیزی جز ماتم و اندوه و حسرت و غم، باقی نمی ماند، که البته با آن نیز کاری به پیش نمی رود. وقت غنیمت شمر ورنه چو فرصت نماند ناله که را داشت سود گریه کی آمد به کار (۳).

فرصت را غنیمت شمیرید

بنابراین، اگر گریه و ناله بی تاثیر فردا را نمی خواهید باید همین امروز دست به کار شده، و فرصت را غنیمت شمرده، و شتابان به سوی خدا رفته، و به او پناه ببرید، که پناهی خوشتر از آنست، و در پناه دادن وی نیز تردیدی نخواهد بود، چرا که او کسی است که هر پناهنده ای را پناه می دهد. و از این رهگذر شدت ها و رنج ها و دردها را برطرف می سازد. و این واقعیتی است که تجربه خلقت آن را نشان داده است، و چنان روشن است که هیچ حاجت به دلیل و برهان نیز ندارد.

ص: ۲۸۳

۱- ۱) رجاء اصفهانی.

۲- ۲) صائب.

۳- ۳) مجد.

البته، اگر در جایی نیز کسی به او پناه برده است، اما به ظاهر گره از کار او گشوده نشده است، اگر به دیده تحقیق نظر افکند فهم می کند که مشکل او به گونه ای دیگر رفع و مرتفع گردیده است. و این، تنها قضاوت مردم ظاهرین است که گمان می برند گره از کار او گشوده نشده است.

مهر حق

در سوره مبارکه «یس» حکایت مردی از مردان خدا را باز می گوید که در دیار انطاکیه گرفتار یک مشکل و مضیقه اجتماعی شد و در فشار قرار گرفت، از این رو به پروردگار عالم پناه برد. اما در همان حال و در اوج سختی و محنت، جان داد و پس از جان دادن، و ورود به جهان آخرت، چنان مورد مهر و نوازش حق قرار گرفت که گفت:

«يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» (۱)

ای کاش! مردمی که مرا در تنگنای مشکلات فرو بردند می دانستند که با پناه بردن به خداوند به چه جای و جایگاهی بار یافته ام.

حال در دید مردم ظاهرین چنین کسی که در اوج مشقات خود به خداوند پناه برده، و راه به جایی نبرده، از پناهندگی خود طرفی نبسته است. زیرا نه تنها رهایی نیافت بلکه در مهلکه مرگ نیز افتاد. اما در دید مردم واقع نگر وی به برتر از آنچه خواسته است رسیده است چرا که او رهایی از قوم نادان خود خواست اما خداوند او را از تمام مردم نادان همروزگار خود و پس از آن نیز رهایی داد. و یا سلامت و بهبودی می خواست که آن در دنیا مثل خود دنیا مقطعی و گذراست اما خداوند سلام و سلامت جاودانه و ابدی به او کرامت فرمود.

ص: ۲۸۴

تفاوت دو گونه نگریستن

بنابراین، ببینید که تفاوت این دو دید و دو گونه نگریستن، یکی نگاه ظاهربینانه و دیگری نگاه واقع گرا، از کجاست تا به کجا! و می بینید کسی که ظاهر را می بیند به چه خطایی دست می یازد، و کسی که واقع را می نگرد به چه حقایقی رهنمون می شود! به چشم نهان بین نهان جهان را که چشم عیان بین نبیند نهان را (۱)

خصلت مردان خدا

پس، شما نیز واقع بین باشید، و نه ظاهر نگر.

امام المتقین، امیر المؤمنین علیه السلام، واقع بینی و واقع نگری را سیره و خصلت مردان خدا و اولیاء الهی می داند، و در وصف ایشان می فرماید:

«الَاِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ هُمُ الَّذِيْنَ نَظَرُوْا اِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا اِذَا نَظَرَ النَّاسُ اِلَىٰ ظَاهِرِهَا» (۲) فریب دانه نتواند مرا در دام آوردن

اولیاء جز زیبایی نمی بینند

تفاوت اولیاء خدا از غیر ایشان در همین است و همین جاست که اولیاء خداوند به دلیل نظر داشتن به باطن و حقایق امور، و درک و دریافت علت ها و

ص: ۲۸۵

۱- ۱) ناصر خسرو.

۲- ۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲.

حکمت ها، جز زیبایی و جمال چیزی نمی بینند، حال آنکه غیر ایشان به دلیل ظاهرینی و غفلت از آن سوی سکه حوادث، از علل و حکمت ها بی خبر مانده، و همواره با دنیایی از سؤال و ابهام زندگی را طی می کنند. به مجنون گفت روزی عیجویی

امواج ابهام

بنابراین، اگر بخواهیم به ظواهر امور نظر داشته باشیم امواج سئوالات و ابهامات پدید آمده و به سوی ما حمله ور می شوند، و در نتیجه وادار می شویم که در برابر هر سؤال چرا گفته، و همه چراها را نیز متوجه وجود مقدس او کنیم.

اما کسی که چنین نگرشی به حوادث و امورات دنیا ندارد، بلکه چون حسین بن علی علیه السلام پیش از ظاهر، باطن را از نظر می گذراند، هرگز سؤال ندارد، و هیچگاه چرا نمی گوید، بلکه با میل و عشق تمام بعد از آنهمه فجایع سنگین خواهد گفت:

«الهی رِضاً بقضائک»

واژه ای به نام چرا

اساساً، در قاموس مردان الهی واژه ای به نام «چرا» نمی توان یافت. آنها هرگز این واژه را حتی برای یکبار در برابر خداوند به کار نمی بندند.

باری، آنچه از سوی خداوند به ایشان می رسد، اگرچه حنظل باشد خرما

می نماید، و سراپا تسلیم بوده، و بی چون و چرا آن را انجام می دهند.

شنیدن و اطاعت

در قاموس این پاکبازان تنها واژه ای که به چشم می آید، و چشمگیر است خود واژه «چشم» است، آنها هر چه از خداوند می شنوند تنها سخنی که بر زبان می رانند همین است که می گویند. به چشم. و یا سَمِعاً و طاعه؛ شنیدیم و اطاعت می کنیم.

کار مردان رفتن است

کار این مردان ماندن نیست، بلکه رفتن است. رفتن به سوی خداوند بی توقف. بی درنگ.

«إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي» (۱)

و هیچ چیز برای این رفتن، مانع ایشان نمی شود. و بلکه هر چه بر سر ایشان خراب کنند از آن پل ساخته و عبور می کنند، از این رو، نه فرزند، و نه همسر، و نه جان و نه مال و نه هیچ چیز دیگر نمی تواند آنان را قفل، و در خود نگاه دارد.

و در یک سخن این پاکبختگان جز خدا فدایی هیچ چیز نمی شوند.

ای کاش! ما هم فدای او می شدیم.

ولی ما کیستیم که فدایی او باشیم و فدای او شویم.

خدایا! میلیون ها از ما هرگز لیاقت این را ندارد که فدای تو باشد.

ما کدام جان را فدای تو کنیم، جانی که خود داده و از آن خود توست؟!!

با کدام زبان «یا الله» بگوییم، با همان زبان که تو در دهان ما نهاده ای؟

پس، چگونه می توانیم فدای تو شد؟! ما که چیزی نداریم.

راستی، ما چه داریم؟!!

البته، آن که ما داریم و خدا ندارد، و نمی شود داشته باشد، و در واقع تمامی سرمایه ما را در برابر خدا تشکیل می دهد، «ناداری» است.

ص: ۲۸۷

و بر این ناداری و فقر نیز آگاه و واقفیم.

و گرنه اگر خود را نادار نمی دیدیم هرگز به سوی او رو نمی کردیم، زیرا دل خود را به پول به زن و زندگی و بچه ها، و اعتبارات کاذب و کذایی دنیا مشغول می داشتیم.

و چقدر باید خدا را شاکر باشیم که همین حقیقت را به ما تعلیم و تفهیم فرموده است.

ولی ما نمی خواهیم فقیر بمانیم، بلکه دوست داریم دارا و ثروتمند باشیم.

و برای ثروتمند شدن فقیر راهی جز پناه بردن به غنی و بی نیاز نیست.

و بی نیاز و غنی کسی جز خداوند نمی تواند باشد.

□
«اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (۱)

و گرنه با رفتن به سوی فقیران و درویشان و تهیدستان که کسی به غنا و بی نیازی نمی رسد.

نشاید خواست از درویش پاداش (۲)

شما هیچوقت دیدید که در گوشه خیابان فقیری در برابر فقیری دست را دراز کند؟ هرگز! پس ما نیز نبایست جز در برابر خداوند، که غنی و بی نیاز تنها اوست.

و در یک سخن بگوییم خدا و هر چیز همه کس را رها کنیم.

□
«قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»

و جز خدا هیچکس و هیچ چیز دیگر را بر لوح دل خود نقش نزنیم.

نقل می کنند که پس از آنکه یوسف بر تخت بخت و اقبال نشست همگان از همه سو به سوی او آمدند و با هدایای خود ریاستش را تبریک گفته، اما در این میان کسی که یوسف به انتظار آمدنش بود نیامد، تا اینکه پس از چند روز او را در کاخ خود دیدار کرد و پرسید. چرا اینهمه دیر؟! گفت. در این چند روز تمام شهر مصر را زیرو

ص: ۲۸۸

۱-۱) لقمان ۲۶.

۲-۲) پروین اعتصامی.

رو کردم تا شاید هدیه ای در خور تو بیابم و نیافتم، ولی امروز چیزی بخاطرم رسید دیدم شاید از میان هدایای دیگر بهترین باشد، و آنگاه دست به جیب برده و یک آینه کوچک را بیرون آورده و به وی تقدیم کرد، و خواست که خود را در آن ببیند.

عزیزان! هیچ چیز ارزش خدا را ندارد که ما آن را جایگزین خدا کنیم. بلکه تنها چیزی که لایق اوست وجود مبارک خود او خواهد بود. پس، بیایید جان خود را آنچنان صیقل بزنیم تا آئینه باشد، و عکس جمال او در آئینه دل ما بیفتد، و او در ما خود را ببیند. آینه توست دل تابناک بیشتر از این آینه زنگار را (۱)

و در چنین صورت است که ما دارا خواهیم بود.

و در چنین صورت است که اگر کسی کنار ما نشست و از دارایی های خود گفت، ما نیز خواهیم گفت. خدا داریم.

هر کس خدا دارد همه چیز دارد. و آنکه خدا را ندارد هیچ چیز ندارد.

قدیم ها که می خواستند به کسی بد بگویند می گفتند. برو هیچی ندار! یعنی برو ای کسی که خدا را نداری.

پس خدا یعنی همه چیز. و هر که خدا را داشته باشد یعنی همه چیز را داراست؛ هم دنیا و هم آخرت، هم ایمان و هم عشق، و چه رفیقانی که در پشت پرده عالم در انتظار او هستند.

عصر تاسوعا در حالی که بر خاک نشسته و سر را بر زانو داشت به خواب رفت، پس از چند لحظه ای زینب کبری سلام الله علیها به بالین وی آمد و او را صدا کرد، امام بیدار شد، و با تبسمی گفت. به خواب دیدم که تمام درهای ملکوت به طرف من باز شده است، و دیدم که پیامبران و مؤمنان و فرشتگان همه رو به من دارند و می گویند. بیا.

ص: ۲۸۹

راستی، چه رفیقانی بهتر از انبیاء و پاکان، آیا مونس و انیسی بهتر از ایشان می شود.

جوانان، عزیزان! اگر شما نیز می خواهید که چنین رفیقانی داشته باشید جز به آغوش خدا پناه نبرید.

مبادا به آغوش های دیگر پناه ببرید که قرآن می گوید. آنها، همه شما را به سوی آتش فرا می خوانند.

پس، چند روزی صبر کنید و خود را نگاهدارید، و پس از آن عمری آسوده و راحت باشید. سر شکسته نیست این سر را نبند

یک دو روزی صبر کن باقی بخند (۱)

به جای اینکه به آغوش این و آن بنشینید و به زیر سایه این و آن پناه ببرید، اندکی با خود باشید و در تامل فرو روید، که به

دنبال چنین تاملی جز خداوند را بر نمی گزینید. ای سایه نشین هر درختی بنشین به کنار خویش لختی

به خدا که نمی دانید خدا چه مزه ای دارد!

ص: ۲۹۰

اشارت

سود و سعادت، و رشد و تعالی، تنها در پناه و پرتو خداوند میسر و ممکن خواهد بود.

ص: ۲۹۱

بزرگان عالم، وقتی که به قصد کرامت و موهبت دست به جیب می شوند جز چیزی ناچیز و نازل و اندک، ارزانی دیگران نمی کنند، و البته این بخشش و انفاق را نیز به دور از چشمداشت و طمع صورت نمی دهند، بلکه در ازاء آنچه می دهند چند مقابل تمنا و آرزو می کنند. بزرگی داد یک درهم گدا را

اما مشرب و شیوه خداوند گونه ای دیگر است. او همواره در برابر کم ها و کمبودها و امورات ناچیز و حقیر، موهبت هایی کثیر، فراوان، و انبوه اعطاء و ارزانی می دارد.

«یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ»

ای که بسیار را در برابر کم ارزانی می کنی.

موهبت های کثیر

بر این اساس می توان گفت. کسی که به غیر خداوند پناه می برد در حقیقت به چیزهایی کم، محدود و پایین پناه برده است، اما آنکه به خداوند پناهنده می شود به نعمت ها و موهبت هایی کثیر، وافر، و فراوان رو نموده است.

اقبال خداوند

و پناه بردن به خداوند محدود به قشر و یا قبیله ای خاص نبوده و نیست، بلکه هر کسی در هر شان و شرائطی که باشد می تواند به او پناه آورده و پناهنده شود.

و بی تردید، از محالات محسوب است که کسی به او پناه آورد و او پشت کرده و اقبال و استقبال نکند.

خزانه بی نهایت

اینکه انسان ها یکدیگر را پناه نمی دهند ریشه در نقص و کمبود و ناداری ایشان دارد، زیرا یا توان لازم نداشته و یا آلوده به بخل و محدودیت ها می باشند، در حالی که اینگونه معایب در وجود مقدس پروردگار راه ندارد، بلکه او قادر و قاهر است و از سویی کرم و رحمت و رافت و لطف و نیز خزانه او بی نهایت است. از این رو هر کس که به او پناه آورد او نیز به وی پناه خواهد داد و در پرتو آن تمامی اشکالات و مشکلات و گره های او را رفع و گرهگشایی می کند. و چیزی به نام دردها و رنج ها و کمبودها برای او باقی نمی گذارد.

حال برای نمونه، یکی از پناهندگان به حق را یادآور شویم که چگونه

خداوند او را پناه داده، و نیز نواقص و نقائص وی را مرتفع ساخت.

قرآن کریم از بانویی یاد می کند که در کنار همسر با کرامت خود با نام عمران زندگی می کرد.

عمران و همسر خود ساکن فلسطین بودند.

و فلسطین مهد فساد، غفلت، شهوت و تباهی و گناه بود.

همسر عمران که در حد خود پروردگار جهان را به خوبی شناخته و با قلب پاک خود حق را لمس و احساس کرده بود، وقتی که فرزندش به دنیا می آید و می بیند که فرزند دختر است هیچ دغدغه و تردید و وسوسه ای به قلب خود راه نمی دهد، و در همانجا توسل به ذات پاک حق یافته و به او پناه برده و از او مدد خواسته، و از او سلامت و سعادت فرزند را طلب می نماید:

«إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (۱)

خدایا! این فرزند و فرزندان او به پناه تو می خواهم تا از ناحیت شیطان رجیم در امان باشند.

شیطان از سَطَن و آن به معنای موجودی است که جز شر و شرارت چیزی از خود پدید نمی آورد.

بر این اساس هر عاملی که منع شر باشد شیطان است.

و این نشان از ایمان و گستردگی فهم همسر عمران است، که می داند توان و قدرت خداوند محدود و کم نیست، از این رو با خود می گوید. حال که او را به پناه خداوند می دهم بگذار تمام نسلی که از نیز پدید می آید به پناه او بخواهم.

یعنی من که به در خانه کریم می روم پس از چه رو کم بخواهم، و برای یک نفر خواهش کنم؟ حال که او مالک هستی است:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ» (۲)

ص: ۲۹۵

۱-۱) آل عمران ۳۶.

۲-۲) آل عمران ۲۶.

و حال که او به هیچ چیز حاجت نداشته، زیرا کم و کمبودی ندارد.

□
«اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ» (۱)

و از سویی هر چه بخواهد می تواند:

«إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲)

پس از او می خواهیم و برای همه نیز می خواهیم.

حال ببینید که عکس العمل پروردگار در برابر این مادر پاک چگونه بود.

البته این را بدانید که هر کس به سوی خداوند رو کند عکس العمل حق یکسان است، یعنی با هر کسی همان می کند که با آن مادر پاکدامن نمود.

و گرنه هر روز که خدا آیه نازل نمی کند تا گزارش کند با بندگان خود چگونه است و چه می کند.

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۳)

یعنی خداوند پیوسته در کار خدایی خود است، و خدایی او محصور به یک زمان و یا مکان و یا یک انسان معین و مشخص نبوده و نیست.

باری، برای خداوند دیروز و امروز، و یا امروز و فردا هیچ تفاوتی نمی کند.

و در یک سخن فعل و کار خداوند ازلاً و ابداً یکسان و واحد می باشد.

و اساساً اینکه خداوند داستان این بانوی پاک را باز گفته است تنها به این منظور است که مردم اطمینان یابند که هر کسی به حق توسل یافت و از او پناه خواست سرنوشت وی نیز همان می شود که پیرامون آن بانو اتفاق افتاد.

البته، توسل در صورتی کارساز و چاره ساز است و چنین سرنوشتی را به دنبال دارد که انسان از سر صدق و راستی و یكدلی و یكزنگی به او اقبال نموده و پناه آورد. راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند

در این دنیا اگر راستی همیشه سودآور نیست، و یا اگر دروغ با خود نفع و منفعتی به همراه دارد، در جهان آخرت هرگز اینگونه نخواهد بود، بلکه در آنجا آنچه سودبخش است تنها و تنها صدق و راستی است.

«يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» ۱

یعنی که در بازار قیامت هیچ کالایی سود دهی صدق را با خود ندارد.

از این رو اگر کسی در این دنیا به بندگی و طاعت خداوند تن در دهد اما نه از سر صدق بل از سر ریا و تظاهر، هرگز از طاعت خود سودی نمی برد.

اساساً هر چیزی که آمیخته به صدق نباشد، و رنگ زیبای آن را با خود نداشته باشد هرگز نافع و سودمند نخواهد بود. راستی کن همه که در دو جهان

نیک رو، بد مرو، که نیک و بد است که ز ما یادگار می ماند ۲

و خداوند آنچه آن بانوی با کرامت خواست، پذیرفت.

راستی که خداوند چه برخوردهای زیبایی که با اهل صدق دارد!

و آنچه او خواست این بود که خداوند دخترش را در پناه خود پناه دهد.

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» ۳

و این پیغامی است به همه انسان ها که اگر به او پناه آورید، پناه می یابید، و از آن پس نیز با ربوبیت خود دست به کار می شود و زمینه های رشد و بالندگی شما را

ص: ۲۹۶

۱-۱) مائده ۱۱۹.

۲-۲) مسعود سعید سلمان.

۳-۳) آل عمران ۳۷.

فراهم می کند. همچنانکه او با ربوبیت خود دانه ای ریز به زیباترین گل بدل می سازد، و یا نطفه ای آلوده و نجس به طاووسی زیبا و رنگ در رنگ بدل ساخته، و یا نطفه ای نجس از انسان به حکیم و عارف تبدیل می کند.

عزیزان! شما فرزندان خود را به که می سپارید؟!!

شما فرزند خود را به هر کس که بسپارید بدانید که او را هم رنگ خود می سازد.

همچنانکه اگر به خدا بسپارید هم رنگ خود خواهد ساخت.

نخست مرحمتی که خداوند به فرزند آن بانو نمود این بود که پیامبری از پیامبران خود بر کار تربیتش مامور ساخت.

«كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» (۱)

و زکریا از وجود وی سجاده نشینی با وقار ساخت، از این رو آنچنان تعالی و رشد یافت که لایق استماع کلام حق شد، و دیگر به چمنزاری بدل گردید که تنها گلی رعنا و زیبا با خود کم داشت و آن نیز خداوند وعده کرد، و وعده خویش را نیز جامه عمل پوشید، و بدینسان مسیح را به او ارزانی داشت بی آنکه آغوش همسری را لمس کرده باشد.

ص: ۲۹۸

نافع ترین چیزها معرفت خداوند است.

در سایه معرفت حق نمایان و آفتابی می شود که اسماء خداوند با [□] مُسَمَّیًا بوده و به دیگر سخن خداوند عین ذات خویش است، پس اگر نامش رحمن است در حقیقت نیز جز آن نیست.

زمانه، هر لحظه در کار ربودن است، و عمر گرانمایه را از ما می رباید.

کسی کاین رمز داند اوستاد است (۱)

و چنین کسی هرگز آسوده و بی خیال به تماشا نمی نشیند، بلکه او نیز دست به کار شده و فرصت را غنیمت شمرده و از لحظه لحظه های عمر بهره ها می برد.

دزد شد گیتی تو نیز از وی بدزد (۲)

و هیچ بهره ای نافع تر و پر منفعت تر از گوهر معرفت و شناخت نسبت به ذات حق نخواهد بود. رو گهری جوی که وقت فروش خیره کند مردم بازار را (۳)

ص: ۳۰۱

۱-۱) پروین اعتصامی.

۲-۲) پروین اعتصامی.

۳-۳) پروین اعتصامی.

و کسب این بهره نافع و گوهر گرانمایه، در همه وقت، و برای همگان، میسر نیست. پس هر کجا که فرصت دست داد غنیمت است. و اگر ایام جوانی مغتنم و مبارک است تنها و تنها از همین روست که ساعات جوانی خوش ترین لحظه ها و آناتی است که می توان به آن معرفت بلند دست یافت، از این رو نبایست آن لحظه های شریف را به بطالت و غفلت و مستی های کاذب سپری ساخت. در همه جا راه تو هموار نیست مست میوی این ره هموار را (۱)

بر خلاف اسم آدمیان

در سایه معرفت خداوند نخستین چیزی که آدمی می آموزد تطبیق اسم با مُسماست. به دیگر سخن، اگر می شنود که از اسماء مبارک خداوند کریم است، کرامت را نیز در او می یابد، و اگر می بیند که او را به رحمن و رحیم یاد می کنند، رحمت را نیز در او مشاهدت می کند.

و این بر خلاف اسم هایی است که آدمیان بر خود می نهند، ای بسا کسی نام خود را عادل نهاده است اما در ظلم و ستمکاری بی بدیل باشد. و یا با خود نام حسن را داشته، اما زشتکاری پیشه او باشد.

بنابراین، به نام ها نمی تواند دل داد، و دل بست، و دل خوش داشت. مریم بسی به نام بود لکن رتبت یکی است مریم عذراء را

(۲)

باری، تنها نام خداوند است که از سر صدق بوده و نیز آنانکه به وی اتصال

ص: ۳۰۲

۱-۱) پروین اعتصامی.

۲-۲) پروین اعتصامی.

یافته و ارتباط دارند.

او اگر نام خود را رحمن داده است رحمت را نیز بر خود مسلّم فرموده و اگر نام کریم را بر خود گزیده، کرامت را نیز بر خود الزام و ضرور نموده است.

سند این سخن نیز در کتاب خداست که ذیلاً یاد می شود:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۱)

باری، خداوند در این کریم مبارک پیامبر را مخاطب خود قرار داده و می فرماید. وقتی که مومنان به حضور تو بار می یابند به ایشان سلام گوی.

و این، بسیار شگفت انگیز است، زیرا که در آداب دینی ما آمده است که شخص وارد شونده سلام گوید، اما در اینجا پیامبر خود را موظف می دارد که وی بر وارد شنندگان سلام کند.

و آنگاه فرمان می دهد که به آنان بگوی. خداوند رحمت را بر خویش واجب کرده است.

و افزون بر این نیز می فرماید:

«أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)

اگر بر اساس جهل، غفلت و اشتباه، گناه و معصیتی مرتکب شدید ولی به دنبال آن پشیمان شده و بازگشته و تدارک نمودید، خداوند شما را خواهد آمرزید، و نسبت به شما از سر رحم و عطوفت رفتار خواهد کرد.

بنابراین، او بی علت و بی فلسفه این نام های زیبا را برای خود نخواست است.

رحمت بی مانند

کسی، که خود مسیحی بود، به محضر امام صادق علیه السلام باریافت، و به یمن

ص: ۳۰۳

۱- ۱) انعام ۵۴.

۲- ۲) انعام ۵۴.

همنشینی با وی، صادقانه، اسلام را پذیرفت، و مسلمان به خانه بازگشت، و بنابر سفارشات اما صادق علیه السلام از آن پس با کمال مهر و مهربانی با مادرش رفتار می کرد، تا جایی که مادر با شگفتی پرسید. فرزندم! امروز تو را چه می شود، این ادب را از که و از کجا آموخته ای؟ گفت. مادر! با امام صادق علیه السلام نشستیم، و به کیش و مرام او درآمدم، و سلام را با جان و دل پذیرا شدم. و مادر که سخت شیفته این مرام و آیین پاک شده بود گفت. فرزندم! پای رفتنم نیست، و گرنه خود به محضرش بار می یافتم، حال که نمی توانم خود به حضورش باریابم تو ایشان را دریاب و بخواه که مرا نیز به کیش مسلمانی بپذیرد.

و فرزند شتابان خود را به امام رسانید، و ماجرای مادر خود را گفت، و امام صادق علیه السلام فرمود. به او سلام برسان و بگو شما را نیز پذیرفتیم.

و فرزند به سوی مادر آمد، و از قبول امام گفت، و مادر شاد و شادمان شده اما ساعتی نگذشت که از دنیا رفت، و جوان با چشمان گریان خود را به امام رسانیده و از مرگ مادر گفت، و افسوس خورد از اینکه مادرش کمتر از ساعتی به اسلام در آمد! ولی امام فرمود. او از ماست، یعنی خدا او را پذیرفته است. بر طاعت و خیر خود نباید نگرست در رحمت و فضل او نگه باید کرد (۱)

باری، او بی جهت خود را رحمن و رحیم لقب نداده است، اگر چه بی جهت رحمت خویش را جاری می کند.

رحمتی بی علتی بی خدمتی

و البته، این رحمت وقتی آبخاروار فرو می ریزد که پای اشک به چشمان انسان باز شود و زاری و اندوه وی بالا گیرد.

ص: ۳۰۴

زاری و گریه قوی سرمایه ای است

بنابراین، می بینید که او بی جهت نام رحمن و رحیم بر خود ننهاده است، بلکه دریا دریا رحمت است.

و به خود او سوگند که رحمتش از شگفتی های غیر قابل هضم برای بشر است.

باب توبه گشوده است

در مجلس حضرت رضا علیه السلام سخن از جنگ جمل به میان آمد، و هر کسی چیزی گفت، یکی گفت. آن ناجوانمردان بر وجود نازنین علی علیه السلام شمشیر

ص: ۳۰۵

کشیدند حال آنکه او مظهر عدل و حق بود، و پیامبر در باب او فرموده بود. جنگ با علی جنگ با من، و جنگ با من جنگ با خداست، در همین میان یکی آشفته شد و به فریاد آمد و گفت. خداوند تمامی آنان را لعنت کند! و امام علیه السلام با شنیدن این سخن فرمود. از چه تمامی آنان را نفرین و لعن می کنی؟ هیچ می دانی پاره ای از آنان تائب شدند.

یعنی رحمت خداوند تا آنجاست که برای جنگ با علی نیز که در حقیقت بنا بر فرمایش رسول خدا جنگ با خود اوست باب توبه را گشوده است.

بنابراین، هرگز هیچ گناهکاری را از خود نرانده و نرنجانید.

مبادا کسی را از خداوند ناامید کنید، و گرنه او درهای رحمت خویش را بر خود شما خواهد بست.

پس تا می توانید دیگران را تشویق کنید که با خداوند آشتی کنند.

به آنها بگویید که این نام های مبارک حق بیهوده انتخاب نشده است، بلکه تمامی حق است و حقیقت دارد.

برای آنان تا می توانید از رحمت و مغفرت خداوند بگویید، و به آنان بگویید. اگر کسی سال ها و سال ها سنگین ترین معاصی و گناهان را مرتکب شده باشد، اگر یکباره صادقانه تصمیم به بازگشت داشته باشد، هر چند پس از تصمیم توفیق جبران نیافته و مرگ گریبان او را بگیرد، بر اساس روایات و سخنان بزرگان دین چنین کسی آمرزیده و بخشیده خواهد شد.

حال شما ببینید وقتی خداوند با چنین کسی چنین می کند با شما که عمری دست به دامان او بوده اید چه خواهد کرد.

اشارت

بزرگان آنچه از بزرگی دارند در پرتو هم‌رنگی و هماهنگی با حضرت حق است. و به دیگر سخن ایشان خویش را تنها با اخلاق و صفات وی آراسته‌اند.

ص: ۳۰۷

کسی چوبی به دست داشت و به حضور مسیح آمد و گفت. کاری کن که این چوب در دستان من ازدها شود!

مسیح گفت. ازدها، ازدهاست. و چوب، چوب. نه ازدها چوب می شود، و نه چوب ازدها. و اگر شنیدی که موسی از چوب ازدها می ساخت، چون موسی بود. زیرا به خداوند اتصال داشت، و خداوند آنچه بخواهد می تواند، و از این رو نیز موسی آنچه را که می خواست می توانست. پس تو نیز به جای آنکه چوب خود را ازدها کنی خود را موسی کن.

اگر موسی شوی هر کوه طور است

و نیز هر چوب می تواند ازدها باشد.

باری، بدون موسی شدن چوب ازدها نمی شود.

همچنانکه بدون ابراهیم شدن آتش گلستان نخواهد شد.

و نه بدون عیسی شدن دم دهان مایه حیات و احیاء مردگان می تواند بود.

و نه بدون علی شدن درب قلعه ای که سی تن در گشوند و بستن آن دست داشتند، بر بالای دست قرار نمی گیرد آنهم به گونه ای که دیگران با اسب و استر و سلاح و لوازم خود بر آن عبور کنند.

شیوه

و کسی که می خواهد موسی شود، و یا عیسی، و یا ابراهیم، و یا علی، باید رد پای ایشان را تعقیب کند، و ببیند که آنان چگونه بودند و آنگاه خود را نیز به آن شیوه و سبک آرایش داده و آراسته سازد.

پوشیدن عیوب

آنچه این بزرگواران پیشه خود ساخته و تا به آخر نیز همان را دنبال کردند هم‌رنگی و هماهنگی با خداوند در تمام شئون حیات و زندگی بود، و در یک سخن اخلاق الهی را اخلاق خود و رفتار او را روش کار خود ساختند.

آنان وقتی که دیدند خداوند از کنار خطاها و لغزش‌ها و عیوب و منقصت‌های آدمیان کریمانه عبور می کند، و با آنان از سرگذشت و اغماض و عیب پوشی رفتار می نماید. خود را نیز به این خصلت زیبا آراستند، و هرگز در صدد عیوب خلق بر نیامده، بلکه عیب آنان را نیز پوشش دادند. پرده از عیب کسان برداشتن نبود هنر گر نیاری پاک شستن عیوشان باری بیوش (۱)

این سخن علی علیه السلام است که فرمود:

«يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ» (۲)

ای بنده خدا! در افشای عیوب کسی تعجیل مکن.

ص: ۳۱۰

۱- ۱) جامی.

۲- ۲) نهج البلاغه، خ ۱۴۰.

گر عیبی اندر آن نگری عیب پوش باش زیرا تو زود بگذری این نیز بگذرد (۱)

پاره ای به آسف نه تنها عیب پوش نبوده بلکه عیب جویی را نیز مرام خویش ساخته اند. و این در حالی است که خود، به عیوبی سنگین آلوده اند.

«اَكْبَرُ الْعَيْبِ اَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ» (۲)

بزرگترین عیب آنست که آنچه را که خود داری بر دیگران عیب شماری. به عیب خویش یک دیده نمایی به عیب دیگران صد صد گشایی (۳)

خوشا بر احوال کسانی که خویشتن دار بوده و با خوب و زشت کسان کار ندارند. کسی خوشتر از خویشتندار نیست که با خوب و زشت کسش کار نیست (۴)

و اینان کسانی هستند که پای بر گلیم و سر در گریبان خود دارند، و همواره عیوب خویش را مد نظر داشته، و همین باعث غفلت ایشان از عیوب دیگران شده است.

«مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ» (۵)

هر که در عیب خود نگیرد عیب جویی دیگران از نظرش برود.

«مَنْ ابْصَرَ عَيْبَ نَفْسِهِ لَمْ يَعِْبْ احَدًا» (۶)

کسی که به عیب خود بنگرد، به احدی عیب نگیرد.

ص: ۳۱۱

۱- ۱) ملك الشعراء بهار.

۲- ۲) نهج البلاغه، حکمت ۳۵۳.

۳- ۳) جامی.

۴- ۴) سعدی.

۵- ۵) نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹، الاعجاز والایجاز، ۳۲، العقد الفرید ۴۲۰/۲.

۶- ۶) غرر الحکم ودر الکلم، ۲/۱۸۸/۲، ۷۲۹.

گر به عیب خویشان دانا شوی کی به عیب دیگران بینا شوی (۱)

«اعْقَلُ النَّاسَ مَنْ كَانَ بَعِيْبِهِ بَصِيْرًا وَعَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ ضَرِيْرًا» (۲)

خردمندترین مردم کسی است که بینای عیب خویش و نابینای عیب دیگران باشد.

اساساً کسی که از عیوب دیگران می گوید، خود نشانه آنست که از معایب خود چشم پوشیده و یا غافل و نادان است، که البته این خود بالاترین ذنوب و گناهان به شمار می آید.

«جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ اعْظَمِ ذُنُوبِهِ» (۳)

جاهل بودن انسان به عیوب و معایب خود از بزرگترین گناهان به شمار می آید.

«مِنْ اَشَدِّ عُيُوبِ الْمَرْءِ اَنْ تُخْفِيَ عَلَيْهِ عُيُوبَهُ» (۴)

از بدترین عیب های و منقصت های انسان آن است که عیب هایش بر وی مخفی باشد.

و طبیعاً، همچنانکه در خبر آمده است، از خوب ترین و سودمندترین دانش ها و شناخت ها، آگاهی به عیوب خویش است.

«مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ اَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» (۵)

و نیز آمده است:

«كُنْ فِي الْحِرْصِ عَلَيَّ تَفَقُّدِ عُيُوبِكَ كَعَدُوِّكَ» (۶)

ص: ۳۱۲

۱-۱) عطار.

۲-۲) غرر الحکم، و درر الکلم، ۴۰۹/۲۰۱/۱.

۳-۳) کنز الفوائد، ۲۷۹/۱.

۴-۴) غرر الحکم و درر الکلم، ۴۲/۲۴۹، ۲.

۵-۵) غرر الحکم و درر الکلم، ۱۳۸/۲۸۶، ۲.

۶-۶) ابن ابی الحدید، ۳۰۵، ۲.

برای پیدا کردن عیبهای خود مثل یافتن دشمن حریص باش.

از این رو، دوستدارترین انسان کسی است که دشمن انسان، که عیوب و

ص: ۳۱۳

معایب باشند، به انسان نشان دهد.

«مَنْ أَبَانَ لَكَ عَنْ عُيُوبِكَ فَهُوَ وَدُودُكَ» (۱)

کسی که عیوب تو را برای تو آشکارا بگوید، پس او دوست واقعی توست.

اساساً، کسی که بی پرده عیوب انسان را برای انسان باز می گوید، در غیاب وی هرگز آنها را برای کس و یا کسان دیگر بازگو نمی نماید.

«مَنْ كَاشَفَكَ فِي عَيْبِكَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ» (۲)

کسی که بی پرده و پیش رو عیب های تو را بگوید، در غیاب، آبروی تو را حفظ خواهد کرد، و از بدی های تو نخواهد گفت. همچنانکه اگر کسی عیب انسان را در پیش رو کتمان نموده و نگوید، به حتم در پشت رو آن را صد چندان نموده و مو به مو برای دیگران خواهد گفت.

«مَا حَفِظَكَ غَيْبِكَ مَنْ حَفِظَ غَيْبِكَ» (۳)

کسی که عیب تو را حفظ نماید و باز نگوید، غیب تو را نیز حفظ نخواهد کرد، و آن را برای دیگران باز خواهد گفت. و نشانه این دوستان ناراست و بی صدق آنست که عیب دیگران را پیش روی انسان باز می گویند، و همین نشان آنست که بی تردید عیب انسان را نیز پیش روی دیگران خواهند گفت. هر آنکه برد نام مردم به عار

ص: ۳۱۴

۱-۱) غرر الحکم و درر الکلم ۵۶۵/۱۷۹، ۲.

۲-۲) غرر الحکم و درر الکلم ۶۱۴/۱۸۲، ۲.

۳-۳) غرر الحکم و درر الکلم ۲۶۰/۲۷۷، ۲.

بنابراین، راه موسی شدن یا به دیگر سخن راه همه کاره شدن همانا تطبیق و مطابقت دادن منش و رفتار خود با خداوند است یعنی درست به مانند مردم قالی باف که چشمی به نقشه دارند و چشمی به بافته خویش، و نمی بافند جز بر اساس نقشه ای که در پیش رو دارند، انسان نیز باید چشم به رفتار و اخلاق خداوند داشته و تار و پود صفات خود را بر اساس آن سازد.

و همین حقیقت نیز در روایات یاد شده است:

□
«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»

خویش را به اخلاق خداوند بیاراید.

همچنانکه پیامبر با عظمت اسلام اینگونه بود.

لذا از آنجا که خداوند خود رحیم است پیامبر نیز چنین بود.

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (۱)

و یا همچنانکه خداوند خود رحمت واسعه دارد:

«وَسِعَتْ رَحْمَهُ كُلَّ شَيْءٍ»

پیامبر نیز از رحمتی به وسعت تمام هستی برخوردار است.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۲)

جزای اعمال

وقتی که اخلاق انسان با اخلاق خداوند همسان و همانند باشد، در دنیا دستمایه چنان توانی می شود که موسی و ابراهیم و عیسی و علی از آن برخوردار بوده اند، و در آخرت نیز به شراب طهور، و جنات عدن، و رضوان حق بدل خواهد شد.

و این حقیقتی است که خداوند در فراوانی از آیات خود بر آن انگشت نهاده

ص: ۳۱۵

۱- ۱) توبه ۱۲۸.

۲- ۲) انبیاء ۱۰۷.

و یادآور شده است که بهشت و آنچه در آنست محصول صفات و اخلاق نیکوی شما بوده، و در حقیقت جزای کردار و رفتار شماست.

«جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

اساساً، هر کجا سخن از بهشت و پاداش اخروی است سخن از انسان و جزای اعمال اوست.

ص: ۳۱۶

۱-۱) سجده ۱۷.

امر هدایت، عظیم و بزرگ است، و آن را جز از بزرگان دین خواستن، مایه گم شدن و گمراهی است.
و بزرگان همانا انبیاء و امامان گرامند، و جز ایشان هر که باشد و هر چه باشد، کوچک و حقیر و ناتوان است.

روزی که «سَیْنَجِر» از بخت و اقبال دور شده و از تخت شاهی فرود آمده و برای همیشه حکومت و حکمرانی را از کف داده بود، کسی از او پرسید. با آنهمه جاه و جلال، و حشمت و شکوه، و سپاه و قشون، و نیز توان و اقتدار، چرا همه چیز از دست شد، و به خزان نشسته، و همه خزانه های ثروت و مکنت و قدرت را از دست دادی؟!

سنجر که یکپارچه حسرت و اندوه بود گفت. در کار خود دو خطا کردم؛ خطای نخست من این بود که کارهای بزرگ را به دست انسان های کوچک سپردم.

از این رو، کارها، همه، ضایع شد و هیچکدام به سامان نرسید، و از سویی کارهای کوچک را به انسان های بزرگ سپردم، آنها نیز از انجام آن سلسله کارها عار داشته و سرباز زدند. و در نتیجه هیچ کاری، نه کوچک و نه بزرگ، صورت نگرفت.

و افزود. من اگر کارهای کوچک را به انسان های کوچک، و کارهای بزرگ را به انسان های بزرگ حواله و ارجاع می دادم، هرگز کارم به اینجا نمی کشید.

حقیقت مسلم

و البته، این یک حقیقتی مسلم و اصلی مورد اهتمام است، و نه تنها در امورات دنیایی، و سیاسی، و حکومت داری باید لحاظ داشت، بلکه در وادی معنوی و اخروی نیز باید نسبت به آن پایبند بود.

بلکه در امورات معنوی اگر انسان کارهای بزرگ را از انسان های بزرگ نخواهد، بس خجالت که از این حاصل ایام برد.

از این رو خداوند جهت هدایت خلق، انبیاء و امامان را گسیل داشت.

زیرا که هدایت امری عظیم و بزرگ است، و آن را از انسان هایی جز انبیاء و امامان خواستن، همچون خواستن کارهای بزرگ از مردم کوچک است، که نتیجه ای جز سقوط و انحطاط در پی ندارد.

انسان ها، هر چند بزرگ باشند در خصوص امورات دینی همچون هدایت و راهیابی و دستگیری، بسیار خرد و کوچک و ناچیز می نمایند. از این رو می بینید که گاه در کنار سخن های صواب ایشان لغزش هایی نیز به چشم می آید. که البته، از لغزش های ایشان تنها کسانی التفات می یابند که با چشم مسلح نظاره گر باشند، و تنها چیزی که چشم انسان را مسلح می کند کتاب خدا قرآن مجید است.

اساساً، بدون این کتاب آسمانی، لغزش های ظریف و حساس هرگز به چشم نمی آید، آنهم لغزش هایی که گاه یکی از آنها کافی است برای همیشه انسان را هر چند برجسته و شایسته و مستعد باشد زمینگیر سازد. همچنانکه ویروسی ریز و نادیدنی گاه جثه ای قوی و نیرومند را به بستر ناتوانی می افکند.

خطای آشکار

به عنوان نمونه کسی که چشم خویش را با آیات کتاب خدا مسلح نساخته است، وقتی که از کنار این بیت جناب مولانا عبور می کند، که:

قوم دیگر می شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا (۱)

شاید به وجد آمده، و آن را نیز تحسین کند، حال آنکه همین بیت و همین سخن برای کسی که چشم حقیقت بین داشته، و همه چیز را از منظر کتاب خدا نظاره می کند بسیار ناروا و ناصواب خواهد بود.

چنین کسی بی آنکه در کمند مهابت و شکوه مولانا اسیر و گرفتار آید جسورانه می پرسد. این اولیاء کسیتند؟ و هر که باشند و هر چه باشند آیا از انبیاء و امامان بالاترند؟ حال آنکه آنچه از دعا و نیاز خواهی داشته و داریم از همین بزرگان است، و از طریق ایشان به ما رسیده است.

و می پرسد. این اولیاء کسیتند؟ آیا تاکنون رکعتی از نماز را اقامه نکرده اند، و در آن هدایت به صراط مستقیم را از خداوند نخواسته اند؟ و آیا هدایت خواهی به صراط مستقیم دعا نیست؟

و می پرسد. این اولیاء کیستند؟ و از چه رو دم فرو بسته، و لب به دعا نمی گشایند؟ آیا جز این است که می خواهند از این رهگذر تسلیم و رضایت خویش را نسبت به آنچه خداوند تقدیر و تدبیر کرده است نشان داده باشند، همچنانکه جناب مولانا خود اشارتی به این معنا کرده است: از رضا که هست رام آن کرام

ولی از جناب مولانا باید پرسید که از این حضرات اولیاء جویا شود، که

ص: ۳۲۰

۱-۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲.

چگونه تسلیم خداوند هستند، امام تسلیم کلام او نیستند، مگر نه آنکه او خود فرمود:

«اَذْعُونِي»

«دست به دعا بردارید.

مگر نه آنکه او در جای جای کتاب خود از ما خواست که از وی بخواهیم.

ترغیب به دعاء

البته، از انصاف نمی توان گذشت، که جناب مولانا خود در موضعی از مثنوی شریف به امر دعا و خواهش و خواستن از خدای بزرگ را تشویق و ترغیب نموده است: جز تو پیش کی بر آرد بنده دست

ص: ۳۲۲

البته، برای ما هیچ تفاوت نمی کند که جناب مولانا و یا هر کس دیگری، چه در باب دعا و یا هر موضوع دیگری، سخن بگویند و یا نگویند، و یا تایید کرده و یا مردود شمارند، زیرا دین و آئین ما گره خورده به زلف اولیایی است که خداوند خود هر یک از ایشان را به عنوان ولی و دوستدار خود یاد کرده است، و خواسته است که جز از ایشان پیروی و تأسی ننماییم.

و در اینجا خوشتر آنست که سخنان دست کم یکی از آن بزرگواران در باب دعا بشنویم:

علی علیه السلام فرمود. دست به دعا داشته و حاجت و نیازمندی های خود را تنها و تنها از خداوند بخواهید.

«لَا تَسْأَلُ غَيْرَ اللَّهِ فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكَ اغْتَاكَ» (۱)

از غیر خدا حاجت مخواه زیرا اگر او به تو اعطاء کند بی نیاز خواهد نمود.

و فرمود. در نزد خداوند هیچ چیز خوشتر و محبوبتر از آن نیست که از وی چیزی بخواهند.

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ» (۲)

چیزی نزد خداوند محبوبتر از آن نیست که از او سؤال و خواسته شود.

و فرمود. آنکه نسبت به خداوند آگاه تر و آشنا تر است، بیشترین خواست را از او داشته، و از همه نیز بیشتر می خواهد.

«أَعْلَمُ النَّاسِ بِاللَّهِ أَكْثَرُهُمْ لَهُ مَسْأَلَةٌ» (۳)

داناترین مردم به خداوند کسی است که بیشتر از او درخواست کند.

و فرمود. در همه وقت دست به دعا داشته و از او بخواهید، زیرا خواستن از

۱- ۱) ابن ابی الحدید ۲۰، ۳۰۹.

۲- ۲) غرر الحکم و درر الکلم ۲، ۱۵۲/۲۶۷.

۳- ۳) غرر الحکم و درر الکلم ۱، ۴۳۴/۲۰۳.

خداوند وقف بیماران و گرفتاران نبوده، و نه منحصر به وقت بیماری و گرفتاری و ابتلا- خواهد بود. از این رو نمی توان گفت. آنکه در چنگ بلا گرفتار آمده است به دعا و خواستن نیازمندتر است.

«مَا مِنْ أَحَدٍ ابْتُلِيَ وَإِنْ عَظُمَتْ بُلُوَاهُ

بِأَحَقِّ بِالِدُعَاءِ مِنَ الْمُعَافَى الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءَ» (۱)

و انسان، چه سالم و چه گرفتار، در هر حال که دعا می کند و از او چیزی می خواهد باید از سر صفا و اخلاص باشد، از همه چیز و از همگان قطع امید نموده و تنها دل به کرم او داشته باشد.

پاک ساز از غیر دل وز خود تهی شو چون جُباب (۲)

«وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ» (۳)

هنگام درخواست، خالصانه، دعا کن. امید ز هر چه هست باید برداشت دل ز آنچه بجز حق است، باید برداشت

در وقت دعاست دست برداشتت رمزی، که ز جمله دست باید (۴) برداشت

و البته، برای اخلاص فوائد و منافی فراوان است از جمله اینکه اجابت را تسریع می نماید.

برو جان بابا در اخلاص پیچ (۵)

«عَلَيْكَ بِاخْلَاصِ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ اخْلَقُ بِاللَّجَابَةِ» (۶)

ص: ۳۲۴

۱-۱) مستدرک نهج البلاغه، ۱۶۹.

۲-۲) وحشی بافقی.

۳-۳) نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴-۴) واعظ قزوینی.

۵-۵) سعدی.

۶-۶) غرر الحکم ودرر الکلم ۱۱/۱۸، ۲.

بر تو باد به اخلاص در دعا، زیرا دعای خالص سزاوارتر به اجابت است.

و هیچ ناگفته نماند که در اجابت دعا و خواست های انسان جز اخلاص، پاکی و طهارت و پرهیز از معاصی و گناهان نیز شرط مسلم است. هر که را دل پاک شد از اعتلال آن، دعایش می رود تا ذوالجلال (۱)

و گرنه اگر پای در خط خطا و کج باشد، به هنگام شام و سحر دست به دعا داشتن هیچ فایده‌ای ندارد. پای تو همواره به راه کج است

و هیچ، از یاد نبریم که بر اساس حکمت و مصلحت گاه در اجابت دعا تاخیر می شود، و این نباید مایه نومیدی و یأس باشد.

«لَا يُقِنُّنَكَ أَنْ ابْطَأَتْ عَلَيْكَ الْأَجَابَةُ» (۲)

اگر دعایت دیر به اجابت رسید نومید مباش.

«رَبِّمَا أَخَّرْتَ عَنْكَ الْأَجَابَةَ لِيَكُونَ أَطْوَلَ لِلْمَسْأَلَةِ وَأَجْزَلَ لِلْعَطِيَّةِ» (۳)

ای بسا اجابت سؤال و خواست و دعای انسان به تاخیر افتد تا زمانی بشتر صرف دعا و مناجات با حق کند، و پاداش و عطیه‌ای عالی تر و والاتر به ارمغان گیرد. از این گذشته خداوند حالت حاجت و نیاز خواهی بندگان خویش را بسیار خوش دارد.

ص: ۳۲۵

۱- ۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۰۵.

۲- ۳) دستور معالم الحکمه ۷۵.

۳- ۴) عیون الاخبار ۲/۲۷.

ای بسا مخلص که نالد در دعا

ولی گاه انسان از سر نادانی و جهل و عاقبت نااندیشی از خداوند مسئلت و حاجتی دارد که هیچ به مصلحت نیست، از این رو خداوند آن را به هدف اجابت نمی‌رساند، اما به حرمت دعایی که داشته است او را به گونه ای دیگر نوازش می‌کند، و موهبتی به او خواهد نمود که صلاح و مصلحت وی می‌باشد.

رُبَمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَمْ تُغَطَّهُ وَأُعْطِيتَ خَيْرًا مِنْهُ» (۱)

چه بسا چیزی از خدا خواستی که به تو داده نشد و بهتر از آن به تو عطا گردید. دزدکی از مارگیری مار برد

شکر حق را کان دعا مردود شد

اساساً، بنا بر آنچه در خبر آمده است برای چنین کسانی که از خواست خود

ص: ۳۲۶

۱- ۲) غرر الحکم ودرر الکلم ۱۰۴/۳۷۸، ۱.

محروم می شوند یکی از این سه موهبت ارزانی می شود:

«ذَنْبٌ يُعْفَرُ أَوْ خَيْرٌ يُعَجَّلُ أَوْ شَرٌّ يُؤَجَّلُ» (۱)

یا گناهش بخشیده می شود، و یا به زودی خیری به او رسیده، و یا شری از او دفع خواهد شد، که دفع شر و بلا یکی از آثار مسلم و محتوم دعاست. از این رو فرمود:

«بِالدُّعَاءِ تُصْرَفُ الْبَلَاءُ» (۲)

با دعا، بلاها برگردانده می شوند.

«بِالدُّعَاءِ يَسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ» (۳)

با دعا بلا دفع می گردد.

«وَأَذْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ» (۴)

امواج بلا- و محنت و مصیبت ها را با دعا دفع و از خود دور سازید. من به دعا کرده ام مدعیان را هلاک زان که خواص دعا دفع بلا کردن است (۵)

بنابراین، هیچ دعایی بی پاسخ نمی ماند، به ویژه آنکه اگر با نام الله و رحمن و رحیم آغاز شود.

«لَا يُرَدُّ دُعَاءٌ أَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

دعایی که با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شود مردود نخواهد شد.

حسنه

حال، که چنین است دعاء را از همین اکنون آغاز کنیم.

و چه دعایی بهتر از آنچه خداوند در کتاب خود آورده است.

ص: ۳۲۸

۱-۱) ابن ابی الحدید ۲۷۶، ۲۰.

۲-۲) مستدرک نهج البلاغه، ۱۸۶.

۳-۳) غرر الحکم ودرر الکلم ۲۹۳/۲۶، ۱.

۴-۴) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶.

زیرا او عالم است و ما نادان، و او می داند که حاجت ما به چیست، ولی ما نمی دانیم.
از دعاهایی که به صلاح و سود ماست، و در کتاب خداوند آمده است، یکی این است:

□
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

خدایا! در دنیا آنچه در پیش تو خیر و نیکو و حسنه به شمار می آید بر ما ارزانی فرما.

امام صادق علیه السلام فرمود: «حَسَنَةً» در دنیا دو چیز است:

یکی گشایش در زندگی مادی، تا مبادا نسبت به مردم بددل و بخیل حاجتمند شویم، و یا در پیش روی زن و فرزند خجل شده و شرمگین باشیم.

و دیگری آنکه اخلاق ما نیکو باشد، یعنی شیرین، باصفا و با محبت باشیم، و در سینه ما بخل، کینه، بد دلی، دشمنی نباشد.

«وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»

و در آخرت نیز آنچه خیر است بر ما فرو فرست.

و حسنه در آخرت دو چیز است، یکی رضوان حق و دیگری بهشت.

ص: ۳۲۹

اشارت

ارزش آدمی به دانش و دانایی است.

انسان منهای شناخت و معرفت از همه سو زیان می بیند، حتی از کتاب خداوند که تنها جهت هدایت فرود آمده است.

حکایت

۱. حکایتِ صفوان که پیوسته احوال آخرت را در پیش رو داشت.

ص: ۳۳۱

هیچ چیز به قدر دانش، دانایی و معرفت برای آدمی سودمند و سودآور نیست، و نه چیزی به اندازه آن مایه اعتبار و بزرگی می شود. فضل است که سرمایه بزرگی است

باری؛ چه در میان زنان و چه در میان مردان، هر کسی به جایی رسید و یا جایگاه و منزلتی معتبر یافت جز در پرتو گوهر دانش نبوده و نیست. چه زن چه مرد، کسی شد بزرگ و کامروا

اساساً، آنچه در دید دین و دیدگاه پیشوایان آسمانی به شرف و شرافت یاد شده است، همانا علم و آگاهی است. مرد باید که دانش آموزد تا ز هر کس شریف تر باشد (۱)

مولانا علی علیه السلام فرمود:

«لَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ»

شرافتی چون دانش نیست. خاتم ملک سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم (۲)

و از شرافت علم همین بس که اگر به نادانان و آنان که آن را نیکو نمی دانند، نسبت داده شود، شادمان شده و بر آن فخر می کنند:

«كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا إِنَّهُ يَدَّعِيهِ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَيَفْرُحُ بِهِ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ» (۳)

محروم

بنابراین، کسی که علم و آگاهی ندارد از شرافت و ارزش نیز دور و محروم

ص: ۳۳۳

۱- ۲) هارون جوینی.

۲- ۳) شمس تبریز.

۳- ۴) دستور معالم الحکم ۲۴.

است، و بلکه از همه ارزش ها تهی و عاری است:

«لَيْتَ شِعْرِي أَيُّ شَيْءٍ أَدْرَكَ مَنْ مَاتَهُ الْعِلْمُ! بَلْ أَيُّ شَيْءٍ مَاتَ مَنْ أَدْرَكَ الْعِلْمَ» (۱)

ای کاش می دانستم کسی که گوهر دانش از وی فوت شده چه چیزی به دست آورده است! و یا می دانستم کسی که صاحب دانش است و آن را به چنگ آورده است چه چیزی را از دست داده است!

نشانه تکریم خداوند

و البته این شرافت و فضیلت را خداوند نصیب همگان نمی کند:

«إِذَا أَرْزَلَ اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمُ» (۲)

هر گاه بنده ای در پیش خداوند «بر اثر معاصی» پست و بی مقدار باشد راه تحصیل و دانش و آگاهی را بر او بر می بندد.

و از اینجا پیداست که اگر کسی به زیور دانش آراسته شد، نشان آن است که خداوند وی را مکرم داشته، و طبیعاً مورد اعتناء و اهتمام اوست، از این رو در خبر آمده است که هرگز کسی را که از موهبت دانش بهره ور است به چشم حقارت و کوچکی ننگرید؛

«لَا تَحْرِقَنَّ عَبْدًا آتَاهُ اللَّهُ عِلْمًا، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَحْقِرْهُ حِينَ آتَاهُ إِيَّاهُ» (۳)

باتلاق نادانی

و اگر این گونه روایات و هر چه از این دست هست ما را به سوی فضل و دانش اندوزی ترغیب و بلکه وادار می کنند، از آنروست که بدون آن هیچ بوده و در باتلاق جهل و نادانی فرو می شویم.

ص: ۳۳۵

۱- ۱) ابن ابی الحدید ۲۸۹/۲۰.

۲- ۲) نهج البلاغه، حکمت ۲۸۸.

۳- ۳) کنز الفوائد ۳۱۹/۱.

معرفت جان است و انسان جسم وی آدم بی معرفت «لا شیء» نه «شیء» (۱)

گمراهی

اگر پای جهل در میان باشد و از نور معرفت بی نصیب باشیم هرگز سود و سیادت نخواهیم یافت، و از همه سو و از همه جا بر ما زیان می بارد، و حتی چیزهایی که نافع و سودمند است به ضرر و زیان ما منتهی می شود، از همین رو، قرآن که کانون نور و هدایت است برای بسیاری ظلمت و ضلالت و گمراهی را در پی دارد:

«يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا» (۲)

زآنکه از قرآن بسی گمراه شدند

درست همانند آب که خود مایه حیات و زندگی است، اما برای فرعون مایه هلاک و فناء و نابودی شد.

غرور به رحمت حق

به عنوان نمونه انسان بی معرفت و نادان وقتی که انبوه آیات قرآنی را در باب رحمت حق می بیند به جای آنکه مایه شتاب و تلاش او باشد، در همانجا قفل کرده و می ایستد، و از آن پس تن به هر خلاف می دهد، تنها به این دلیل که خداوند رحمن است و رحیم، و رحمتش پایدار، و جاودانه، و نیز شامل همگان می باشد.

و این در حالی است که خود خداوند در کتاب کریم، پیشاپیش، هشدار داده است. که رحمت وی مایه غرور شما نباشد، و نه جوازی برای هر خطا و خلاف.

از این رو، کسی که رحمت خداوند را دستاویز خود قرار داده، و بر این اساس از انجام اوامر الهی دور، و به انواع معاصی آلوده شود، مرتکب معصیت کبیره است.

ص: ۳۳۶

۱-۱) شمس تبریز.

۲-۲) بقره ۲۶.

معصیت کبیره گناهی است در قرآن کریم پیرامون آن، به صراحت، وعده عذاب داده می شود.

از این رو، در یکی از آیات این کتاب کریم بر مردمی که از رحمت خداوند برداشت ناصواب نموده، و به کرم و رحمت وی غرور یافته، و از همین رو دامن خود را به بسیاری از معاصی آلودند، نهیب می زند.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (۱)

معنای کریم

اساساً، اگر کسی معنای کرم و کریم را فهم کند غرور نیافته و هرگز از این رهگذر خود را به آلودگی ها نمی آلاید، زیرا کریم به معنای کسی است که صاحب سفره گشاده است.

و خداوند کریم نیز برای انسان ها دو سفره را گشوده است. یکی سفره دنیا که کوتاه و مقطعی است، و دیگری سفره آخرت که بی پایان و بی زوال و جاودانه است.

سفره دنیا

اما سفره دنیا همگانی است و از آن همگان است، و چه دوست و چه دشمن، و چه مومنان و چه کافرین از آن بهره می برند. ادیم زمین سفره عام اوست بر این خوانِ یغما چه دشمن چه دوست (۲)

اما سفره آخرت تنها و تنها از آن دوستان خداوند است.

و دوستان خداوند کسانی هستند که وی از ایشان خشنودی و رضایت تام و تمام دارد.

و او، آنچنانکه در کتاب خود آورده است، از کسانی راضی و خشنود است

ص: ۳۳۷

۱- ۱) انفطار ۶.

۲- ۲) سعدی.

که برخوردار از ایمان و اعمال صالح باشند.

ارزش انسان

بی تردید، بها و ارزش انسان به میزان ایمان و باور اوست که البته همان رهاوردی همچون اعمال صالحه را در پی دارد.

«الْمَرْءُ بِإِيمَانِهِ» (۱)

و امان و نجات و رهایی نیز در گرو ایمان است.

«النَّجَاءُ مَعَ الْإِيمَانِ» (۲)

و نه چیزی به قدر و اندازه آن راه رهایی را در پیش پای انسان خواهد گشود.

«لَا وَسِيلَةَ انْجَاحٍ مِنَ الْإِيمَانِ» (۳)

بنابراین، کسی که از آن بی بهره است در حقیقت راه نجات را از کف داده است.

«لَا نِجَاءَ لِمَنْ لَا إِيْمَانَ لَهُ» (۴)

آگاهی خداوند

آنچه مسلم است ایمان به معنای گرایش و گروید و باورمندی است، اما اینکه باور و اعتقاد باید به چه چیزی متعلق و مربوط باشد از کتاب خدا می شنویم:

بنابر آنچه در قرآن کریم آمده است، باید به چند چیز تصدیق و باور داشت که نخستین آنها ایمان به خداوند و نیز صفات وی می باشد.

و از صفات خداوند، یکی شهید است.

و شهید یعنی کسی که بر همه چیز شاهد و آگاه و گواه می باشد.

ص: ۳۳۸

۱- ۱) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۶۲/۱.

۲- ۲) نجات و رستگاری قرین و همراه ایمان است. غرر الحکم و درر الکلم، ۲۲۴/۱.

۳- ۳) هیچ وسیله ای برای نجات و رستگاری سودمندتر از ایمان نیست. غرر الحکم و درر الکلم، ۳۸۴/۱.

۴- ۴) برای کسی که ایمان ندارد نجات و رهایی نیست. غرر الحکم و درر الکلم، ۴۰۲/۶.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ كُلُّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» هر جا روند جز سر کوی نگار نیست هر جا نهند یار همانجا بود نگار (۱)

اساساً، جایی نیست که تحت نگاه و نظارت او نباشد.

همه جا خانه یار است که یارم همه جاست (۲)

علیم

بر همین اساس از دیگر صفات وی علیم است.

و علیم یعنی داناست، از همه چیز، از همه کس، از همه جا.

«أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۳) راز پوشید گرچه هست بسی بر تو پوشیده نیست راز کسی (۴)

پس، نه در ظاهر و نه در باطن چیزی نیست که از چشم او دور و پوشیده باشد.

«يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى» (۵) درد دل من دواش می دانی تو

ص: ۳۳۹

۱- ۱) امام خمینی رحمه الله.

۲- ۲) امام خمینی رحمه الله.

۳- ۳) بقره ۲۳۱.

۴- ۴) نظامی.

۵- ۵) اعلی ۷.

راز آلودن خویش

بنابراین، کسی از گوهر ایمان برخوردار است که نخست خداوند را شهید و علیم، و آگاه و دانا بر همه چیز بداند. و کسی که اینگونه باشد، و اینگونه بیندیشد دست به هر کار ناروا و ناصواب نمی زند، و نه دست را به هر آلودگی می آلود. (۱) و تو گویی، آدمی از رهگذر ایمان به گوهری گرانمایه همچون «حیاء» دست می یابد.

«الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ» (۲)

پس، هیچ ممکن نیست که حیاء باشد و ایمان نه، و یا ایمان باشد و حیاء نه.

«الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ قَرْنَانِ جَمِيعًا فَإِذَا رُفِعَ أَحَدُهُمَا رُفِعَ الْآخَرُ» (۳)

حیاء و ایمان قرین یکدیگرند اگر یکی از میان برخاست دیگری هم می رود.

و می توان دریافت. اگر پای حیاء در میان باشد از معصیت و گناه خبری نیست، و وقتی که بساط گناه جمع و پیچیده شود آنچه هست و می ماند طاعت و بندگی خداوند است، و به دیگر سخن دین است که رخ نمایی خواهد نمود؛

«الْحَيَاءُ هُوَ الدِّينُ كُلُّهُ» (۴)

و دین که رهاورد حیاء می باشد در یک سخن؛ چیزی است که سراسر خیر و رحمت و برکت را برای انسان با خود به همراه دارد؛

«الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ» (۵)

جهان آخرت

و دیگر از مواردی که بنابر آیات کتاب خدا می بایست نسبت به آن نیز معتقد و باورمند بود جهان آخرت است.

ص: ۳۴۰

۱-۱) در خبر آمده است. «إِذَا لَمْ تَشَيْتَ خِي فَاصْبِرْ مَا شِئْتَ» وقتی حیا نداری هر کار سومی خواهی بکن، و این گواه آنست که وقتی حیا در میان نباشد آدمی خود را به هر چیز آلوده می سازد.

۲-۲) نهج الفصاحه.

۳-۳) نهج الفصاحه.

۴-۴) نهج الفصاحه.

۵-۵) نهج الفصاحه.

این سرایی است که البته خلل خواهد یافت خنک آن قوم که در بند سرای دگرند (۱)

و نشان ایمان و یقین به آخرت آنست که انسان نسبت به دنیا دلبستگی نداشته و از آن روی گردان باشد.

«مَنْ أَيَقِنَ بِالْآخِرَةِ اغْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا» (۲)

از این رو، هیچگاه حریصانه نسبت به هیچ چیز دنیا نظر ندارد، و نه با ولع و طمع چیزی از آن را تعقیب کرده و خواهان می شود.

«مَنْ أَيَقِنَ بِالْآخِرَةِ لَمْ يَحْرِصْ عَلَى الدُّنْيَا» (۳)

کسی که یقین به روز جزا دارد بر دنیا حرص نمی ورزد.

و در حقیقت حرص ایشان تمامی مصروف آخرت است، و نسبت به همه چیز آن طامع و حریص خواهد بود، و البته به آنها نیز دست خواهد یافت.

«مَنْ حَرَصَ عَلَى الْآخِرَةِ مَلَكَ» (۴)

کسی که برای رسیدن به آخرت حرص ورزد مالک آن گشته و بدان می رسد.

گره ها گشوده می شوند

البته حرص نسبت به آخرت، و نیز رو گردانی نسبت به دنیا، موجب آن نمی شود که دنیا نیز نسبت به انسان پشت کرده و روی گردان شود، بلکه دنیا خود، زبونانه، به دنبال چنین کسی راه افتاد، و از این رو گره های مادی و دنیای وی نیز به آسانی تمام خواهد گشوده.

«عَلَيْكَ بِالْآخِرَةِ تَأْتِيكَ الدُّنْيَا صَاحِرَةً» (۵)

ص: ۳۴۱

۱-۱) سعدی.

۲-۲) کسی که یقین به آخرت دارد از دنیا روی بگرداند. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۲۹۱/۵.

۳-۳) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۲۶۰/۵.

۴-۴) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۲۹۴/۵.

۵-۵) بر تو باد به آخرت و عمل برای آن زیرا دنیا زبونانه نزد تو خواهد آمد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۲۸۴/۴.

اما اقبال دنیا هیچ موجب آن نمی شود که مومنان از کار آخرت در مانده و یا دور بمانند، بلکه پیوسته می کوشند و راه آن جهانی را هموار، و توشه آن را نیز فراهم می سازند.

«مَنْ اِيْتَقَنَ بِالْمَعَادِ اسْتَكْتَرَّ مِنَ الزَّادِ» (۱) ای مردِ سدر در طلب زاد سفر باش

نمرود هوی خانه باطن ز بُت آکند او رفت سوی عید تو در کار تَبَر باش (۲)

انگیزه مومنان

اساساً، مومنان در دنیا هیچ انگیزه و غرضی جز توشه یابی و اصلاح امورات آخرت خود را ندارند.

«غَرَضُ الْمُؤْمِنِ اِصْلَاحُ الْمَعَادِ» (۳)

هدف مومن اصلاح معاد و روز واپسین است.

از این رو پیوسته از ذکر و یاد آن غافل نبوده و نیست.

و بر اساس آنچه در خبر آمده است این یادآوری برای انسان مومن مایه

ص: ۳۴۲

۱- ۱) کسی که یقین به معاد دارد توشه بسیار برگیرد. غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۲۸۱/۵.

۲- ۲) سنائی غزنوی.

۳- ۳) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۸۷/۴.

درمان و شفاء و سلامت است.

«ذِكْرُ الْآخِرَةِ دَوَاءٌ وَشِفَاءٌ» (۱)

یاد آخرت دارو و درمان است.

از همین رو، به میزانی که انسان یاد آور آخرت باشد، از بیماری گناهان در امان بوده، و کمتر ابتلاء می یابد.

«مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْآخِرَةِ قَلَّتْ مَعْصِيَتُهُ» (۲)

کسی که زیاد به یاد آخرت باشد نافرمانی و گناهش اندک شود.

و طبیعی است، کسی که در همه احوال به یاد آخرت باشد، در همه احوال نیز از معصیت مصون و در امان خواهد بود.

قیامت را اینگونه ببینید

اعمال حج صفوان بن یحیی تمام شده بود، و قصد عزیمت به دیار خود، شهر کوفه را، داشت.

صفوان از اصحاب با صفای حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام است.

در خصوص وی نوشته اند که کسی به پاکی و طهارت او در میان مردم همروزگار خود نمی رسیده است.

در همین میان کسی به محضر او رسید و گفت. من نیز از اهالی کوفه می باشم، اما اسباب بازگشت فراهم نیست از همین رو

تاخیر خواهم داشت، خواستم زحمت کشیده و این کیسه پول را با خود برده و به دست خانواده ام برسانید.

صفوان فرمود. پول را پیش خود نگاه دار، چند دقیقه ای دیگر باز می گردم.

و رفت. و پس از دقیقه ای چند بازگشت، و فرمود. حال، برای بردن کیسه پول

ص: ۳۴۳

۱- ۱) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۳۰/۴.

۲- ۲) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۳۶۵/۵.

آماده ام. صاحب پول با شگفتی پرسید. مگر پیش از این آماده نبودید؟ گفت. این مرکب از آن من نیست و آن را از کسی کرایه نموده ام، و کسی که این مرکب از آن اوست اکنون در میان حجاج است، از این رو رفتم و او را یافتم و از او اجازه خواستم که پول شما را هر چند وزنی ناچیز دارد، با خود ببرم، و اگر راضی نیست بابت آن نیز کرایه ای پرداخت کنم. زیرا پیش از این، مرکب را جهت خود و بار خود اجاره نموده بودم، و اگر این اجازه را نمی گرفتم در قیامت مایه دردسر بود، و به زحمت می افتادم.

چقدر خوب است که انسان در دنیا، قیامت و آخرت را اینگونه ببیند.

ولی ما مردم هرگز قیامت را اینگونه نمی بینیم، و این، از رفتار اقتصادی و اخلاقی ما به خوبی پیداست.

فرشتگان

دیگر از موارد ایمان، ایمان و یقین به وجود فرشتگان خداست.

ایمان به فرشتگان نیز مایه امان از آلودگی و ناپاکی است.

باری، کسی که باور داشته باشد که فرشتگان مثلاً در کنار انسان نشسته و بر سخن وی نظارت می کنند، و چه خوب و چه بد، و چه زشت و چه زیبا، هر چه باشد آن را در کتاب خود ثبت و درج می کنند، آیا هر سخنی خواهد گفت؟ و یا آیا کسی از ناحیه زبان و سخن کسی آسیب خواهد دید؟

در خبر آمده است. بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست.

«اَكْثَرُ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ» (۱)

از این رو، نیکوترین اعمال آدمی همانا حفظ زبان خویش است.

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ حِفْظُ اللِّسَانِ» (۲)

و تاکید شده است که زبان را در دهان خویش به زنجیر کشید و حبس و

ص: ۳۴۴

۱- ۱) نهج الفصاحه.

۲- ۲) نهج الفصاحه.

اسیر کنید، که هیچ چیز به زندان و اسارت شایسته تر از زبان نبوده و نیست.

لَا شَيْءَ أَحَقُّ بِالسِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ» (۱)

و کسی که به این امر مبادرت کرد و مالک زبان خود باشد عاقبتی خوش و سلامت دارد.

طُوبَى لِمَنْ مَلَكَ لِسَانَهُ» (۲)

و کسی که مالک زبان خویش باشد، از حقیقت ایمان و یقین برخوردار است.

لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُكُمْ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزُنَ لِسَانَهُ» (۳)

هیچکس از شما حقیقت ایمان را به کمال برخوردار نیست مگر آنکه زبان خویش را نگاه دارد.

پیامبران پاک

و از موارد و مصادیق دیگر ایمان، ایمان و یقین به عموم پیامبران پاک الهی است، که آنچه می گفته اند نه از سر خود و نه از سر هوا، بلکه از سوی خداوند بوده است، و تنها سخنان او را باز می گفتند.

دولت جاودانه

و کسانی که بر این چهار حقیقت مسلّم ایمان داشته باشند مشمول عنایت و رضایت حق بوده و در قیامت نیز بر خوانِ کرم وی خواهند نشست، و دولتی جاودانه خواهند داشت.

زبان بزرگ

و جماعتی که از چنین ایمان هایی برخوردار نباشند راه به جایی نبرده و تمامی عمر خود را زیان می کنند، و درست مثل تاجری که تمام سرمایه خود را

ص: ۳۴۵

۱-۱) نهج الفصاحه.

۲-۲) نهج الفصاحه.

۳-۳) نهج الفصاحه.

باخته و رو به سوی خانه شود، ایشان نیز تمامی سرمایه عمر عزیز را باخته و در سایه آن چیزی دریافت نکرده، و راهی خانه گور می شوند.

و در خبر آمده است که وقتی چنین کسانی در گور جای می گیرند خداوند از فرشتگان می خواهد که روی وی از قبله بگردانند و آنگاه به حساب وی رسیدگی نمایند. زیرا سهم بهشت خود را داده، و جهنم ابد را خریدار شده اند.

باری، در روایتی رسیده است که خداوند برای هر کس که پا به عرصه دنیا می نهد سهمی از بهشت قرار داده، اما پاره ای بر اثر گناه آن را از دست داده و جهنم را از آن خود می سازند، همچنانکه دوستانی بسا انبیاء و صالحان و پاکان را از کف داده و فرعون و هامان و نمرود و شیطان را رفیق او ساخته اند.

برادران و خواهران! چه خسارتی از این بالاتر که خداوند انسان را لایق رفاقت با انبیاء قرار دهد، و نیز مکانی همچون بهشت را جایگاه وی سازد، اما بر اساس گناه و معصیت همه را از دست بدهد.

اشارت

دنیا و آخرت، هر کدام، ظاهر و باطنی دارند.

ظاهر و باطن دنیا و آخرت، هرگز مطابق و موافق یکدیگر نیست.

و این حقیقت در قیامت نمایان خواهد شد.

ص: ۳۴۷

جناب مولانا حکایت می کند که پادشاهی، دو غلام خریداری کرد؛ یکی چون روز، روشن و تابان و پر فروغ، و زیبا و دلربا و زیرک و شیرین گفتار، و دیگری همچون شب، سیاه و زشت و بد منظر و سیاه دندان. و از آنجا که پادشاه دانا و آگاه بود هر دو را نگاه داشت، ولی غلام زیبا را فرمان داد که به گرمابه رود تا آنچه از گرد و غبار بر چهره دارد زدوده و جمالش آنگونه که هست نمایان گردد، و غلام سیاه را به پیش خود خواند و وی را به گفتگو خواست. و نخست پرسید:

دوست زیبا روی تو که به گرمابه فرستادم چگونه است، خوش سیرت و یا بد سیرت، خائن یا خادم، وفادار یا بی وفا، راستگو یا دروغزن؟

غلام زشت روی و سیاه دندان پاسخ داد: گفت پیوسته بُد است او راستگو

پادشاه که خود را شگفت زده و انمود می کرد، گفت. چگونه تو وی را اینگونه وصف می کنی حال آنکه او در وصف تو آنچه ناسزاست و پلیدی است بر زبان رانده و تو را نسبت می دهد؛ گفت او دزد و کژ است و کژ نشین هیز و نامرد و چنان است و چنین

اما غلام سیاه از این نسبت ها هیچ رنجیده نشده و بر گفتار پیشین خویش اصرار ورزیده و دیگر بار در خوش صفاتی وی داد سخن داد و گفت: کژ ندانم آن نکو اندیش را متهم دارم وجود خویش را

راستی که چقدر شایسته است که آدمی با دیدن و شنیدن پلیدی ها و ناروایی ها حلم و صبوری و خویشتنداری خویش را از کف ندهد. با تو گویم که چیست غایت حکم

پادشاه دوباره و مصرانه از غلام خواست که بی پرده عیب های رفیق را باز گوید. گفت اکنون عیب های او بگو آنچنانکه گفت او از عیب تو

و غلام سیاه گفت. اصرار بی حاصل است، چرا که من از وی خطایی سراغ ندارم. و اگر او در باب من این سخن ها را گفته است هیچ گزاف گویی نکرده است، بلکه او چون آینه ای است شفاف و زلال، از این رو توانسته است ناروایی های مرا

باز گوید، و البته من نیز در خویش تجدید نظر خواهم کرد، و آنچه از عیوب پیرامون من بر شمرده است اصلاح نموده، و هرگز خوبی‌ها و محبت‌های وی را از یاد نخواهم برد، و باز هم می‌گویم و از گفته خویش نیز دلشادم که او انسانی باصفا، و نیز با صفاتی نیکوست. آنچه می‌دانم ز وصف آن ندیم باورت ناید، چه گویم ای کریم

اساساً، هیچ چیز خوشتر از خوش گمانی نیست، زیرا هم آرامش دل و هم سلامت دین را در پی دارد.

«حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ» (۱)

همچنانکه ناخوشایندترین خصلت و خصیصه آدمی نیز بدگمانی است، که مایه تباه شدن دین است.

«آفَةُ الدِّينِ سُوءُ الظَّنِّ» (۲)

تا جایی که آمده است:

«لَا دِينَ لِمُسِيءِ الظَّنِّ» (۳)

البته، بدگمانی و یا سوء ظن تبعات نامیمونی نیز از خود به جای می‌نهد، از آن جمله اینکه انسان را به بدی و شرور وا می‌دارد؛

«سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ» (۴)

و دیگر آنکه مایه درنگ و تاخیر در کارها می‌شود، و توان تصمیم و اراده را از انسان می‌رباید.

ص: ۳۵۱

۱-۱) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۳/۳۸۴.

۲-۲) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۳/۱۰۱.

۳-۳) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۶/۳۵۸.

۴-۴) بدگمانی، کارها را تباه کرده، و انسان را بر شرور و بدی‌ها بر می‌انگیزد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی ۴/۱۳۲.

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ تَأَمَّلْ» (۱)

کسی که بدگمان باشد در کارها درنگ می کند.

و دیگر آنکه بدخیالی در پی دارد؛

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهْمُهُ» (۲)

کسی که بدگمان باشد بدخیال نیز خواهد بود.

و دیگر آنکه دوستان خویش را هر یک به گونه ای از خود می رماند؛

«مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَثْرِكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلٍ صُلِحًا» (۳)

کسی که بدگمانی بر او غالب شود، صلح و سازشی میان او و دوستان وی بر جای نمی ماند.

و دیگر آنکه چنین کسی گاه به کسی بدگمان می شود که خیانتی را روا نکرده است، و از دیگر سوی نسبت به کسی که بر وی خیانتی کرده است خوش گمان و خوش بین خواهد شد.

«مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ بِمَنْ لَا يُحُونَ حُسْنَ ظَنُّهُ بِمَا لَا يَكُونُ» (۴)

با اینهمه، پادشاه از اصرار خویش دست نکشید و از غلام خواست که به هر صورتی که هست از معایب دوست خود بگوید.

و راستی که چه بد و نامبار که است که آدمی در پی افشای معایب دیگران باشد، و این خود از زشت ترین عیوب و نیز بدترین گناهان و معاصی است.

«تَتَّبِعِ الْعُيُوبَ مِنْ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَشَرِّ السَّيِّئَاتِ» (۵)

و در خبر آمده است که چنین مردمی که در پی درک عیوب و معایب دیگران هستند از خود برانید.

ص: ۳۵۲

۱-۱) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی ۱۳۶/۵.

۲-۲) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی ۱۱۷/۵.

۳-۳) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی ۴۰۶/۵.

۴-۴) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی ۳۷۱/۵.

۵-۵) جستجو و تفحص در عیب های دیگران زشت ترین عیب ها و بدترین گناهان است. غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی،

«لِيَكُنْ ابْغَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَبْعَدُهُمْ مِنْكَ اَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ» (۱)

باید مبعوض ترین مردم نزد تو و دورترین آنها از تو کسی باشد که بیشتر از دیگران در جستجوی عیب های مردم است.

باری، این بار نیز اصرار پادشاه راه به جایی نبرد، جز آنکه غلام صمیمانه تر و صادقانه تر از یار خویش یاد کرد: گفت ای شه من بگویم عیب هاش

باری، آن غلام سیاه و پریشان احوال اینگونه با حسن ظن خویش از همراه و رفیق خود یاد نمود.

آمده است که اگر کسی به شما خوش بینانه نظر داشت، کاری کنید که خوش بینی وی از دست نشود، پس اگر آنگونه نبوده اید از آن پس همان باشید که او می اندیشیده است.

«مَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ» (۲)

کسی که به تو گمان خیر داشت، گمانش را راست گردان.

ص: ۳۵۳

۱- ۱) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۵/۵۰.

۲- ۲) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی ۵/۲۱۹.

و در همین میان آن غلام زیباروی در جامه ای پاک و زربفت و زیبا به پیشگاه پادشاه درآمد. زنگارهاست در دل آلودگان
دهر هر پاک جامه را نتوان گفت پارساست (۱)

و پادشاه او را به کنار خود خواست و غلام سیاه روی را نیز به دنبال کاری فرستاد، و آنگاه رو به غلام کرده و گفت. بسی
خوش رو و خوش صفاتی، و نیز لایق تکریم و احترام، اما اگر آنهمه عیب و نقص که دوست تو در تو دیده و از آنها یاد می
کرد با خود نداشتی به جهانی می ارزیدی، و لایقتر و سزاوارتر از آن بودی که هستی. ای دریغا گر نبودی در تو، آن

غلام دست به دندان گزیده و گفت. ای شاه! آن دوست زشت روی و سیاه دندان چه گفته که از قدر و منزلت من در پیشگاه
شما کاسته است؟

پادشاه گفت. او از تو بسیار گفته است، از جمله اینکه تو را رفیقی ناموافق می دانست، و می گفت. آنچه در ظاهر می نمایی در
حقیقت عکس آن هستی، یعنی اگر به ظاهر درمان می نمایی به واقع و در پنهان دردی جانسوز و جانکاه به شمار می آیی.
گفت اول وصف دو زوئیت کرد کاشکارا تو دوایی، خُفیه درد

و در همینجا، غلام خشمگین شده و هر چه از ناسزا می دانست نثار یار

ص: ۳۵۴

غایب کرد: کف برآورد آن غلام و سرخ گشت تا که موج همجوار از حد گذشت

و شاه نیز به خروش آمد و با نهیب و پرخاش غلام را گفت. خاموش باش که با وجود زیبایی و ظرافتی که با خود داری اما جان تو بسی گندیده است و هزار آفت حسد و کژی و بی صفاتی در تو موج می زند، حال آنکه غلام زشت روی اگر چه گندیده دهان است اما در صفات آدمیت از تو بسی برتر و شایسته تر و دلپذیرتر می نماید.

باری، اگر او گندیده دهان است تو گندیده جانی (۱). چون دمام کرد همجوش چون جرس

دنیا و آخرت

در این که ظاهر اشیاء و اشخاص گاه به گونه ای است و واقعیت و حقیقت امر به گونه ای دیگر، خود حقیقتی است که جناب مولانا در مواردی چند در قالب تمثیل و حکایت به زیبایی تمام روایت می کند.

تمثیلات و حکایات چه از جناب مولانا و چه از هر حکیم بی نام نشان دیگر می توانند آئینه وار حقایقی را انعکاس دهند، همچنانکه همین حکایت غلامان پادشاه یادآور حقیقت دنیا و آخرت می باشد. زیرا که دنیا و آخرت نیز همچون دو غلام، کمر به خدمت آدمیان بسته اند. همچنانکه این دو غلام نیز یکی

ص: ۳۵۵

۱ - ۱) اصمعی گوید. در بصره پیرمردی را دیدم که شمایل زیبایی داشت و بر او بود لباسهای فاخر، خواستم عقل او را بسنجم، پس به او سلام کردم و گفتم. «كُنِيْهُ سَيِّدَنَا»، كَنِيه آقاي ما چيست ؟ گفت. ابو عبدالله الرحمان الرحيم مالك يوم الدين، پس خندیدم و دانستم که عقل او کم است.

به ظاهر زیبا، فریبا، جذاب و بلند آوازه است، و دیگری نیز برای اهل ظاهر، ظاهری خوفناک و هول انگیز و زشت و کریه و قابل انکار دارد، ولی هیچیک از این دو غلام، ظاهری موافق با باطن خود ندارد.

آن غلامی که ظاهری زیبا و خوش منظر دارد دنیاست، ولی همین دنیا در درون خود فنا و زوال و نابودی را با خود دارد، و هرگز نپاییده و نمی ماند، همچنانکه برای دیگران نمانده و نپاییده است. ای دیده اگر کور نه ای گور بین

اساساً، اگر پای نیستی، نابودی و مرگ در میان نبود، هیچکس آنچه اکنون به چنگ دارد، در دست نداشت.

سفیران چندین پادشاه در حضور انوشیروان بودند، و انوشیروان خواست شأن و منزلت بوذرجمهر و میزان دانش و فضیلت ایشان را بر آنان نیز آفتابی و نمایان سازد، از این رو از وی پرسشی نموده و گفت. جناب بوذرجمهر، در نگاه شما آنچه در این دنیا با فضیلت تر از هر چیز دیگر است، چیست؟ و بوذرجمهر بی درنگ گفت. سه چیز، یکی زن، و آن دیگری مرگ، و سومی نیز احتیاج.

پرسید. چرا؟ به پاسخ گفت. اگر زن نبود پادشاهی همچون تو کجا پدید می آمد؟ و اگر مرگ نبود این دولت و ملک چگونه از پدر به تو می رسید؟ و اگر احتیاج نبود حکیمی چون من کجا کمر به خدمت تو می بست؟

بنابراین؛ آنچه موجب دست به دست شدن دولت و اقبال دنیا می شود همین فناء و زوال و مرگ است. و به دیگر سخن محکمترین برهان بر ناپایداری و ناماندگاری دنیا همین چیزهایی است که در دسترس و اختیار ماست.

باری، هیچ چیز نمی ماند و اگر بماند برای ما ماندنی نیست، همچنانکه خود ما ماندگار نبوده، و یکی از پس دیگری رهسپار به سوی جهان دیگر می شویم. این پنج روز مهلت ایام آدمی

و ارشاد اولیاء دین نیز همواره همین بوده است که در پس پرده زیبای زندگی و حیات، حقیقتی به نام مرگ و مُردگی نهفته و نهان است، که هیچکس نیز از آن استثناء نشده و مستثنی نخواهد بود.

«الْمَوْتُ يَأْتِي عَلَىٰ كُلِّ حَيٍّ» (۱)

مرگ بر هر موجود زنده ای در آید.

و تو گویی که مرگ همچون سایه ای است که پیوسته ملازم و همپا و همراه آدمی است.

«الْمَوْتُ الزُّمُّ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ وَأَمْلَكُ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (۲)

مرگ از سایه شما به شما نزدیکتر، و از خودتان به شما فرمانروا تر است.

و البته بسیار غافلانه است که کسی از این همسایه نزدیکتر از سایه بی خبر بوده، و مستانه روزهای زندگی را به شب کشاند.

ص: ۳۵۷

۱-۲) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۲۹۰/۱.

۲-۳) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۹۱/۲.

راستی، وقتی که مرگ از ما غافل نیست چرا ما از آن باشیم.

و ما که نسبت به هیچ چیز غافل نیستیم، چرا از مرگ در غفلت به سر ببریم.

آیا گمان داریم که می توانیم با آن کنار آییم؟!

یا گمان داریم که بر آن فاتح و پیروز می شویم!

اگر پیروزی بر مرگ برای آدمیان میسور و میسر بود هیچیک از سرکشان گذشته عالم، چهره در نقاب خاک نداشتند.

راستی کجایند سرکشان و فرزندان سرکش ایشان!

«إِنَّ الْجَبَابِرَةَ وَابْنَاءَ الْجَبَابِرَةِ» (۱)

کجایند آنها که گفتند چه کسی از ما نیرومندتر و جمعیتش از ما بزرگتر و افزونتر است؟

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً وَأَعَظَمَ جَمْعًا» (۲)

کجایند آنها که لشکرها را منهزم و فراری ساختند و به هر سو روانه می شدند هزاران سوار و نیرو به همراهی ایشان رهسپار می شد!

«إِنَّ الَّذِينَ هَزَمُوا الْجِيُوشَ وَسَارُوا بِالْأُلُوفِ» (۳)

کجایند آنها که کوشا بوده، و آماده و مهیا ساخته، و در تلاش و کوشش هیچ کوتاهی نکردند؟

«إِنَّ مَنْ سَعَىٰ وَاجْتَهَدَ وَأَعَدَّ وَاخْتَشَدَ» (۴)

و کجایند آنان که بنا نموده و محکم کردند، و فرش نموده و گسترده، و گرد آورده و آماده ساختند؟

«إِنَّ مَنْ بَنَىٰ وَشَيْدَ وَفَرَشَ وَمَهَّدَ وَجَمَعَ وَعَدَّدَ» (۵)

ص: ۳۵۸

۱-۱) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۱/۲.

۲-۲) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۶/۲.

۳-۳) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۸/۲.

۴-۴) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۸/۲.

۵-۵) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۹/۲.

کجایند آنانکه اندوخته کرده و حساب کردند، و مال بر روی مال انباشته و دارایی شان بسیار شد؟

«إِنَّ مَنْ أَدَّخَرَ وَاعْتَقَدَ وَجَمَعَ الْمَالَ عَلَى الْمَالِ فَكَثُرَ» (۱)

کجایند آنانکه انباشته و زیاد کردند، و ذخیره نموده و به حساب در آوردند، و به پندار خویش برای فرزندان خود عاقبت اندیشی کردند؟

«إِنَّ مَنْ جَمَعَ فَكَثُرَ وَاحْتَقَبَ وَاعْتَقَدَ وَنَظَرَ بَرَّعْمِهِ لِلْوَلَدِ» (۲)

کجایند آنان که عمرشان از شما درازتر و آثارشان از شما بزرگ تر بود؟

«إِنَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَطْوَلَ أَعْمَارًا وَأَعْظَمَ آثَارًا» (۳)

کجایند آنانکه مالک دورترین نقاط دنیا شدند؟

«إِنَّ الَّذِينَ مَلَكَوا مِنَ الدُّنْيَا أَقْاصِيهَا» (۴)

کجایند آنها که به نهایت و منتهای همت های خود در دنیا رسیدند؟

«إِنَّ الَّذِينَ بَلَغُوا مِنَ الدُّنْيَا أَقْاصِيَ الْهَمِّ» (۵)

باطنی دلپذیر

اما غلام دیگر که آخرت نام دارد اگر چه به ظاهر برای بسیاری ناخوشایند، و نامیمون و نامبارک است اما باطنی زیبا و دلپذیر و مقبول و خوشایند دارد.

از شمار زیبایی هایی که در درون و حقیقت آخرت نهان و نهفته است همانا رحمت ویژه و خاص و استثنایی خداوند است که با رحمت دنیایی وی بسیار متفاوت و متمایز می باشد، و از همین رو همه گیر و همگانی نبوده و نیست.

یعنی درست بر خلاف رحمت دنیایی خداوند است که همگان را سهمیم داشته و هیچکس را بی نصیب نمی نماید.

ص: ۳۵۹

۱-۱) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۹/۲.

۲-۲) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۵۹/۲.

۳-۳) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۶۰/۲.

۴-۴) غرر الحکم ودرر الکلم، آمدی، ۳۶۱/۲.

و کسانی که گمان می برند رحمت خداوند در آخرت نیز مشمول همگان خواهد بود یا غافلند و یا همچون جناب شیخ بهاء الدین عاملی مزاح می کنند که می گویند: تا منزل آدمی سرای دنیاست

اساساً، دنیا بهار آخرت نیست، تا از نیکویی آن پی به نیکویی آخرت ببریم.

اگر اینگونه باشد دعوت انبیاء، تمامی، بی حاصل است.

باری؛ از اینکه ایشان دعوت نمودند معلوم می شود که آخرت سفر نیست بلکه سفره است، و هر کس در اینجا پذیرای دعوت شود، در آنجا نیز تهیه و تدارک وی را خواهند دید. و گرنه اگر سفره ای بود گشوده و برای همگان، چه جای دعوت و هدایت خواهد بود.

بنابراین، حکایت دنیا و آخرت را حکایتی دیگر بدانید و رحمت آخرت را با رحمت دنیا یکی ندانید، و گرنه با این قیاس باطن به نتیجه ای باطل می رسید و آن اینکه دل را به رحمت حق دلخوش ساخته و تن به هر آلودگی می سپارید.

و این دلخوشی همانست که در قرآن کریم با صراحت تمام تحت عنوان «الامن من مکر الله» یاد شده و از آن نیز منع شده است.

«مکر» در اینجا به معنای عذاب است و هیچکس نبایست خود را از عذاب الهی معاف و آزاد و رهیده بداند.

وجود مبارک امام علی بن ابیطالب علیه السلام به فرزند گرانمایه خویش حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود. فرزندم! هیچکس حتی خوبان عالم را در امان از عذاب الهی بدان، زیرا ای بسا پایان کار، کاری کنند که مستوجب آتش باشند.

کس را وقوف نیست که پایان کار چیست (۱)

و نیز فرمود. از بدترین مردم عالم نیز نومید نباش، ای بسا در عاقبت از عقوبت الهی رهیده و رها شوند.

حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است (۲)

از این رو، می بینید کسی همانند «حر» که در آغاز، راه را بر امام بست و آنهمه فجایع به بار آورد عاقبت سر به دامان امام داشت و زندگی و حیات را وداع گفت، ولی کسی همچون ضحاک مشرقی که از مکه با امام بود و تا ساعتی پیش از شهادت امام نیز شمشیر بر سپاه خصم فرود می آورد، یکباره به محضر امام رسید و گفت. برای زن و فرزندانم دلتنگ شده و اجازه می خواهم بازگردم، و امام نیز اجازه داده، و بدینسان آتش ابدی را خریدار می شود.

بنابراین، هیچس از خوبان امیدوار نباشند، و نه از بدان کسی نومید، زیرا ملاک، عاقبت امور است.

﴿مِلاکُ الْأُمُورِ حُسْنُ الْخَوَاتِمِ﴾ (۳)

حال که ملاک خوبی و پاکی و سلم، پایان کار و عاقبت است، پس خردمند کسی است که چشم از احوال کنونی برگیرد و تنها نگران آتیه و آینده خویش باشد.

﴿اغْفَلُ النَّاسُ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ﴾ (۴)

و کسی که چشم آخربین و عاقبت اندیش داشته باشد از دام هلاکت ها ایمنی و نجات می یابد.

﴿بِالنَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ تُؤْمِنُ الْمَعَاطِبِ﴾ (۵)

ص: ۳۶۱

۱-۱) حافظ.

۲-۲) حافظ.

۳-۳) ملاک و معیار کارها، خوبی سرانجام است. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۱۱۹/۶.

۴-۴) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۴۸۴/۲.

۵-۵) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۲۳۹/۳.

باری، با نگرش و دقت در سرانجام امور است که آدمی از هلاکت‌ها ایمنی یافته و می‌رهد؛ و نیز از پیش آمده‌های ناگوار به سلامت می‌ماند، و نه در جایگاه‌های سقوط فرو می‌غلطد.

زیانکاران

بنابراین، اگر کسی عاقبت‌اندیش باشد هرگز خود را مامون از مکر و عذاب الهی نمی‌داند.

اما اگر پای پایان‌نگری و عاقبت‌اندیشی در میان نباشد آدمی خود را ایمن دانسته و گام به هر وادی خطا و خلاف می‌نهد، و از این روزیان کرده و زیانکار می‌شود، و بر همین اساس است که قرآن کریم فرمود: جز خاسرین و زیانکاران خود را ایمن نمی‌دانند.

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (۱)

راستی کجا می‌توان خود را ایمن دانست حال آنکه کسی همچون امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: خدای من! اگر عمرم به درازای دنیا باشد، و حتی لقمه‌ای از غذای دلخواهن نصیب من نشود، بلکه تلخ‌ترین، شورترین و بی‌مزه‌ترین غذاهای روی زمین روزی من بوده، و حتی نوشیدنی‌های من آب آلوده به خاکستر سوخته باشد، و از سویی آنچنان اشک بیارم که چشمانم آب شده و از گونه‌های صورتم فرو ریزد، و آنقدر زبان به ذکر تو بگشایم که از گفتن ناتوان شده و لال شوم، با اینهمه، جبران یک گناه از گناهان دوران عمرم نخواهد شد.

حال نبای از خود بپرسیم که اگر این جریمه‌های طاقت‌سوز، جبران یک گناه را نمی‌توانند، پس جبران کار ما چه خواهد بود که روزانه گناه بر گناه، و معصیت بر معصیت انباشته می‌کنیم؟!!

آیا سرانجام ما همان نیست که امام‌المقتین علیه السلام فرمود:

ص: ۳۶۲

«الْأَوَانُ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمْسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخَلِعَتْ لُجْمُهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ النَّارَ» (۱)

آگاه باشید که خطاها و گناهان همچون مرکب های سرکشی هستند که گناهکاران را بر خود سوار کرده و لجام هاشان را گسیخته و همچنان بروند تا آنها را به دوزخ در آورند.

البته، گناه آسیب و تبعات فراوانی در پی دارد، کمترین آن این است که طاعات انسان را محو و تباه می سازد.

«آفَةُ الطَّاعَةِ الْعِضْيَانُ» (۲)

و از سویی وقتی که طاعات کم و کمرنگ شوند، معصیت ها و نافرمانی های حق دامنه یافته و بسی بسیار می شوند.

«إِذَا قَلَّتِ الطَّاعَاتُ كَثُرَتِ السَّيِّئَاتُ» (۳)

و سیئات و گناهان نیز جز شقاوت و هلاکت و بدبختی چیزی دیگر در پی ندارند.

«بِالْمَعْصِيَةِ تَكُونُ الشُّقَاءُ» (۴)

و تو گویی؛ معصیت و گناه قلاده ای است که بر گردان آدمی آویخته می شود، و خواسته یا ناخواسته وی را به سوی انواع بلیات و انحاء رنج ها می کشاند، پس، چه بد قلاده و افساری است.

«بِئْسَ الْقَلَادَةُ قَلَادَةُ الْآثَامِ» (۵)

نتیجه آنکه حاصل معاصی و دستاورد آن عین نابودی و از دست شدن است.

ص: ۳۶۳

۱- ۱) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۳۳۴/۲.

۲- ۲) آفت طاعت و بندگی حق تعالی، معصیت و نافرمانی است. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۹۸/۳.

۳- ۳) هنگامی که فرمانبرداری و اطاعت اندک شود گناهان بسیار گردد. غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۱۳/۳.

۴- ۴) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۲۱۵/۳.

۵- ۵) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۲۵۲/۳.

توصیه شیطان

اساساً گناه فرمان و توصیه و خواست شیطان است، و کسی که فرمانبردار شیطان باشد در حقیقت او را به ولایت و سرپرستی خود خواسته است. و این، چه زیان و خسارت آشکاری است که آدمی خدا را کنار زده و شیطان را برگزیند.

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (۲)

در مکه، کسی به نام عقبه، پیامبر را به همراه جمعی دعوت نمود، و پیامبر نیز اجابت کرد، وقت نهار شد و سفره را گشودند، اما پیامبر بر سفره ننشست، عقبه پرسید. چرا؟ فرمود. شما بت پرست بوده و من بر سفره بت پرستان نمی نشینم.

و این خود یک پیامب است برای آنان که پیامبر را الگوی مرام و منش خود می دانند.

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۳)

نود و نه درصد مجالس عقد و عروسی که در این روزگار ما برگزار می شود آلوده به انواع محرمات الهی است، پس نباید شرکت نمود.

پاره ای می گویند. اگر شرکت نکنیم آبرویمان خواهد رفت!

بر فرض که چنین باشد آیا پیش مردم آبرو باید داشت، اما پیش خدا نه؟!!

آیا از اقوام و بستگان و خویشان و نزدیکان خویش خجالت کشیده و حکم خدا را پایمال می کنید؟ زهی خسارت!

عقبه گفت برای من بسیار دشوار و سنگین است که شما در خانه ما باشید و سفره نیز گشاده باشد، اما شما در کنار آن نباشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود. این دشوار را می توان آسان نمود، به شرط آنکه تسلیم خدا شده و اسلام آوری. و عقبه نیز پذیرفت. و مسلمان شد. و مسلمان شدن وی به

ص: ۳۶۴

۱- ۱) غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، ۴۰۷/۳.

۲- ۲) نساء ۱۱۹.

۳- ۳) احزاب ۲۱.

گوش بت پرستان مکه رسید. از این رو همینکه وارد برزن و بازار شد هیچیک از دوستان قدیم او را تحویل نگرفتند و با پرخاش می پرسیدند. چرا تسلیم پیامبر شده و دین او را دین خود ساخته است؟!

عقبه که اوضاع را چنین دید گفت. از من دست نکشید. من دوست می خواهم. و آشنا، و رفت و آمد. گفتند. اگر دلت با ماست پس دست از او بردار.

و پذیرفت زیرا دید با پیامبر بودن تنهایی، غربت، سرزنش و ملامت در پی دارد.

ولی دوستان نپذیرفتند و گفتند. شرط دیگر نیز در میان است و آن اینکه باید در گوشه ای از مسجد الحرام ایستاده و به محض ورود پیامبر بر صورت وی آب دهان ریخته و اهانت کنی!

و همین کار نیز کرد.

و این سرانجام کسی است که شیطان را بر خدا برگزیده و او را ولی خود بخواهد.

و در همین میان خداوند به تسلای پیامبر آمده و این آیه را فرود آورد:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» (۱)

یعنی، روزی که روزگار قیامت است، عقبه که با این کار بر خود ستم کرد، از شدت حسرت دست را به دهان می گزد و افسوس می خورد که ای کاش با تو این رفتار نمی کرد و از همنشینی با تو سرباز نمی زد.

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» يا وَيَلَيْتَنِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (۲)

و نیز حسرت می خورد که ای کاش با دوستان بت پرست خویش رفاقت نمی نمودم، زیرا آنها بودند که پس از التفات به دین و اسلام آوردن مانع راهم شده و همچون شیطان گمراهم نمودند، شیطانی که مایه خواری و رسوائی آدمی است.

البته، شیطان کار را چنان تمهید و زمینه را آنگونه فراهم و هموار می دارد که

ص: ۳۶۵

۱-۱) فرقان ۲۷/.

۲-۲) فرقان ۲۸، ۲۹/.

آدمی گمان رسوایی نیز نمی برد، زیرا او همیشه از کم شروع کرده اما هرگز به کم اکتفا نمی کند.

ابو هاشم جعفری از راویان بسیار بزرگوار است، و عمر خویش را با سه امام عظیم القدر همچون امام رضا، و امام جواد، و امام هادی علیهم السلام سپری کرد، و چه خوب بهره گرفت.

وی می گوید. روزی به حضور امام رضا علیه السلام باریافتم، و سلام کردم، ولی پاسخ امام سرد بود، و مایه تأثر و تاسف من شد، و پیوسته با خود می گفتم. برخورد امام چرا اینگونه است؟! تا اینکه به تنگ آمده و پرسیدم. جانم فدای شما خطایم چیست، و کجاست؟ اصلاحش می کنم. امام علیه السلام فرمود. سه روز پیش دختری به تو موهبت شد اما نامی بر آن نهادی که جزء نام های ما نیست.

باری؛ کار شیطان همین است که امروز از اسم شروع می کند، ولی به همینجا ختم نمی شود بلکه فردا عکس، و روز دیگر سکس و روز دیگر رابطه و سرانجام رسوایی در پیشگاه خداوند.

عزیزان! اگر این رسوایی را نمی خواهید پس خدا را و کتاب خدا را به شیطان و آنچه خواسته اوست نفروشید، که سودی در پی ندارد. بار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف به زر ناسره بفروخت بود (۱).

و کسانی که دست به چنین معامله ای می زنند چه سرنوشت شومی دارند؛

□
«الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا»

کاسنی که بیایند قرآن و نبوت انبیاء و امامت امامان، و حلال و حرام دین مرا با دنیای بسیار کم و نازل معامله کنند تا در چند روز دنیا بدن ایشان در خوشی و راحت باشد به انتظار چندین بلا و محنت سنگین باشند نخست اینکه:

□^۲
«أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»

ص: ۳۶۶

وقتی که سر از خاک گور بر می دارند از بهشت و نعمت و نیز از دیدار اولیای من، ذره ای، نصیب ایشان نخواهد شد.

راستی در چنین بازاری وقتی که چنین سرمایه هایی در چنگ نباشد کار انسان به کجا می کشد؟

عزیزان! روزگار سختی در پیش است کمی مواظب و محتاط زندگی کنید.

آن روز روزی است که پیامبران نیز مورد محاکمه و بازخواست الهی قرار می گیرند ما که جای خود داریم.

«وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»

امام رحمه الله که در وصیتنامه خود نوشت. با دلی آرام و قلبی مطمئن و ضمیری شاد به فضل و رحمت خداوند به سوی جایگاه ابدی رهسپار می شوم، چند دقیقه ای پیش از مرگ خانواده خود را می خواهد و می گوید. همینقدر بدانید که این سفر بسیار سخت است.

آری، او که هشتاد و هشت سال کمر به خدمت خدا بست در لحظه های آخر نگران بود، که کار به کجا خواهد کشید.

آیا با این حساب می شود راحت زندگی کرد آنهم به این امید که خداوند کریم است؟!!

آری، کریم هست اما نه برای هر کس.

دیگر اینکه:

«وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ»

اینان در قیامت خداوند را صدا می کنند اما پاسخی نمی شنوند.

و سوم آنکه:

«وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ»

حتی بر ایشان نگاه نیز نخواهد کرد.

و راستی چرا اینگونه برخورد نکند، و اینگونه سخت نگیرد، هیچ می داند برای برپایی این دین تا کجا هزینه کرده است؟

مگر به خاطر همین دین نبود که سرهای پیامبران را ناجوانمردانه بریدند؟

مگر کنار همین دین نبود که عزیزترین یاران خداوند را قطعه قطعه ساختند؟

آیا کربلا برای خداوند کم خرج برداشته است؟!

حال، با اینهمه، در قیامت، به مجرمان دست مریزاد هم بگویند؟!

«وَلَا يَزَكِيهِمْ»

و از عذاب نیز تبریئه نخواهند شد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱)

و عذابی دردناک در انتظار ایشان است.

ص: ۳۶۸

۱-۱) آل عمران ۷۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

